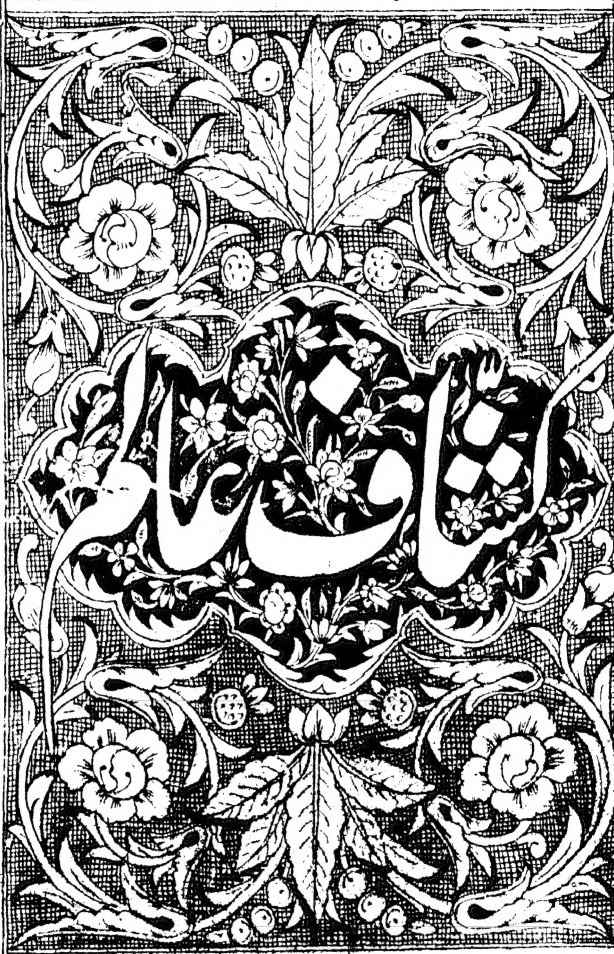


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228615

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در کتب طب و طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

ارباب عقل و فکر و اصحاب فهم و نظر را باید که تا ملی در قدرت خالق نمایند که چگونه بیطارض را از
 آسمان محض در وجود آورده و ولایات متنوعه جز از تنفرقه نرسید با آنکه یکی جماعات برگزیده از خلق هستند
 باین نشان هوای عدل نیست هر جماعتی را طریقی مختص و اوضاع خاص بخشیده با عظم شایسته او وضع بر مایه
 متوزنه برگزیده کان درگاه خالق جهان و صلوة مشکاثره برپندید کان بارگاه یزدان باد و بعد از ان چنین گوید
 حکیم الهی ساکن لکهنو مضاف داده معروف بحکیم الهی میخواست که متفالاتی متضمن علوم یا ضیئه و الهیه
 تالیف نماید لیکن از قلت فرصت معذور نمود و لهذا تالیف کتاب مذکور برودست وقت گذشته رساله عجایب
 و فرج جغرافیا باب چهارم از کتب معتبره انگریزی قیاس نبوده و نیز اشکال و نقوشها ملحق ساخته بریده
 و در مقاله و یک خاتمه مدون کرده مسمی گشتان عالم ساخت التماس از خطسری آنست که تصب را
 گذشته از روی انصاف نامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نگشته بی رساله که
 طول و عرض و تقسام بصوبجات و اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشند کان بر ولایت
 که در شمار چه هستند و چه مذبیست چه شکل چه مزاج و مهارت در کدام صنعت و میل بر که اشتغال میدارند
 و کیفیت آب هوای و حال زمین که در زرخیز و جید است یا بی زرو کم حاصل و شرایط و تخصیص شیاد و بلاد و حال
 و هیز از نامی و طریق پادشاهی و خلاصه تاریخ هر ولایت برناظر مدین و وضع میکند خطاب بر حکیم الهی رساله را

مطالعه ساخت در گنجی شسته سیر تمام کره ارض مافیه نمود و از حال خبری و کلی پرولایت مطلق شسته
 نمی از درای بی آتشی صنعت الهی او قدرش دریافت محضت همه در بیان شکل ارض تقسیم
 ارض نزدیکه مثل زمین است زیرا که زمین بسیط است و بر محیط مستدیر میباشد و قطرش نزدیک
 بقطر محض صفت هزاره یکصد و شصت میل است و دو میل برابر یک کرده میباشد و محیطش است و
 دو هزار و دویست و شصت میل و نزدیکه کره و زیاده یک میل و نزدیکه مشاخرین فنک شلجی است زیرا که زمین نزدیک
 ایشان بجزکت سر بیج بر بخور خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس میباشد پنجار و زیاده
 نصف دیگر که مقابل شمس نباشد پنجاب است و اگر جسمی از اجزای لطیف ساخته بسبب جبه
 تمامتر بجزکت مستدیره متحرک سازند شکل شلجی پذیرد پس هرگاه که آب از لطافت شلجی شود
 اگر کره خاک بجهت تعلبات نشود باید که مواضع خط استوا غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد آنجا
 غرق نگشته اند بر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتراش بشکلجیت کره خاک
 ضرور است چنانچه حکیم نوطن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت دو صد و سی
 باد و صد است و همنه یافته و قطر زمین هفت هزار و نهصد و هفتاد و سی و یک میل و
 استخراج کرده و دیگران هفت هزار و نهصد و شصت و چهار میل انگریزی چنانکه
 متفق علیه جمهور است و دایره محیط زمین است و پنجم از است و شمس میل
 انگریزی است و سطحش است و نه کرده و ششاد و است یک هفده هزار و شصت
 و چهار میل لیکن کما تقرائن منطقه زمین را است و چهار هزار و نهصد و
 چهل و هشت میل میگیرند با اتفاق متاخرین یکد وجه عرضی بین مساوی
 شصت میل جبه افقوی است که سی کرده باشد و درجه طولی در مواضع
 خط استوا مساوی دو جبه عرض است زیرا که هر دو از دایره عظام اند لیکن
 هر قدر که عرض موضع زیاده می شود درجه طولی کوتاهی پذیرد حتی که
 زیر اقطاب درجه طولی نباشد چنانکه ازین لوح واضح می شود

حساب درازی یکین طویل یکی یک عرضی سیلها و خبرهای میل و خط و میل

[illegible]

مخفی نماند که زمین مستدیر است مثل لایح و در وسط زمین میان مشرق و غرب ارضه عظیمه روض کرده اند آنرا
خط استوا گویند و گردش کرده آب محیط است که آنرا بحر عظیم و بحر محیط گویند و بحر را چهار قسم کرده اند
اول قسمی که در غرب است آنرا اطلانتیک و اقیانوس غربی و بحر مغرب گویند دوم قسمی که در مشرق است آنرا
پاسفیک بحر انگلیس و بحر مشرق گویند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوب بحر هند نامند چهارم
قسمی که در شمال است آنرا بحر قطب و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرما یخ بسته میباشد و آنرا
احاطه آب سطح کره زمین و قسمی که برای سهولت فهم یکی را فوقانی که مابین استیم و مقابل آنرا
تحتانی خیال باید کرد و جزیره برطانیه که مسکن انگلیز است در بحر مغرب واقع است لهذا اکثر زبان سطحی
که مابین استیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و سطح دیگر زمین که مقابل سطح است
و در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در مشرق
و شمال است آنرا ایشیه گویند دوم قسمی که در مغرب شمال است آنرا یوروپ و قسمی که مابین
سوم قسمی که در مغرب جنوب است آنرا افریقه خوانند چهارم قسمی که در جنوب مشرق است آنرا استرال
گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا افریکه شمالی گویند دوم قسمی که
جنوب خط استوا است آنرا افریکه جنوبی نامند و بر غربی فقط در جنوب شمال است لهذا منقسم به چهار قسم
نشده هر کما که معلوم شد که سطح کره زمین از احاطه آب و قسمی که بر شرقی که مابین استیم و نسبت جزیره
برطانیه در شرق است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن است و نسبت جزیره برطانیه در غرب است
کما فی هذا الشكل الهندسه المتضمن بر دو مقال خود مقاله اول در بیان ملکهای برتر شرقی
متضمن بر چهار باب اول در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر یازده فصل باب دوم در بیان
ملکهای فنیک متضمن بر شانزده فصل باب سوم در بیان ملکهای افریقه متضمن بر بیست و یک فصل باب
چهارم در بیان ملکهای استرال ایشیه متضمن بر دو فصل مقاله دوم در بیان ملکهای بر غربی
متضمن بر دو باب باب اول در بیان ملکهای افریکه شمالی متضمن بر چهار فصل باب دوم
در بیان ملکهای افریکه جنوبی متضمن بر بیست و یک فصل حاکمه در تقسیم ارض با انواع دیگر و بیان استخراجات
حاکمه اینند باید دانست قطعه زمینی را که از هر چهار طرف فضا آب باشد جزیره گویند مثلاً جزیره سمرقند
و جزیره برطانیه و قطعه زمینی را که از سه طرف فضا آب باشد و یک طرف خشکی باشد جزیره نامند مثلاً جزیره

عرب جزیره نهای ملاکا و قطعه مینی را که شکل شده کوشه باشد روی یک شله زن در میان بحر محیط برآمده باشد
 را کس نیند و در انگرزها کیسپ مثل کیسپ گون و کیسپ زرد و قطعه مینی را که دراز و کم عرض در میان و تسلیم
 واقع شده یکی را با دیگری پیوسته میکنند خاکسای گویند مثل خاکسای با یا نامه قابل کثیر و عمیق را که از هر چهار
 طرف محاط زمین باشد بحیره گویند مثل بحیره چین و بحیره خزر و آب را که از بحر محیط مثل شانی برآمده باشد
 خلیج گویند مثل خلیج عرب خلیج فارس و آبی را که از جای برآمده و تمام است دراز روان شده در بحر مثل
 یا خلیج پیوسته باشد نیز گویند مثل نهر گنگ و نهر فرات و آبی را که عمق نداشته باشد و تمام است اندک
 روان شده محاط زمین باشد نیز گویند مقاله اول در بیان ملکهای برتر شرقی مشتمل بر چهار باب
باب اول در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر باره فصل اول در بیان احوال ایشیه
ایشیه لفظ عربی است در اصل عیشیه بود و انگریزان ایشیه کردند باید دانست که ایشیه عبارتست
 از کلان تر حصه زمین که در مشرق و شمال است شمالی ایشیه نیز گنگ شرقش بحر باسنک جنوبش بحر هند
 و وسطش مغربش افریقه طول ایشیه از مشرق تا مغرب سه هزار و شصتصد کرده و عرض از جزئیات شمال
 در هزار و شصتصد کرده جنوب و وسط و روم داخل ایشیه است شمال روم داخل و روم داخل و روم داخل
 کلان خلیجهای و بحیرهای ایشیه خلیج عرب و خلیج فارس و خلیج بنگاله بر سه خلیج در جنوب بحر هند متصل
 میشوند و بحیره شترنرم و بحیره چین و بحیره خزر که بر حد فارس و روم تا تارستان و کلان ترین جبال ایشیه
 تارستان است که شمال تمام هندوستان واقع است و بر تمام زمین برابرش کوهی نیست و بحار مشهور ایشیه
 کیانگ و بوانگ که هر دو از تبت برآمده و تمام چین جاری شده متصل بحیر الکاهل میشوند و آمو و تهنچی
 و گنگ و سند که در تمام هندوستان جاری شده و بحیر الهند نیز نریند و نیل که تمام مصر از وسیع است
 و فرات که از روم عرب گذشته در خلیج فارس می افتد اشیای نفیس ایشیه لعل الماس و یاقوت و زعفران
 و مروارید و طلا و فقره که همه اشیای مذکور بهتر و کثیر در ایشیه پیدا میشود و بیان اشیای خاص ایشیه
 چای خطائی و عطاریات و جوز و باد و ارچینی و قتر نقل و الاجی و بازریر اینهمه اشیای از ایشیه در ملکهای دیگر
 می برند **فصل دوم در بیان ولایت چین** در چین تارستان شرقی یعنی خطا و تبت نیز داخل است
 طول چین از ده درجه شرقی لکن تارستان چاه درجه شرقی که چهل درجه باشد و عرض شمالی از بیست درجه
 شمالی خط استوا تا پنجاه درجه شمالی که نیمی از درجه باشد و بحیرا بهیال طول چین از جزئیات شمال بگیرار و

نمی ماند و بعضی چنینان بر پشتش خالق می نمایند و در بعضی طریق می نمود جالسیت مکرست باز ذات نمی کنند
 و مردگان او دفن می سازند بطل ایل چین و همی و سو همی هستند باو شاه چین خستیا مطلق میدارد چونکه عایا
 مثل عیال خود میداند بپند از دست و ظلم کمتر میشود و ایل چین در هر امر با بند رسم و دستور آسانی خود
 اگر چه دقیقه سی بسیار می کنند لیکن باز رشوت ستانی و ظلم و بدعت را آنها بسیارست و از کلان هر مای چین
 کیانگ و هوآنک است که تمام چین از آنها بسیارست و دیگر هر مای بسیار هستند و بسیار مالها نیز برای
 آسانی تاجران کنده اند از آنجا که است که کیانگ اباهوآنک پیوسته می کنند آنرا سی و دویز از مردم بر صوم
 چهل سال کنده بودند بسیار آن تا مار شتر می که فارسبان خطا گویند ملک است و وسیع شمال چین و آفرین
 پادشاه چین امید است است و شش نشیند کان کم هستند قریب نهصدت لکن خود می بود و شهرت
 این ملک زین است که شکن اصل مغل و ترک است و منول چنگیز خان و تیمور که در عهد خود با ما می آشنود
 در تواریخ فارسی است که خطا و لا یست سیم باغات و تجانه مای عظیم در است میارد و تنهای ازین
 سیمین و زمین در غایت بزرگی تا پنجاه کر و زیاده بران عرض مناسب طول در تجانه انصاف اند و شکن
 فوتم تا است که در جلالت و خصوصیت و خونریزی است بهار دارند و گوشت جمیع حیوانات می خورد لیکن گو
 ماده می خورد و مقیده بحلال و حرام نیستند و بولها خان حاکم خطا قریب تختگاه سلاطین سابق شهر که بجان باغ
 است بهار دارند که در تختگاه خویش نمود از آنوقت آن شهر تختگاه خطا است احوال چنگیز خان
 در بالند و نه بگری متولد شد پدری خون شتر در مشت و دشت و در شصت و سه جانین پدر گشت تا
 نموجین بود عابدی از مغل نزدش رفت و گفت منمیدادیم نام تو چنگیز خان و ازین پس تو خود را نموجین بخوان
 قانونی موافق ای خود وضع کرد در دست هر شهری که از جنگ فتح کند رنجاقش عام سازید و غنیمت برای
 اطاعت نویسد که مطیع شود تا بجان امان یابید نموجین منشی که نامه اطاعت حصد میست و تعظیم و
 تکریم نوشته بود قتل کرد و گفت چنان می نویسد که یا غنی در سر کشی افزون شود همانا یا یا غنی انفاق
 میدارد و سپاه نموجین هشتصد هزار سوار بود و سوا می پیاده و در شهر مای ترک و فارس مثل خوارزم
 و تخم قندهار و بخارا و هرات و قزوین و طوس و نازندران و دیگر بسیار شهر با قتل عام کرد
 و کسی نماند که هفت خواست که در هند آید و از راه نکاله بدیاریت خود و دولتانه کوفته نفاذ نمود و
 نیافت چنگیز خان بعد قتل خوارزم مسجد جامع بخارا آمد پرسید که سرای سلطان است گفت که خانه پیران

از سپید داده بر سبزه شست و گفت گاه در صحنه ششم سپیدان پارسا
 محمدی از صند و قهبار آورده آخور سپیدان ساختند و او را قاصد و قاصدات انداختند و قاصد چهار پاریان
 بنیست علما دادند بعد از آن چنگی خان در میدان گاه رفت و زبان معاصی مسلمانان کشود گفت از نه اکتای عظیم
 صادر شده من غضب استم که خدا بر شما ستاده است آنچه دارید پیشکش کنید هر کس هر چه داشت حواله کرد
 بعد از آن گفت که مردم خوار از من نشانه پنهان نکنید ظاهر شد که مردم خوار از من شاه در جانی غنی هستند غضب
 شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و شش سی هزار زنده نگذاشتند بقیه که بکربلای و کوهستانی شمشیر
 است نسبت و شمشیر باشند کال بسیار کم هستند زیاده از ده ملک نباشند و در تاب شهرت که لاسه نام
 قابل گفتن شهر و آب است و شهرت از آن جهت است که حاکمش لاسه گره است که گاهی نمی میرد و گاهی
 عثمانی در سینه کینه از دو صد هجری از ساسانی که از تبت آمده بودند احوال تبت در دست کرده می نویسد که
 لاسه تحکامه تبت است از آنجا مردم چین و خطا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند در آن
 آبادانند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هند و تبت متعرض نمی شود و کوفت و غسل آنجا فراوان است
 غله از آن و خطاب اجهای تبت لاسه است و باشند کال آنجا را اعتقاد است که لاسه نمی میرد و در خوش
 و جسم دیگر انتقال میکند و از مردم لاسه از طفلانیکه آنرا در سینه پاشیده اند طفلی که بخت طبع و علامات
 خاص بر آید گویند که مروج لاسه درین حلول کرده است آن طفل را برای سلطنت میکشند و بر شمشیر کشند
 توان تبت چند لاسه هستند لیکن لاسه تبت کلان از همه بزرگ است و در تبت بسیار از مرد و زن پارسا
 اختیار میسازند برین شرط که تاز نیست مجرب باشند اجناس تبت قابل تجارت سوگام و نمک لاهوری و شمشیر
 است که در کشمیر از آن شال می بندند **فصل سوم در بیان ملک کیمیا بر باعلیست نهایت این**
 غریبش هندوستان شالی شش چین جنوب شمشیر بحر چین واقع نیست که آنجا با فراط پیدا میشود و کند
 و روغن و پنیر نهایت خوب دیگر میوه جات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهما سدن
 و نقره و جواهرات است و آبازیر بسیار میشود و اهل برهما زمین را کند و روغن برمی آورند و ملک پنج قسم
 پنج صوبه است یکی آوادرم مارشبان سوم پیکو چهارم آراکان پنجم کارسی است آوادرم است
 در سلطنت برهما بود که برای چند روز آخر تورو در سلطنت شده اکنون باز از تبت و شش سال
 در سلطنت سابق در سلطنت است و زنگون که بر لب دریاست و پیگوان کلان شهر نامی برهما است و ملک

قریب بمقتدا ملک هم هستند. ششدهکان برهماکندهم رنکت مل سفید نمی میاندهد و جیست چالاکان ری شفر
 اش در میباشند و تمیز ذات نمی لغند و زنان را در پرده میدارند اگر چه کجای با یکزن میسازند و مردگان ادفن میکنند
 و پادشاه بر چه جنتی مطلق میدارد و از خود یعنی پادشاهان دیگر را معدوم می پندارد که دام عهده و منصب
 برای کسی بود و ثنی نباشد موقوف بر رضای پادشاه است و تمامش در جلیوس و می باشند و اهل برهما در هر
 هستند اگر چه کو به لاهی پرستند لیکن میگویند که او نیز نیست باز بر پیشش نشاندند و راصواب میدهند و گفته اند
 در ملک همالیا دارند و اکثر مطلقا و نه تبت هستند زبان اهل برهما با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشت
 ایشان با که هم نوشتند مشابهت را بر پنج برهما قابل ملاحظه است که ملک برهما از قدیم در عمل پادشاهان
 قدیم خود مانده مگر قریب یکصد سال گذشته که سلطان پیگور که از ماکت با علمیده بود بر پادشاه برهما غالب
 پس خود در تخت نشین برهماشت هنوز پیش بران تسلط نگشته بود که الو میران می شخصی گنام چند پسر
 کار از مرده را فرجهم کرده پسر پادشاه پیگور از ملک و خارج کرده پادشاه آجاشد و دودست چند روز ملک
 نیز در عمل خود را و در اکنون پادشاهی که در ملک برهما تخت نشین است پسر نیریه الو میر است **فصل چهارم**
در بیان ماکنن ملکست وسیع و شرق و شمال ملک برهما و اوق سابق در عمل چین بود تقسیم است
 بشش صوبه اول ماکنن دوم کو چین سوم کینا مینا و یه چهارم شینا مینم پنجم لاکوش
 ششم لاکه شوات هوشیش متدل و خوشکوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشند کان بجا در
 و ده ملک هستند و در ماکنن سیو مای بی شمار نهایت اند که در جای دیگر نباشد پیدا میشود و فیل انجا
 خوش قد و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام در سلطنتش با کون است که در سابق معروف
 بگیشو بود باشند کاش جیل هزار هستند بیان ملک سیام ملکست زرخیز متصل غرب جنوب
 کو چین و برهما قبل تسلط پادشاهی برهما سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود لیکن اهل برهما
 اکثر ملک سیام اسخر کردند اکنون اندک ملک است که باقیست طلوش سه صد و پنجاه کرده و عرض صد
 کرده و باشند کاش شهادت هستند و نام در سلطنتش نیز سیام است که فاصله بستی پنج کرده
 از دریای شور برکناره رود مشام و در آن ملک یک ملک مردم اند و اهل سیام رفت و آمد
 و کجوب می بافند و سیاه فام و دراز قامت هستند و غذای ایشان برنج و مای است مرد بسیار
 آرام طلبند و مشتقی که مردان را باید زنان می سازند بیان ملک شام که شرقی بنجانه است

جانب غرب و شمال ملک سیاه و متاع و نام تحکیمه شام غرگانه است و آنک شام سپ و خرم مطلق
 لهذا باشند کان آنجا از شکل سپ خرمی ترسند و از دریای آنجا طبله جبار اصل میشود فصل
 پنجم در بیان ایران ملک و وسیع گشتنش از جنوب تا شمال یکبار و دو میل و عرضش
 از شرق تا غرب نهصد و شصت میل باشند کاشن یاده از یک که هرستند صد و غریبش غریب
 شبه قشیش تا از شمال آن و موم جزیره شش نه آبه هوای ایران مختلف است طرف شمالش کوهستان
 و تاق و آبادی بسیار کم و برودت بکثرت و در میانش ریگستان و مبدانی وسیع آبادی بسیار کم لیکن
 هوای آنجا معتدل و صحت بخوبی سیدانی مختصر است و زمین از زمین دیگر ایام کم را گرمی بیش از غیر
 که از تحمل بر و است اهل ایران سفید رنگ قوی تنیکل و جسم و دراز ما میباشند اکثر اهل پیش
 رشت و ظریف الطبع و صاحب دراک و در معاملات رست و تند زاج و که نکش اند و حاصل ایران
 غله و شراب و روغن و میوهجات با فراط است خصوصاً نارنگی و خرما و خربزه و انگور و بادام و سنبل
 و ریوند و قهوه و پارچه بریشی مولف حدائق الاقالیم می نویسد از مزرده انان ایران معلوم شد
 که مملکتی که مملکت خوار ایران در وقت پادشاهی شاه جهان فرمان دایمی هند سی هزار سوار بود و محصول
 تمام ولایت ایران دو کرو و روستی پنج کله و پسه که پنجم خراج هندوستان است و طولش از سفید
 تا بر دوع یکصد و شصت فرسنگ عرضش از خلعات تا خورستان صد و شصت فرسنگ نام از سلطنت ایران
 اصفهان است که در تمام ایران شهری برابزش معروفست و مار و کژدم آنجا بسیار کم است و کونیت
 متعفن نشود و زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشد و صفهان در قدیم لایم و ارا الیه و نام داشت از
 که چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گشتند و عالم میکشند و خاک صفهان
 را بر ابر خاک بیت المقدس یافته آنجا شهری بنا کردند موسوم به ارا الیه و از اینجا دریافت میشود که باشند کان
 ایران از مردان عرب آمیزه نشی دارند و نیز شکل ایرانیان برین شاه است و قزوین شهر است قدیم باغات
 آنجا در سال یاده از یکبار آب نیم خورند مردم قزوین در خستلاطبی مثل اند چنانکه شاعری گوید نظم شاه را بد
 که دارد چار صفت ز چار شهره تا بود و ممتاز دایم بر سر بر سروری و از صفایان عال ز قزوین نیست
 همزمان از هر حسن سطرل ز برتر مرد و شکری و بیان اسامی ملکه های ایران ملکه های
 عربی و شمالی ایران آذربایجان گیلان خراسان و آنکه از آن ایران ملکه های شرقی و شمالی خراسان

ترکستان سیستان هرات بنگالان گهای شرقی جنوبی ننگران کرمان گروستان فارس خوزستان
 ملکهای غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتب انگریزی است کلان شهرهای ایران اصفهان قزوین
 تبریز و غیره از اصفهان شهرست دبی تحت ایران و بسیار کلمان بوشلی بسیار موافق است دور
 دوازده کرده باشند کاش قریب شش لک هستند راه بسیر رنگ و کشمکش فراوان دارد قزوین
 نیز شهر کلانست قدیم در عراق عجم آنجا بادم و انگور و خربزه بسیار میشود و باغها و انگه و انجاده تمام
 یکبار میخورند و تبریز را در میانجاست مساجد و کاروان سراها بسیار میدارد و کارخانه پارچه بافی از
 ابریشم ریسان جاریست و بستندانش پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهرست در فارس
 و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران ختیا مطلق میدارد و رعایا
 از جو و بدعت محال بسیار خلیف میکنند اکثر اهل ایران مسلمان کمتر آتش پرست هستند و زاریج است
 که سابق سلطنت ایران در خل حکومت عصریه بود پس در خاندان کخیر و آمد بعده غلبه میکنند بعده از
 در خاندان آریستس مانده بعد شش ساسانیان پادشاهی کردند و نیز در دیوشاه آخر است در عهد غلام
 عثمانی خلیفه سوم ملک ایران در قبضه اهل اسلام آمد و بعده از علانیان بیرون شدند و تسلط چنگیز خان
 پس علی تمور و بعده ش سلطنت خاندان اسمعیل صفوی بعد از آن تسلط افغانی پس از آن علی و شاه
فصل ششم در بیان تانار غربی که مشهور است تانار ملکی است بسیار وسیع
 شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و منقسم چهار صوبه کلان بخارا بلخ ترکستان خوارزم
 و نیز چند جگه غیر مشهور دیگر در تانار مشهور میشود و هنرهای مشهور تانار خجوند و شیخون است که هر دو بخیل
 اراک میباشند و کلان شهرهای تانار سمرقند و بخارا و بلخ است و مردم تانار بسیار زحمت کش و خاندان
 میباشند و گروه گروه مثل شکر بازنان فرزندان موشی و دیگر هر چه میدارند جای خزینه ده کشت کار میباشند
 و از سمرقند ترکستان تا بحر الکابل مرین میدان وسیع منزههای ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش
 و سرسبز می باشد خیمه زده میباشند هر گاه علف برای ایشان مانند جای دیگر میروند و تمام اهل تانار
 نه بهیج میباشند و هر گروه تا بلخ ایل خود میباشند و در تانار است که اول در تانار ایل یونانی بوده
 بعد از آن ایل رومی پس چنگیز خانی که او در سال یک هزار و دو صد شانزده عیسوی بر تانار تسلط گشته
 بعد تموری که در سال یک هزار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را در بلخ و قطب صاحبقران کرده

سمرقند را پای تخت نمود در توابع فارس است مازندران که مرکز استان که
 شرقی آن سمرقند و غربی خوارزم شمالی تاشکند و جنوبی بلخ از اقزونی غلات و بسیاری میوه و کثرت
 مراعی و موشی تبرج بر دیگر ولایات ترکستان میدارد و اینجا قحط نمیشود و باشندگانش از راه اباد و افراسیاب
 شجاع و سپاسی باشند و نه های میان آن دو کشور خوشن واقع نام در ملکش سمرقند است که معظم ترین
 بلاد ترکستان است وجه تسمیه آنکه بنامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده لهذا آنرا قرقند اشتها را دارد
 کشت جنوب سمرقند فاصله کشت سنگ افع طرش در غایت خفست و سبزی است لهذا آنرا
 قبه آنحضرا گویند طلح حاج شهرست از ترکستان دیهاست بسیار دارد و زمان روان آنجا موسی بریدند
 و از غایت آنجا است که زنان آنجا را بعد میانشترت بکارت عود و میا به خراج سر تاسه مازندران که مرکز استان
 بلخ و بخت آن یک کرد و روست لک و پیه خفست که سنی لک و پیه هندوستان به بیان آنجا
 آبادی خوارزم و ولایت عظیم و آبادان سابق پادشاهی برگزیده ترک غصب کرده فرمود که جای
 که از آبادی بسیار در پیشه فرمان بران آنکرده را در جای که حال خوارزم نام دارد بردند آنکرده نقد عادت
 عظیمت قامت کردید بعد از مدتی ملک را احوال ایشان پرسید و شخصی برای دریافت فرستاد
 آن شخص آنجا رفته دید که خانه ها از چوب کا ساخته اوقات بکوشش مای میگذرانند در زبان ترک
 خواجگنی گوشت و زرم یعنی همیشه لهذا آنجا خوارزم اشتها یافت باشندگان خوارزم شکری و دلا
 می باشند هوای خوارزم نهایت سرد است وقت صبح از خوف که خست اعضا بیرون نتوان رفت
 اطراش بسیار است تخم خر بزره را در قلم اشتر خاکه قسمی از گیاه است شکاف کرده میگذرانند و درین
 آنجا میکارند بغیر محبت آباشی و قبله انی خر بزره در غایت تازکی و شیرینی حاصل میشود خشک
 بولایت دیگر میرند فصل مهم در بیان ملک روس باید دانست که ولایات جنوبی روس
 در آسیه شمالی روس و ترکستان است لهذا اول روس آسیه و دوم روس ترکستانی روس می نامند
 و کوه یوگال میان آسیه روس و ترکستانی روس کوه آلفس جنوب آسیه روس واقع و درین کوه
 پانزده هزاره که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته اند از آنجا که آب دلیشته بسیار روان
 هستند در این شبهه ملی است و وسیع محیط کناره شمال شبهه طولش از شرق تا غرب یک هزار و دویست
 و هشتاد و پنج مایل از جنوب تا شمال قریب چهار صد کرده است و سکانش کم هستند از سبب و پنج لک و پانصد

و غایت طول یوم در روزها سال با نوزده و نیم ساعت است شمال روس در موسم که ما تا چند ماه آفتاب
غروب نمی نمود در وین بجای صوبه منقسم است کاشان استرخان از زمین سیمیه
از زمین سابق بدست فارس میان بود از چند سال در محل روس آن مدو سیمیه پانزده مرتبه صوبه کلا نیست
در صوبه استرخان شهر آترخان و ابراهیم است و در آن سی هزار دهم اند و در بلاد جنوبی روس
اسباب مویشی پیدا میشوند و در بلاد متصله روداتل تجارت میرش نای و چیزهای گوناگونی ساخته شده
بسیار است شمال روس از شدت سرما زرعهای بسیار کم میشود و سواهی خوب و بوستین از قسم سمور و نجاش
چیزی دیگر انچا نمی شود و در یوشنایا بر است آب بعضی دیگر نکین بعضی غیر شیرین است و نیز میوه آنها
بسیار واقع که سواهی قشیری از گیاه کنه چیزهای دیگر انچا نمی رود و از آنجمله طول میدانی سه صد که است
باشند کان دوسر بر وجه برهمنان کثیره اند که در زبان و عادات و مذاهب مختلف دارند طرف شمال قدیم
سموئید و استیکان و کوریکان می باشند که همه بت پرست و ششی صفت اند و ساداتش بر سه قوم سواشی
نیست و شکل کشکاری ندارند کوناها قامت بد شکل اند و نسبت به ما ستم ملک بسیار کم و در شام مشرق
قومی است مشهور خنچگی که نسبتاً توامند کور را از بالا و خوب صورت و در روسیه در جفت فی الحقیقه بسیار
اند و در کشتی که بر نیره ناست قومی است اما در مثل قوم قوئید و ششی صفت و پدید در جنوب روس
ایشان چهار قوم هستند قراق قلماق چرکس که جمعی خانه بدوش هستند و در نیمه پایین
و هر جا که برای موشی خود چراگاه خوب می بینند به آنجا میباشند و قلماق زراعت مطلق نمیکند و نان
و ترکاری میخورند و غذای ایشان ماهی و گوشت و مرغ و شیر و کهن چنیر است و قوم چرکس عالی همت
شجاع و در خون مجاز و شقی کامل میدارند اگر میان ایشان حاکمی نماند الامر می بود بر نیه علی می رسد و لیکن
ایشان کوهستانی و با یکدیگر عداوت میدارند و از عدم اتفاق از دست اقوام دیگر میباشند که در حیات
حکام خوبست میان بحیره آنود و بحیره تترز واقع در آنجا کوشش و تقیض نام دارد باشند کان آن خود
و خوب صورت اند پا پشته روس شید و ترکستانی روس یکی است و در هر دو جایگزین است
روسیان مختلف است باشند کان صوبه کاشان و صوبه استرخان اکثر عیسوی اند و بعضی
یونانی و آرمینی و در صوبه سیمیه و طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام پیروان سه گروه
فصل هشتم در بیان روس شیهینی ولایت روس که در شیهه او دیگر ولایات روس

که در فنک است بیانش در فنکستانی روم کرده خواهد شد طول روم از آنجا تا فارس شرقا و غربا شصت
 میل و عرضش از سر حد روم تا خلیج فارس سصد و پنجاه میل بل روم کمتر نه بیشتر ای سیدارند و مسیحی و یونانی
 و ارمنی نیز بسیار هستند حکم پادشاه انجالتان است اگر خلافت قرآن نباشد و پادشاه ملاحظه بآیات حلال
 و عالمان اطراف نیز نماید و شهرهای ایامی روم حلب دمشق و سمرقند و بصره و بغداد که برهنه و جلوه واقع
 در سبب با بیعت حلقای عیسایان و بسیار آبادان بود حالا زیاده از بستی هزار مردم آنجا نیستند و در
 حلب و لک و پنجاه هزار و در دمشق یک لک و شصت هزار سابق و دمشق از شمشیر خوب بسیار خند کنون آن
 صفت افزایش کرده اند و در سمرقند که بر ساحل یونان واقع است یک لک و بستی هزار مردم آنجا که هیچ
 شهرهای روم بسیار آبادان هستند لیکن دیانتش در آن هستند زیرا که بسبب ظلم و خیانت عمال ایشان
 و خیانت بر خاسته در شهرها سکونت اختیار کرده اند در که ماهوای روم بسیار گرم خود و در سرد اما اگر چه معتدل
 میگویند بای انشون شائع میشود که شهر با بلاکی می شوند و زمین روم سیر حاصل است که از جو و غلات در آن
 بسیار و شیشای روم قابل تجارت قالین و ابریشم و روغن و در یونان حبشی و میوه است و در توران چ
 روم شیشه حال گشتا و س است که سلطنت آنحضرت که از قدیم بوده نیست کرده بعد از آن چند سکنه در سلطنت
 فارس آباد ساخت بعد چند سال قبل از عیسی ملکه های روم بتدریج در عمل و میان آمدند و چهار
 صد و عیسوی که سلطنت می داد بعد منقسم شد یکی مشرقی دوم غربی آنوقت روم شش داخل سلطنت شرقی
 بود و در سال یکصد و عیسوی ترکمان بر روم شش تسلط کردند و آنرا انگلند روم ششیه اترکی نامند
 نام کلان جزایر که در دوس و قبرس و ساموس و مطلقین که در عمل پادشاه روم اند و کلان دریایا روم
 در فارس از فارس و گارا و مینند

فصل نهم در بیان عرب و عرب یک جزیره های وسیع است
 نام عربی آن جزیره قلمریم و بنام شمش روم ششیه جنوبش بحر هند شرقی ملک فارس طولش
 یکصد و چهار صد میل و عرضش نه صد میل است مردمان در عرب قریب یکصد و شصت هزار عرب و قوام
 بزرگی از هر جمعه با ایشانند و با بجا کشتی ها رفتی و سخت دل و قوی اند و بیست و حریفان و متعصب اند
 و غاز مکرر و قزاقی را کسب میشدند و میدهند درین قوم پادشاه است که قریب سیصد و بیست و یک هزار
 میدارد و طریق اهل شهر مثل شهر ریاست و میان عربستان و عربستان است و اگر در دیکستان که
 روم است که در تاریخ می آید روم نامی است طرف مغرب و شمال در کنار بحر قزقم واقع نهری در میان

و عرب نیست و محاصل ^{عرب} ساپان و شتران تیره و چنانچه یک بنی شهو است و نام کلان شهرهای آن
 نکره و مدینه و حجه و مخانه بسیار شهر است و مشفق که جزئی نیست فایز اقص سابق در مکه مدارس و کتب خانها بسیار
 بودند اکنون آنجا به همان سرانگیختند و کتب آنها ضائع شدند و از تاریخ عرب چنان ظاهر میشود که ملک عرب کدوا
 سلطنت کلان کاهی اخل شده بعد از آن عهد محمد بعد از آن عهد خلفا که بعد از آن علم شهر بود و از آنجا که
 بعضی از اهل هند و اقله محمدی میدانند که حکیم الهند احوال بالاجن و حدیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احوال کتب است
 بنویسد تا مسلمان زیارت پیغمبر خود بخشیم دل نمایند و رواج است که مدینه سابق شیرین است و درشت محمد صلی الله علیه و آله
 آنرا مدینه خواند و کتب آنجا که زمان بسیار دارد و هوایش در غایت گرمی است مشغولات در آنجا بوی زیاده میدهد
 پیغمبر غنچه که دره بوجود آمد و محمد شصت سال بود هرگاه چهل ساله شد با خدیجه بیوه نکاح کرده و تبریز
 سفر فرزند و سیزده سال از مکه ماند پس از آن در مدینه آمده ده سال بسر کرد و در آن ده سال پنجاه پیشش سر
 برداشتن فرستاد و بخت و بخت بار با مخالفان دین غزا کرد و در نه غزوه نفس خویش را فدا نمود و حلیه محمد کرم
 رنگ آنکس که او پیشانی باریک بر و خیمه آن سیاه بلند بینی گردن روشن گنجا و کی میان دندانها در دست
 باریک گشت و درشت قدم در بدنش مویها نبود و مگر خطی از مواز سینه تا ناف رسیده **میان شکل کعب**
 شکلش مثل پهلوان در طولش است و چهار دره و عرضش است دره و ارتفاعش است و هفت دره
 در دوازده اش جانب مشرق است و حجر نموده که اسلام آن بزرگترین شرف باشد و در خانه موضوع است
 حکیم الهند و قاضی سالی هفتم از یازده سال که متضمن عروج محمد است می نویسد و قاضی سال هفتم
 از هجرت درین سال محمد بسلاطین و محضرها نوشت اصحاب گفتند که ملوک نامه بی مهر اعتبار میکنند
 پس آنکس شری ساخته از نقره و در آن سول الله نقش کرد و بر نامه ها مهر ساختند آن نگاشتری در عهد
 عثمان بجایه افتاد جمله هفت نامه بود یکی بخبریز و نیزه پادشاه ایران و دوم به نجاشی و الی حبشه سوم
 به قرقل ملک و چهارم به سلطان اسکندریه پنجم به جارش صاحب ششم به حاکم بامیه هفتم
 به فرمان و امای بخبرین و هشتم به نام محمد بالایی نام خود دید و شصت و نامه را پاره کرد و بوالی بنین نوشت
 که شخصی که دعوی نبوت میکند بر من نزد من آید و الی بنین دو کس مدینه فرستاد و بایک بان محمد و علی را
 گفتند که جوایش متوقف بر فرد است درین غنا خبر خیزد و نیزه پیش قتل کرد و نامه بوالی بنین
 رسید که بخبر محمد تعزیر سازند و الی بنین ایمان آورد و و ابنا می فرستد و الی بنین ایمان آورد و در مدینه باقی ماند

جسته یان ورد و هر قل ملک دم از نیم وال ملک یان میاورد و حاکم میکنند و گویا گنیزک و نیز اشغال طلا و ستری
و خواجه سمرانی و در ارگوشی ارسال ثمت و هارثه الی شام ماده حرثیه هر قل منع کرد و جوده والی یامره در جواب نوشت
که بعضی از دیار خود بمن گذار تا ایامان رحم محمد گفت که اگر غوزده خراب بر زمین افتاده باشد و از من سوره نهم والی
بخرن ایمان آورد و قلم سال ایاز دهم محمد اول سال بیاورند و صحت یافت باز بیاورند و مرض
سزاند گشت محمد صاحب گفت که ادوات قلم بارید تا هیتی نویسم که شما بد من گمراه نشوید فاروقی گفت که
را مرض مزاحمت دارد قرآن میان ما بسندت علی گفت و ات و قلم باید داد درین گفت که او از بلند رسول
بهوش آمد و گفت که نشاید پیش پیغمبر نزاع کنید از نزد ما بر خیزید این اختلاف زال است **فصل دهم**
در بیان هندوستان هندوستان ملکی است بسیار کلان باایت وسیع و از جهت قدیم
و کثرت آبادی و اخرونی محاصل و ادب شهر عالم است بحساب سیال طول هندوستان از جنوب تا شمال و از
میل است از خمنش از شرق تا غرب یکبار و با نصف دایره غربی هندوستان ملک عرب فارس شرقی ملک شما
و چین شمال غربی و کرستان جنوبش بحر الهند و کلان نهر پلش گنگ است که در شرق هندوستان از مقصده
گروه آمده در خلیج بنگاله افتد و دریای چین و گنگا گهره و سانیو که در غربت و شام است به در گنگ می آمیزند
و در مغرب هندوستان دریای سنده است که نیلاب کوهیند از پنج نهر مخلوط است البته ملکهای اطراف این پنج
نهر را پنجاب نامند و در جنوب هندوستان که گویند و آوری و کشنا که هر سه بطرف مشرق رفته در خلیج بنگاله
پیوسته اند و از جبال مشهوره هندوستان بهاله است که در تمام جهان مشهور است زیرا که دیگر کوه و بلند
نمیرسد و این کوه باین هندوستان و عرب واقع است و در دکن کوه گهاٹ که شرقا و غربا مجاذی دریا
شور است اشیای هندوستان قابل تجارت نخل و بنه افیون و ملل و شمشیر و برنج و شرک شال و بازر
و جواهر و چنانچه قسام لباس و زر و زود و انواع یا قوت و لعل هندوستان در تمام عالم نامور است در ملکهای
جنوب هندوستان در رسم که ماکرمی با فراط میشود و دیگر ملکهایش قریب عدال هستند باشند هندوستان
ده کرد و از آنجمله سفلت کرد و در پنجاه لک هندو دو کرد و در پنجاه لک مسلمان و انگریز و یهود و غیره اهل هندوستان
ادب میباشند لیکن استی و صفائی ندارند و دوستی میان ایشان بی غرض نباشد و در صناعات
چاکر است و همچو سایر هستند مگر از صنعت جبرائیل و خوف ندارند که علم جبرائیل در ایشان وجود
در حله صناعات نامور عالم میشوند در امین اکبر است که در فراتهای هندوستان بفراتان زبان

سخن به بنیدن اختلاف که از جمعی کی یکدیگر باز دارند بسیار است و بجهت دریافت نشود و از ده کوه است
 دلی بنگاله فتنان مادر از گنجرات تنه گانه تر است که تا یک سنده کابل کشمیر بلوچستان سابق
 هندوستان اعلی راجه بابو و اول پادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که ایی بخش ملک
 اوده بود و آخرین راجهای هند پرتاب چند معاصر نوشیروان عادل بود و این در هندوستان
 ملوک الطوائف شد و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج را بر پادشاهان ایران بودند و در
 دو صد هجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده فتنان و دلاهور و دلی و قنوج را
 تصرف خود آورد و شهر شوشات و نرگش و شهر او و دیگر شهرها که در آن تنجانی نامی بودند خراب ساخت
 و هندو برای محافظت بت و منات جنگ کرده زیاده از پنجاه هزار کشته شدند بعد عمر غزنوی پیغامش
 که عوض منات کرد و راجه منات را داد غزنوی گفت که بت فروش نیستیم آن بت را از آزاره و نیم کرد
 گویند از شکست جوهر گران بهادرت قیمت زیاده از هشت کرد و راجه برآمد و تا یکصد و پنجاه مال سلطنت
 هندوستان در خاندان غزنوی ماند بعد از آن تا چهار صد سال در خاندان مختلفه ماند از جمله طایفه
 غلام ترکی که متبتای شهاب الدین غوری شده بود تسلط اسلام بسیار کرد و حکام هندو را قتل و خارج
 از ریاست کرده ملکه های ایشان را تصرف خود آورد و در سال با نصد و شصت هجری امیر تیمور یورش
 هندوستان کرده در دلی آمد و دو ملک دم را قتل نموده دلی را ویران ساخت و بر کشت و بعد یکصد و شصت
 و هفت سال ازین عادت با بر پادشاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دلی غالب آمد و اکثر نیر و اش که بنات
 عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از هندو و مسلمان تا حال تعریفش میکنند قندهار و فتنان و کابل و کشمیر
 و گجرات و مالوه و سنده و انجیر و بنگاله را تصرف خود آورد و بعد از آن جهانگیر و شاه جهان و عالمگیر
 پادشاهی بارونق و ختم کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت محمد شاه
 نادر شاه پادشاه ایران در هندوستان آمد سلطنت فتنان را تباہ کرد و باز در عهد محمد شاه از عدم اتفاق
 امرای دلی بلکه حسب طلب یکی از وزرای محمد شاه در دلی آمد و عهد کرد و راجه ملک و بیایقده سوای جهانگیر
 و دیگر سبکچان بهار گرفته و در ملکه های کنار دریای سنده شل کابل و قندهار عمل نموده بر کشت و در سنده
 یکبار و یکصد هجری قوم انگریر از پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و بیشتر قوم درج و گنج
 در آنش در هندوستان بودند اکنون که سنده کهنه رود و صد و شصت و سه هجری است جمله ملکه های هندو

در عمل انگریز است در اکثر ملکها انگریز فرمانروا هستند و بعضی ملکها مثل ناهبور و گلگنده و ... کی از طرف
انگریز میباشد لیکن در کابل و قندهار که در عمل فعالیت عمل انگریز نشده مخفی نماند که هندوستان متضمن
بسیار شش ملک است که همگی از تفصیل منکار و بیان ملکهای اطراف گنگ و در شرقی به بخت
برگزارکنان آمده است بنحی که از ملکیت وسیع مولف بخت قلمرو که یکده هشت بنایت اعتدال دارد و طالعش
برنج و شنبه و قو قن و فصل دراز و ابر ششم است انچه آنخاس و کیتوله و گلهیل و کیکله بسیار و خوش مزه پیدا میشود
و سگانش شاجی را خوب است و اندک تاج خان افغان حاکم نکاله از امر و شیر شاه جهت مامور عالی طلبی
فرستاده بود که بست و هفت دره طول و یک نیم دره عرض داشت هرگاه در شش گرفتاری همه پنهان شدی
طولش چهار صد کرده عرضش دو صد کرده و بست هفت سحر کار بکند و یکصد و نود و محال مدخله چهار
کر و در پنجاه یک و نیمه گلگنده نیز است مشرق بنکاله مائل جنوب بنایت آبادان عمارات عالی و قلعه استوار
دارد و در اینصفت انگریزان است که فرمانروای هندوستان هستند حکیم الهند نوشتن قومی که از
طرف پادشاه و کپنی در هندوستان متعین است در ضمن دارالملک هندوستان مناسب دانسته
باشد و یافت فوج متعینه هندوستان از کتب معتبره انگریزی آمده و در قوم ساخت باید دانست که فوج
انگلستان یعنی انگریزان نوکارد شاه انگلستان است و فوج مردم هندوستان نوگر کپنی است و قس فوج در مقام
است که انتقام احاطه نویندگی بکنان و مردم هندوستان همی حکیم الهند فوج متعینه در مقام تفصیل و بکار

انجیر یعنی مقام فوج پیاده و سواره			
۲	۱	۱	جمع
۱۰	۸	۳	۲۱
۵	۴	۱	۹
۱۷	۹	۵	۳۱
۹	۹	۵	۲۳
۷۲	۵۲	۲۶	۱۵۲
۱	۱		۱
۱۵	۲	۴	۲۱

رساله سواران گوران و لاریت
رساله ترکسواران هندوستانی
رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و قو
جمع رساله با بر سه قسم مردم
پلشن های پیاده گوران ولایت
پلشن های پیاده هندوستانی
پلشن جنگی قدیم که اکنون نصف نخواهد در خانه بای
پلشن های لطافت هندوستانی

۹۸	۶۴	۳۵	۱۹۷
۱۱۶	۷۴	۴۱	۲۳۱
۳	۱	۱	۵
۲	۱	۱	۴
۷	۴	۳	۱۱۰

جمع بلش نامی هر چهار قسم مذکور

جمع رساله باو بلش با بالکل

بزرگه نام کرده هرگز که یک بپهند و ستانی و سه بزرگه را بدین

بلش نامی تو باند از پهند و ستاد و هر بلش که پیشی کل می دوی

جمع بلش نامی تو باند از ولایتی و پهند و ستانی

آنکه رسیده ملکیت رخیز مشرق بگالاه مائل جنوب و حدائق الاقالیم می نویسد که در موضع پرتو نم تجانه است
 عظیم نام آن است بختگاه تهنه است که بوده او تا زمانه سنگان آنجا وقت کتخدانی عروس است روز وقف حد
 بختگاه تهنه می سازند اگر چه روز و رفع بکارت شود و خوشی بنیایند و الا تنگدل میشود و نیز درین ولایت
 برادر خرد زن برادر کمان از آن خود میداند و برادر کلان اعاری نیست طویش کعبه و بست کرده و عرش
 صد کرده پنج سر کار و صد و سی محال مدخلش و کرد و بست و پنج کک و پیر بهار ملکیت و دکتبایان
 گرمستان قریب اعتدال دارد و از کثرت دریا و انبار سر سبز و شاداب میباشد زیرش از برانش ماه
 کشف بک ثقیله ایسناک و خوش مزه و کم جرم شود و گشای بسیار بزرگ که دو کس آنرا بردارند پیدا میشود
 گیسو معبد شود آنجا است طویش کعبه و بست کرده و عرضش صد کرده مدخلش یک کرد و پنج کک
 رویه که همتاس قلع است بر کوه نسیم که بران دشوار در کمال سعت و استحکام فردوسی گوید که از این
 راجه رشت بن سنگل حاضر گویا و شش ایر نیست مؤلف حدائق الاقالیم گوید که اکثر زبان که در قلعه کشتا
 آمد روز کار اند چون قلعه رشتاس او دیدند گفتند که این قلعه جنگی نتوان گرفت مگر بفرستنی بهار نام
 شهر است که از وصال دلدار حکایت میکنند حکیم الهند گوید شاید از همین جهت نامش بهار است معنی بهار
 در زبان هندی صال است بغایت خوش آب و هواست سه منزل از عظیم آباد سمت جنوب واقع چرخ
 و نار چیل آنجا بسیار پیدا میشود مؤلف حدائق الاقالیم گوید که سیم دبره در ملک بهار بسیار پیدا می کند
 راضی آنجا سبکها حفر کنند با ارتفاع یک قدم و زیاده بران و عرض پنج و شش است استحکام بسیار کمال
 آب زکوه و صحاری جمع شود و در وقت بروج کاراید عظیم آباد و عظیم که از کلان شهرهای بهار است
 گجرات ملکی است حسن خیز مؤلف هفت قسیم گوید که در لطافت آب هوا و کیفیت آبادی و عمر
 شهرهای هند رجحانی دارد باز این وسیع دکا کیش با کمال تلف و زینت ساخته مسقط فاهنا

بیشتر از کیمیل مسکانش از انان^د و نور حسین و دوتمند و بعضی زیات خوبصورت میباشند خصوص حال و ناز نسوان
 آنجا که قلم از بیان عاجز است احمد آباد شهر است با در ده احمد شاه کارگران چاکست دابل هنر کفایت صنعت منجمله
 گزین هنرهایش نریده و پیشنی و سرستی بیشتر کشکار و بار و باجر است آئین یا کبری نویسد که از طبق نابر و دهنه
 که صد کرده باشد انبه اره است که بالیده و شیرین برود و برخی در خامی شیرینی آرد و بجز گزیده انکو میانه و کل میوه
 بسیار جزیره در مستان تالستان تسلط افزاید هر ماه و ماه فراوان شود از انبوهی درخت بشکاف و غشمت تنگ
 کارگران اینجا تقلید قماشهای ایرانی و توران فرنگ نمایند و انواع سلاح خوبتر میسازند طولش سه صد و شصت
 عرضش صد و شصت کرده و سه کار و یکصد و شصت و شش و محال سیزده بند و یکصد و شصت سه در و پنجاه کک و سه
 کجرات لایستی است کچه طولش و صد پنجاه کرده عرضش صد کرده تازی آنولایت تقویت پنجه از رو خیمه میزنند
 کرده میشد و باشند کاکچه دراز بالا و دراز تر و گندم کک قوی سیکل و دلاور بسیارند اله آباد که در قریه
 بزرگ میگفتند که است آب هوایش معتدل طولش یکصد و شصت و شصت کرده عرضش یکصد و شصت کرده تازده
 سه کار و شصت یک در پنجاه کک و سه است قلعه اله آباد از انبوهی اکبر شاه است در میان گنگ گنج مثلث شکل
 واقع مؤلف حدائق الاقالیم یک یک نقش قلعه اله آباد در محلی راجه فول ای دیدم مردم بزرگ و زیاده بود
 کرد و رویه در تعمیرش صرف شد و طبقه چهارم را که از بنیان نهاده بود از سوختن ذخیره بنیرم آگاه گشته
 کرد و چیزی مثل توب زجرم خام تور تو نشاند و طولی قریب هفت رعبه برآمد متوجه شدند اقامت را بر سر
 جو تا بهمان شکاف عرض حال کرد و فرمود که اختراع توب زبند و ستان است پسند و ان در سابق از پوست حیوان
 میساختند و سه چهار بار بر سر کردند حکیم الهند میگوید که استخراج شمشیر زبندیان است عجیب نیست که توب
 فیرسندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهند نیز سلاحي عجیب استخراج کرده که از یکبار بر کردن هزار بار ضرر توب کرد
 و بهر ضرب صف پنجاه کس نیست بشود و انشاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل التسلح و دیگر استخراج
 حکیم الهند در خاتمه کتاب مرقوم خواهد شد **کالنج** قلعه است بغایت متین بر کوه از انبوهی اجه که از مطیع گنگ
 بادشاه ایران بر نه شهر است متوسط مؤلف حدائق الاقالیم گوید که در ششم در شهر پارسیده شهری دیدم مخزن کثر
 عمارات از سنگ است انانجا اکثر در حسن ملاحظاتی نظیر چیزی که از جمله چهار قسم انان و از بنی فرود
 و از سوم چهارم افزون باشد انجا پیدا میشود **سنگ** شهر است بقا صله می چهار کرده از انان
 سمت مشرق واقع ممکن حوران خورشید لقا و حد حسن و ج افزای حزمین شاهزاده ایران گفته از انجا

نزوم عبد عالم است اینجا هر بر من سچ لچمن را ام استخانه سکیم الهند که یونسوان جسیل نو جوان نجاسه و قنا
 لطیف اعضا به کل نکس چشم کل فضا رخسند ه برن سر اینا ز حسن ناث باشند کنگ که خارج زینا
 است تا کجا نویسد دیگر از کلان شهرهای آباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ اتع کلاب نجاسیه
 پیدا میشود دیگر چو نیوز که معدن فضلاست آوده ملکیت خوش آب هوای مستان تابستانش فصل
 اقسام غله نجار زلفت و اکثر میوه های روی من با فراط خوب پیدا میشود و نیز آوده شهرست کانات
 دریای گها که آنخکاه اجرام چند طول ملک و ده از سر کار گور کپور تا قنوج یکصد کرده و عرض شمالی
 کوه تا سه نوز تا ربع الی باد صید و بازده کرده پنج سر کار کهنه و بهر اراج و خیر آباد و گور کپور و آوده مدخل
 یک دروسی ملک و سیه لکهنه شهرست بر ساحل جنوبی دریای گومتی هند و اوله و کمان انجامه و
 اکنون باشند کان کهنه صنعت کمان فراموش کرده اند و زیر لیاک صفا الله و امام باره و مسجد
 و بعد بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در جانی میزنند گور کپور شهرست شمال دریای
 گها که واقع بر پنج دروغ مرغ نجار و رشت شمال آن کوهست بهمال که ندرایه نیز گویند نهایت بلند
 و دراز و مثل دیکو بی دیگر در بلندی بر زمین نیست شمال کور کپور بر کوه درایه شهرست غیاال بسیار آباد
 و در زینه باشند کان انجاسفید رنگ دراز بالا و قوی بسکل میباشد اینجا خاک شونی دریای طلا حاصل
 میشود کمانون ثبت و کشمیر نیز همین کوه است درانی در آملین کبری مینو سید که نخست اندرین نام داشت
 از قلمیم سوم دراز و صنعت پنج کرده پنا صد و پیل کرده بعض جاصدوسی کرده آب هوایش دیک است
 هشت سر کار خدایش هفت کرده و رنجاه ملک و به در آملین کبریست که گمانون از سر کارهای دلی است
 لیکن اصح اینست که گمانون ملکیت علی به بر کوه ندرایه واقع اینجا درایست که از یک شونی قرصه
 طلا حاصل میشود در روزن خانه های باشند کان اینجا زنبوران خانه های میسازند و در وقت گرفتن عسل نقد
 که از قدیم مقررت حرکتی نمیسازند اگر کسی در آن طمع کند ناخوش شده آه صحرای میگردند بعد از آن مالک
 جمعی همراه گرفته دنبال زنبوران میدود و آنوقت باز در روزن آمده جای میگردند باشند کان اینجا تصویر
 راجه از نظایر و باطن پریش میکنند زنان اینجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زرد رنگ مینی است و بدو
 ربی شرمند اکبر آباد ملکیت در وسط هندوستان واقع سابق اگره نام دیوی بود که رنودی تخیل
 خود ساخت و شهر بادل گده مشهور ساخت اکبر شاه وسط هندوستان تصویر نموده اکبر آباد نام نهاد

سنگین بخرج سی و پنج لک و پینجر صد چهار سال تعمیر نمود اکنون در محل نکر زبان است کلاهی عطران شهر بخا
 پسندیده بود و جمالی که قسمی از خرمشهر است بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلگشا و روح افزاست طو
 یلصد و هفتاد کرده عرضش صد کرده چهارده سرکار مدخلش چهار که در درخاه لک و پینجر صد و هفتاد لک
 کویه گوآلیار شهریت مختصر شهر پناه سنگین دارد احوال جابجا ریخته و کانهای آهن در آنجا است
 طلب باسین آنجا در غایت لطافت ازونی باشد باشند کان آنجا در حسن و نعمت بر داری مشهور
 میر محمد امین باشند گوآلیار که صدش از مردم است و بزرگم نهایت موفقت پیدا در تفنکی حیات که غیر
 باروت گل بصدای خفیف بر می آید چهار صنعت از خزانه تفنک هوایند کرده گل بران نهاده حرکت پیدا
 از صد هوسا و دو کلاه از تفنک میچند کارگر میشود و در خمی کند و از کلان شهر بای اگره قنوج است که در کلف
 تختگاه در جهای عظیم هندوستان بود و شهر پیره آنجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف خوش مزه
 میشود و الهه یثانی کویه که رقم بسیارند از آن که بقا صله کرده از شهر در شمال و مغرب واقع رفته بای
 عجیب حسن و بیرون از توصیف مشایده کرده هر روز سه چهار کثیری روزمانده و دختران نوخیز باین
 سیزده و سبست سال در نهایت حسن و جمال در دیدانی فراخ و دلگشا مجتمع شده تاشب بنغمه باو خنده
 بازی با یکدیگر بسر برده بیکانهای خود در محبت میسازند و کانه پور که بر ساحل جنوبی لنگرستان بیان
 ملکههای اطراف هستند که غرب هندوستان است و هشت ملک کنار سنده واقع لاهور
 ملکی است آنجاست هوایش نهایت سازگار کشکاشین بسیار خوب بیشتر از آب چاه سبز میشود و بسیار
 بسیار گزنده و شل عاقی باشد از ریختن طلاء و نقره و مس و رومی حبت و برنج و نیشه بر می آید
 در ایشان کنین دارد شلنج و بیاه و راوی و چکاپ و بکشت سنده لاهور شهر است بر ساحل دریای
 آبادیش خلف رام چند که لاهور نام است نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم همتا و به قوت
 و انواع آتش بر اکثر شهرهای هندوستانی دارد انگور و خرزهره و برنج با فراط است و شهر لاهور باین
 شاهجهان آباد و پیشا و واقع بانزده منزل سمت مغرب لاهور پیشا و سافا ارد و بانزده منزل
 سمت شرق دلی است طولش از آب شلنج تا دریای سنده صد و هشتاد کرده عرضش هشتاد و هشت
 پنج سرکار و سبست و سی محال مدخلش و کرد درخاه لک و پینجرستان ملکیت مستان عتدال
 تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بار و جهت و شطرنج نیکو میسازند بهنگر دشتی است فزخ در

تابستان محمود نزد پسر سال دریا می بسته از جنوب بشمال گراید آبادی ساحل شمالی را خراب می کند
 طولش چهار صد کرده عرضش یکصد است و پنج کرده سه کار به خلش شش است و یک و نیم آجیمه ملی است
 رگستان بسیار دارد و معدن الماس آنجا است آجیمه از دور برکند و جو و باجره و میوه فراوان شود و ششم
 حصه بجای که هند نقد کم رواج دارد فصل ربیع ناقص شود و رستان با عتدال تابستان گرم باشد و آجیمه
 دالی آنجا بود که بر اندر پست و دلی مستند از کشته طولش یکصد و شصت کرده عرضش یکصد و پنجاه است
 سه کار یکصد و هشت محال به خلش یک کرد و پنجاه لک مالک و ملکیت آب هوای معتدل دارد و
 تاریخ جهانگیر است که بارش آنجا چهار ماه شود و در قلب سه شبها احتیاج بالا نوبت افتد زمین آنجا نسبت دیگر
 جامای هند وستان بلند است و کشت فصلین نیکو میشود و آنکور و بار میرسد و گیاهان قوت با جوت با
 دیگر وقت بود نشین به اولین شیرین تر و بسیار لطیف میباشد درین ملک فیل بسیار است و بهشت گل
 اکثر بهقان اهل حرفه هستند طولش دویست و چهل کرده عرضش دویست و سی کرده ۱۰۰ از ده سه کار صد
 و نه محال به خلش یک کرد و هفت لک و نیم سه شده و از آنکه متشکله است جامع جمیع شیا
 خاصه و از آنکه که از بنادر می آرند سوم حصه از کشتا برز میگیرند کان آهن و نیکه او ان محصول بدگل
 و میوه فراوان انسان نهایت خوب میشود و شش کرد و میوه شش کان سنگ ر و واقع در از و کوتاه برای عمارت
 می ترشند و خوش سالکان آنجا برنج و مایه است طولش د صد و پنجاه کرده عرضش صد کرده چهار صد کار
 پنجاه و هفت محال و پنج بند است به خلش یک کرد و هشت لک و سیله به یار عثمانی در حدائق الاقالیم بود
 که از اتفاقات عجیب در عهد محمد فرخ میر پادشاه در صوبه سنده مقدر به صد هزار جریب زیر میانی هند و بنات
 از آسمان بارید و میر عبد الجلیل و قانع نگاری آن صوبه است این رباعی در وقایع نوشت ابیات
 فرخ سیر آن پادشاه بابرکات و چرخ از آذربایجان شده شیرین حرکات و در سال هزار و یکصد
 است چهار باران بارید و ریزه قند و نبات و رقم آن ریزه های قند و نبات بسیار دیده صاف
 و براق مثل شکر بودند و قوامش آنقدر سخت بود که دریا و ن می گوشتند ابو الفضل سال آغاز خروج مسلمانان
 در ولایت هند می نویسد بر همین پنج نام وزیر را چه سنده به بعد فوت راجه بجایش نشست و از زمان
 عمر خطاط متغیره الی اغاص باشد که بسیار از راه بحرین در هند آمد سپاه سنده برای جنگ است و
 متغیره در نورد گاه فرستاد و در خلافت عثمان برای تیر و شش حوالی هند آگاه خودی را فرستادند

فرستاده جهان آگاهی رسانید که اگر کسی بسیار رود و از قوت نرسد و کم کاری نکند علی بن فرات خلافت خود شکری
فرستاد و مختی سرحد دلی را بیاموده از آگاهی قوت خلیفه بازگشتند. پنج چهل سال کار مرانی کرده فوت شد
داهر پسر خرد پنج برسد در ریاست نشست حجاج چون عمارت یافت علاء الدین محمد قاسم را که ابن عم
داهوش بود بسند فرستاد محمد قاسم چند بار داهر و بنو شهابی شکر نمود و روز پنجشنبه به هم رمضان بود
و پنججری داهر در جنگ نقد زده کی سپرد محمد قاسم دختران داهر را با دیگر نفایس نزد حجاج فرستاد و چون
حجاج فوت کرده بود و نزد ولید بن عبد الملک که خلیفه بود بردند او بر یکی از آنها عاشق شده در شبستان
غواش طلبید آن حیل اندوزان پیش خلیفه ظاهر کردند که محمد قاسم دست تصرف بر انستاده خلیفه از
نزدیکی بر نرسد و دو دشمن آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامیکه
محمد قاسم میخواست که بر برای به چند والی قیوج دست بزمی نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیری آن
چون بدار الحکامات آوردند خلیفه بدان دختران نمود گفتند شکر خدا که قاتل پدر خود را بدین خیال دیدیم و گاه
دل بر گرفتیم باجمله اول کسی که از مسلمانان هند را بیگار داد علاء الدین محمد قاسم بود که در نود و نه هجری
بر سنده دست یافت کشیم از لاهور نمود و هفت گره جانب شمال مسافت میدارد در نظر نامه گوید
کشیم ولایت قریب حاق وسط قلم چهارم به پیرانش حساری از جبل کشیده در این اکبری مینویس
اگر یک باغ همیشه بهار باقلعه آسمان پایه خوانند سزاوار ایشان را می سامعه افروز هوا ساز کار جنگلهای
روح افران نقشه و گل شرح خود در دو صحرا صحرای شمار گلهای از اندازد بیرون بهار و خزان بس
شکر در مار و کزدم بخانم و دست کس فداوان غنی کشیم می گوید **حسن** بیاهنجا که است خال
نمال است کشیم در صباحت و شکر جمال است در موضع **حسن** نورده دوازده هزار یکصد و هشتاد و هشت
زاست طولش یکصد و بیست گره عرضش بیست پنج گره چهل و شش خال به فلش نجاه لک روه
کابل ملکست در لطافت آب هوا و خزان بسیار بی همتاست گوناگون سیوه شطاف و فزاید لیکن خیزه
بش ایستنی نبود ز رعیت نیکو بنال بهر چهار سو گر لویه بلند واقع ز رود آمدن غنیمت بسین شوار در سده پیران
دو صد هجری تیمور شاه افغان بر صوبه کابل فرستاد تا فرمان و ابود **حسن** چرخ می آرد ظلم و فقر از خود
داده تا کشد بر چهره نقش سکه تیمور شاه و حال نیز که هزار دو صد و هشتاد و سه هجری است کابل و قندهار
در تصرف افغان است طولش صد و پنجاه گره است عرضش صد گره هشتاد و سه هجری است کابل و قندهار

مدخلش پنجاه کله و پیه قند نمار قلعه دارد که در راست گرم شود بعد سه چهار سال ریزش ازین ط
 آمد کل و مسوفاوان کند ملب سفید بعد دستمال رنگانی بریده خرنه خوب فراوان شود کان آهین در
 کوچه واقع و غربی قلعه مار گرم سیر ملکیت شتر قش است و در کنار آنجا برف پیوسته بدو طولش سه صد و
 عرضش دوست و شصت مازده چهار محال هشت هزار و یکصد و چهار تو مال عینی دیوات میدارد و خلش
 پنجاه کله و پیه میان ملکهای جنوب هندوستان که عبارت از ملکهای است که جنوب هند
 واقع هستند باید دانست که ملکهای جنوب هند وستان آنقدر رز خیز هستند که جای دیگر نباشد سوا ملکهای
 امریکه جنوبی هر امریکه ملکیت وسیع میان دو کوه جنوبی آب هوانیک میدارد و در موضع تیراگده کان
 الماس واقع گشتکار گزیده شود و در مافراوان در صحرایش فیلیان بسیار میباشند ستارگه در بزرگ
 از حصار نامی آنجا است اینچنین بزرگ شهر است که هر که سنگین حصار است طولش دوست کرده و شتر
 یکصد و شصت کرده و دوازده سر کار و صد محال مدخلش چهار کوه در روپیه خاندریس ملکیت نزد بسیار
 آبادان هویش دکنستان گنم رستان مشتل ریشه گشتکار جو و روشانی است برخی جاسه بازشالی
 بر میسد و بر آن بسیار نازک و خوش مزه باشد در تابستان گرد خیزد و در بارش گل شود و هر یانش طولی
 و پور تا پستی و ذقیهای خود و فصل بسیار دارد کلان ترین شهر یالش بر یانپور است طولش هشتاد
 و پنج کرده و عرضش پنجاه کرده و پنج سر کار و دوازده محال مدخلش یک کوه پنجاه کله و پیه هر صراط
 ملکیت معروف باورنگ باد و دولت با و سابق بدو نگه شهرت بدست شکانش تساجی را خوب
 دانسته اند کاغذ آنجا با نام مثل خط باشد هویش مشتل چهار ماه ریزش بر شود میوای آنجا نهان
 خوبی دارد باشند کان ترش است اکثر حسین خوب شکل و نیکو مفاشش و دلمند میباشند و دخت آب
 و فصل بار سید و غله همیشه میزان انواع قمرت و جواهر نفیس آنجا می آید و طولش یکصد پنجاه کرده
 عرضش صد کرده و شصت سر کار و شصت محال مدخلش دو کوه در روپیه ملکیت است و شصت
 کثیره و نبات آبادان نام دارد ملکش کلنگه است که از کثرت باغات و خوبی عمارات و لطافت آب
 و هوا بر دیگر ولایات هندوستانی دارد و شکانش حسین طبع باشند و درین صوبه کان الماس واقع
 است از ان الماسی بر می آید که در آب تاب صفائی رنگی مقدر بر الماسهای جامی دیگر فوقیت دارد
 طول و عرض مدخلش معلوم نشد و دیگر ملکهای جنوب هندوستان که رنگ و سیاه و پور و میثو و گوا

و بعد که نهایت آباد و زرخیز هستند و طول عرض نه انگشت معلوم نیست در بحر منهد جزایر متفرقه
 بسیار کلان آبادان هستند از جمله جزیره سراندیب که باینش می آید بسیار نامی است و دیگر جزیره
 نالندیب و کله دین و پلنگبار و در جنوب هندوستان یک سیع جزیره نام داشت که نامش ملاکم است
 سطحش بحریند و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه غام موی سر دراز میباشند
 و به تجارت پیشه اند و در بعض جزایر بحریند کوهها دارند و بدغا بازی و خوشنوازی مشهور اند
فصل یازدهم در بیان جزایر هندوستان جزایر چند بسیار کلان آبادان
 را در بحر انکابل که بحر یافک گویند برکنار چین واقع که در سفران جزایر بسیار صعوبت است
 مردم جا پان در صنعتها مهارتی کامل دارند و در ادب قاعده مشابیه اهل چین و مثل چینیان از آن
 دیگر متفرق هستند و دوسته فقط از اهل چین دارند هوای جا پان بسیار موفق و فرحت افزا است
 و زمین آنجا بسیار زرخیز مگر کاه کاه زلزله می آید طمائی ایجاد تمام عالم نامدار است و باین خوبی در که آن
 جانی شود اهل جا پان همه بت پرستانند و بت پرستی ایشان با هندو مشابیه است و در تجرید مشابیه
 اهل بتستانند و حکومت ایشان متعلق با پادشاه جا پان لحاظ مگر گوان یعنی مرشدان بسیار
 سیدار و بیان جزیره سراندیب که نگلش تلایان و اهل این سنگلک دین گویند و در بحریند
 جنوب گرانگ بفاصله است و چهار کرده واقع است سابق در میان جزیره سراندیب که گرانگینی
 مستطیل واقع شده یکی را بدیگری متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم ریخته و از احاطه بحر محیط بود
 جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش فرح افزا است و زمینش خجید و زرخیز و بازارش
 قریقل و جو زبویا با فراط و خوب پیدا میشود و فیصل و مروارید و لعل و یاقوت آنجا بسیار نامدار است
 و شهرهای نامی این جزیره گویند و جافنا پتن و برنگا علی است سابق جزیره سیمان در عمل برنگیز
 بود بعد از آن در عمل فرج آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلستان باشد کانش همه بت پرستان
 بوده هستند پادشاهی قسمی از چهار قسام نه نان که در حسن جمال و جمله صفات و جمال بی مثال
 میباشد در این جزیره پیدا میشود حکیم الهند اوصاف پادشاهان هند بیان آلفد خفیده که تا کجا نوب
 چنانچه قصد رفتن این سین را چه که مشهور که سرکارا جیم است و در آن جزیره شستن بر چهار و رفتن
 در این جزیره و از حسن تدبیر و شفقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاءالدین پادشاه

و ملی از اجتماع حسرت و جالش و خوشنودن او را و خصمندان شدن راجه رتن پدین از اجتماع این خبر و کارزار کردن
 علاءالدین و قید کردن راجه را از بهانه ضیافت حواله کردن رگائی راجه بر آمدن پند ماوت و خیر نیندن
 پد ماوت و فرستادن لشکر در محققها و ظاهر کردن سواری پد ماوت و تلقین نمودن سرداران لشکر را
 که هر گاه در دلی رسیدن علاءالدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده اسم تاقیستیکه
 رتن سین طلاق نمید پس سلطان را خوشنودن خلاف شریعت است لهذا رتن سین را نزد من فرستند
 تا از او اجازت گرفته نزد سلطان آیم و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پد ماوت و بر آمدن
 مردمان جنگی از محققها و کارزار کردن مردمان راجه بشکر بادشاهی و روانه شدن رتن سین در اجیم و خبر
 کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ یکی از راهبای جواروستی شدن پد ماوت با لشکر
 راجه در بند وستان نهایت استهوار دارد در حدائق الاقالیم است که سرانندیب چند جامه کن
 و سیم و کما س دارد و خوشنودن استهوار سنگ است و از اینجا که سرانندیب بر خط استو است لهذا
 بهشت فصل آنجا میشود و در بریغ و در خریف و دو زمستان و دو تابستان و اشجار و نباتات با
 میوه دهد میان جزائر طایفه که جزائر گوبار سیکویند خرد و کلان هفده جزائر در شرق و جنوب و شمال
 متصل یکدیگر هستند طالب صفهائی که در بعضی این جزائر رفته بود حال آنها در کتاب خود می نویسد
 صورت اهل این جزائر بر مردم نیکی و چین برابر است همه گندم رنگ گوشت و دراز قد و قوی خلقت
 و جسم کشیده و انشای میباشند و غیر از انگوشت باریکی رخت دیگر ندارند با وجود رخاست بدن اعضا تنها
 ایشان بسیار خرد میشود چون بجهت شکار در آب و بهای ایشان عبور افتاد دختران و پسران غیر
 شمائل حسین بسیار بنظر آنها میباشند و کاهی میگویند و میباشند خانه بررگان دوسه طبقه میباشند
 و سقف هر طبقه از بنس می باشد طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند سازند و طبقه وسط
 برای مردان و طبقه سوم برای زنان و در هر یک از این سه طبقه است و در هر یک از این سه طبقه
 باغی که در آن میوه سازند چون آب و بهای این جزائر زیر استو است لهذا در بریغ و دو خریف و دو زمستان
 و دو تابستان میشود و انشای بسیار لطیف و لطیف و بر چیده قسام و خوش مزه و قاز و مرغ و بایان و خوش
 خوب میشود و از جلیل نهایت افراط دارد کلان و نازک و مغز میباشند از ملاحظه لطافت هوا و دلگشایی
 فضا و آنها را باغات و خوبی زندگی و آزادی آن مردم دل چشمتی است که بگویند آن سه زمین می کشد

میان جزائر متفرقه است و دیگر کلان جزائر نیز در آنجا است و جزائر کوچک و بزرگ
 و دیگر جزائر در آنجا هستند از جمله هفت جزائر معطره یکی جزیره متصل جزیره غای ملک و دیگری جزیره
 جاده بسیار کلان است درین جزیره انگریز و چینه حکومت میدارند اجناس گرم در آنجا بسیار
 پیدا میشود و حاصل سیاه و تجارت کافور آنجا خوب میشود زمین آن جزائر زرخیز است لیکن مواضع
 و شهرها بسیار در جزیره خشک است که شمال سمطره است اکثر زبان از عرصه قلیل یاد کرده اند چونکه سیاه
 تجارت است لهذا آب و شرب در آنجا است و جزیره کوچک جزیره کلان است مگر غیر معروف از خوف بنده
 و شش مزاج آنجا کوتهی تجارت نمی سازند آنجا قسمی از بوزن میشود که از قد آدم کلانست و سیاه نیز
 اند و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است کلان در یکی از آن جزائر واقع است که آنجا با فراط می شود
 و سیاه کلان جزیره است و غیر مشهور در آنجا قسمی از بوزن میشود و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است
 و دیگر جزیره جزیره است و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است
 که برای تجارت می برند بسیار نام دارند و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است و در آنجا پادشاه اسپین و دیگر نام شهر است
فصل اول در بیان احوال فرنگ مشرق و فرنگ مغرب
 که پاره غنی هستند و جزو افریقه که بیان می آید و شمال بحر ظلمات که پاره شمالی از هند است
 چنانکه این نقشه فرنگ واضح میشود طول فرنگ از مشرق تا مغرب یک هزار و پانصد و چهل کرده است
 و عرض شمال تا جنوب یک هزار و دویست و ده کرده فرنگ از جمیع حصه های عالم بسیار خرد است طلائع و فقر و
 کمترین پیدا میشود و نیز از شدت بروات اکثر اقسام نباتات نمی روید و آب هوای آنجا برای حاصلات
 خوب نیست لیکن برای آنچه مردم آنجا بسیار موفق و طاقت بخش روح افزا است لهذا مردم آنجا
 اکثر شجاع و طاقت ور و جالاک و صاحب شعور و در صفت و هنر ماهر میباشند مملکهای فرنگستان
 از خود دوزخ شمارده اند و منقسم در چهار مرتبه در مرتبه اول **فرانس** و در مرتبه دوم **روس** و در مرتبه سوم
پرتغال و در مرتبه چهارم **انگلیس** و در مرتبه پنجم **اسپانیا** و در مرتبه ششم **پرتغال** و در مرتبه هفتم
سوئیس و در مرتبه هشتم **فرانک** و در مرتبه نهم **ایمان** و در مرتبه دهم **ایمان** و در مرتبه یازدهم **ایمان**
 ایمان که تعهد الیمانی گویند ریاستهای اطالیه و دو ملک دیگر یکی **پولند** که در
 پادشاه روس است دوم **ناروژی** که در عمل شاه **اسویڈن** است اگر تناع در میان ریاستهای

مرتبه اول واقع شود از اصلاح و مشوره پنج سلطنت که در مرتبه اول هستند یعنی سال بد و بخیر پنج سلطنت اول در کوی
 و رعایای اینها یکدیگر داخل نمیتواند کرد و آن چهار ریاست که در مرتبه دوم اند حکام اند بر ریاستهای دیگر که محکوم
 ایشان بر ریاستهای درجه سوم می افتد خستیار ندارند که با کسی جنگ کند لیکن چنان قوی و شجاع هستند که در
 اول و دوم وقت جنگ عانت ایشان را غنیمت بشمارند و ریاستهای درجه چهارمی چنانچه این و ستیگاه اندازند
 خود را بالاستقلال دارند مگر از کمک سلطنتهای قوی امین با آنان هستند بر سر ولایست است که این ریاستها
 خود و بزرگ با خود مانع میمانند و قوی بر ضعیف و رنی تواند کرد اگر چه فرنگستان از احاطه سمنه
 سیرت سمنه است لیکن در ریایش از دریای سیحیه در فرنگیه در طول و عرض عمیق بسیار کم هستند
 و از مشهورترین دریای فرنگ بحیره روم است که اهل فرنگ بطریق است که کونیند معینش باین الارض است
 و خلیج و بنیرس و بحیره یونان که اهل فرنگ کسبها گوناگونند معینش مجموع جزایر متفرقه است بحیره سود و بحیره
 ابیض و بحیره سفید و بحیره مارنوره هر چهار بحیره با بوسطه ای بنا با یکدیگر پیوسته اند و در شمال فرنگ خلیج
 طسکنی و بحیره بطسک در ریای وایط واقع زمین فرنگستان کوهستانی است مگر بندگی کوههایش از کوهها
 افترکه و در سیحیه بسیار کم است از آنجمله کوه آنتیس است که شمال ایطلیه جنوبی بطریق زنند واقع جبل ابیور که
 جنوب بنیرس شمال فرنگس فماین بر دو واقع از همه کلاتر هستند و سیزده کوه شمالی افشان دارد و
 نام جزایر کلاتر یونانی بحیره روم سفالینیه ساردرینیه کاناریک و سسلی و انیزیه ناطله و مارتیه و منار که
 و نازیه جزیره اخیر در عمل شاه اسپین هستند و در بحر اوقیانوس آسینند که در عمل پادشاه و نماز است
 از آنجمله بیان بوظایر بسیار است و در فصل آنها کرده میشود لهذا بیان چهار ملک دیگر که در مرتبه اول اند
 اخیر کرده خواهد شد تا قرب ملکهای امر تبذیل باشد و است از ملکهای مرتبه دوم نموده شده باید دانست که تقصیر
 طولی عرض ملکهای نیک رکتب نگریری بیل است لیکن حکیم الهی در بیل فرنگ را که برابر کرده معتدل
 باشد بکردی تعبیر کرده زیرا که کرده متساوی هستند این است نیز در جهت قصار **فصل اول در بیان**
استوین در عمل شاه استوین نامردی و یک خط جنوبی نیست چنانست که استوین نامردی و
 جنوب آن بحیره بالنگ مشرق آن پرتو مشیه و مغربش نیز نامردی استوین ملکیت وسیع طولش
 صد و پنجاه کرده عرضش کمیده کرده در ایام سمر بارودت بسیار پیاپی شده بر اکثر کوه برف پندیده
 سیمانه بهشت بهشت ماه و در بعض جا مانده ماه سمر مانده و بر فور آخر شده این سمر بهشت استوین ملک سمر

میشت در زمین شوین سنگ کو جنگل و جبل بسیار دارد و در سویدان است و سه خط اندر خ و در جانب
 آن دو دوازده در جنوب نشش در وسط و نام دار سلطنت شوین **استطال** هوالم است در آن شصت
 و پنجاه مردم هستند و شیبای شوین قابل تجلث نقره و مس چسبند آهس در آل و صغ و بوسه و جرم
 و چربی و شکر و مردم شوین مضبوط و محنت کشن با ذوق چالاک و صاحب خرات هستند با دوشاه
 اینجا بن قانون است و پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر سیدار و مردم آنجا مذہب عیسوی میسراند در میان
 نار و می نار و می ملکیت دراز و کم عرض و کوهستانی و شمالی و پورپ طولش چهار صد و پنجاه کرده عرض
 یکصد است کرده مردم در آن کم هستند تخمیناً ده لک هستند بود نار و می سابق در عمل دوازده کوه بود اکنون
 در عمل سوین است نام دار الحکومتش بجزین است اشیای نار و می قابل تجارت چوب مس و آهن است
 که در اکثر ملکهای یورپ و زنجامیر و دوز مذہب باشند کان نار و می سیمی است بعضی پیر و پتر ایسانی و
 در شمال نار و می دوزم که مائاد و ماه آفتاب غروب نمی شود پس دوازده یک روز اینجا است زیرا که از طلوع آفتاب
 تا غروب آن یک روز محسوب میگرد و در جنوب آن دراز ترین روز با یکده ساعت میشود و مردم نار و می
 مضبوط و صاحب خرات گشاده پیشانی میباشند بیان اینکه خط السمت در نهایت شمال واقع
 و جانب شمالش ملکی دیگر نیست جانب شرقی آن در عمل روس شمالی و جنوبی در عمل سوین است ملک
 لینک بسیار بار دست و زینش فاضل که جنگل و غنای بسیار دارد و هر سال تا بهشت ماه برف در آنجا میماند
 جنگلهای آنجا درخت صنوبر بسیار است قسمی از آنرا که آهوک و آهوکیند فراوان است مردمان آنجا
 آهوار در کا می میکنند بر سطح برف بسیار میروند و در یک روز قریب صد کوزه طی میکنند و از نقصان آب
 و هوای آنجا قنات قامت باشند کان آنجا و نیم دست میباشد و به صورت سیاه رنگ رنگت زبان
 و زیاده از شصت هزار نیستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهر نالیش لید و طارنی است **فصل**
دوم در بیان ملک اسپینیه اسپینیه یک جزیره نامی کلان از جزیره است طولش صد و پنجاه
 عرضش دوازده و پنجاه کرده نام دار السلطنتش میا در و است در آن یک لک و پنجاه مردم باشند
 و باشند کان اسپین یک کوه و پنج لک هستند و در وسط آن کوهستان است و نهر نالیش کم آب
 باشند نالیش تنگه و کامل جهان دیده و تجربه کار اند و صوبجاتیک برب در یابی شور واقع و با دوازده
 و برای ارباب تجارت موافق و نسبت صوبجات سطح شهر مائودات بسیار دارند و هوای اسپین

و در موسم که بسیار گرم شود و عادات باشند کانی انجاست که از شدت گرمی بعد تناول چاشت در نصف
 روز میخوابند و کار نادر شب میکنند و مردم آنجا از کاهلی اوقات بصورت میکنند و از خالی جواهرات میباشند
 و شراف نیز خندان و غلب علم میکنند و در پیشین شراب میونای هر قسم و شنبه و ششم بسیار پدید میشود
 طرف جنوبی از همین در حکومت غلام انگلند است و در پیشین حکومت پادشاهی است و از چند روز مردم
 آنجا در بار عام تجویر کرده اند لیکن از توغور عظیم هنوز بند و بست نشده و اهل اینین تابع کلیسائی بود
 و مقصبات و صنایع بسیار دیگر آنجا نمی تواند ماند و شایع بین معتقدان سوار و پیاده نوکر دارد و بسیار
 آن طرف مشهور دریا که بسیار داشت حالا در محل و نمانده **فصل سوم در بیان فرنگستان**
 روم روم ملکیت وسیع طولش صد کرده و عرضش دویست و پجاه کرده و در محل پادشاه فرنگستان
 روم و پیشین است در افریقیه ملک مصر زیر حکومت میدارد و نیز چند جزائر در بحر یونان در محل شاه روم
 هستند و در زمان خلف روم بسیار مشهور بود در تاریخ روم است محاربه فارس بسیار با یونان و یونان
 اسکندر و غلبه نمودن و میان و بنیاد شهر قسطنطنیه و شجر اهل اسلام است قبول احوال فرنگ است
 روم از گستان کونیه که قبلاً از ترک و تاتار از جنگ جدال با هم تنگ شده در ملک و م آمده بران
 گشت لهذا ترکستان مشهور گردید و آب هوای و م فرست افزا و معتدل است لیکن گاه گاه در بخار و
 میشود که خلقی را ملک مینماید و مردم و م خوش بدار و مضبوط لیکن کاهل و جاهل هستند و در محل
 و شهر با اعتدال انگاه میدارند و در سلطنت و م قسطنطنیه است و سواى آن در روم بسیار شهر
 آبادان هستند زیرا که از جو رحال عایا از دیات برآمده در شهر با آباد شده اند شیامی و م قابل تجارت
 ابریشم و پنبه و خاک و دروغن و صابون و قالین است و م مایل روم محمد لیست مکرکزیک که فارس بسیار
 کونیه ثبت برست و عیسوی مذمبند سابق کرکیان نهایت ذلیل و خوار از دست رومیان بودند
 زیرا که یونانیان ثبت برست مذم و در میان مذمب محمدی دارند لهذا از راه تصبیع همبر که بکان
 انواع ظلم و قسام امانت میساختند و از سی سال کرکیان شجاعت و بیادری کرده خود را از اطاعت
 اهل ترک را گردید و حکم پادشاه روم قانون است بشرطیکه خلاف قرآن نباشد **فصل چهارم**
 در بیان مذرتبت شرقی و نزدیکی آلمان غربی شمال آن بر طایفه خویش و ششم و ملک
 که سابق علیحد بود و مذرتبتی بالنده دوم بلجزم بالنده ملک مختصر است جانب شمال بلجزم واقع و نهایت آباد

در چنین ملک خود نقد رکبت مردم است که در جای دیگر نخواهد بود و زمین بالند که سطح سمند است و اتمند
 بلند است و در عرض نیکو و در طول آن نقد که پیکان آبادی ساحل سمند را محافظ باشد و در ارتفاع سمند
 بسته اند و هر وقت در محافظت آن بند می باشند استوار اند و از رفت مردم و جناس آن راه آنها
 آنجا است بر آنکه از ملکهای دیگر در آن ملک شاه را نمی نیت و در بالند همیشه بر در می باشد مردم آنجا که
 مشهور است به پست و بسیار در بسیار صاف میدارند و درین امر بسیار کوشش می نمایند و آباد
 و محنت کش هستند و حمل تجارت پیشه چنانکه جهان بالند مشهور هستند و نام این سلطنت بالند است
 است در آن دو ملک دم هستند به پست و در آنجا و در دو ملک هستند و پادشاه آنجا اختیار
 نمیدارد و ملک ایشان منقسم است به هفت حصه مردم هر بخش بر سال میری و دشمنی برای ریاست خود
 میکنند و این هفت امیر جمع شده در شهر از سلطنت کمرش و نام است به شورت یکدیگر کار و بار ملک
 می سازند و تا وقتیکه به میان هر یک حکم متفق نمی شوند آن حکم جاری نمی شود و سوامی آن هفت امیر سردار است
 که در مجلس با هفت امیر می نشیند و دخل در کار و بار نمی کند سابق کمی از اجدهایش این ملک از تصرف
 پادشاه پسین بر آورده و این هفت امیر را هر سال مردمان تغییر میکنند لیکن آن سردار که پادشاه بالند
 است به ستور می یابد و پادشاهی بر آنکه موردی نیست اگر پسر نباشد دختر تحت نشیند به طعم مشرق
 و شمال و فرسوس واقع طوش سفید و بچکره عرضش پنجاه کرده آب هو معتدل و چراگاه سر سبز می دارد
 و غله آنجا با فراوانی می شود و نام دار آن حکومتش بر سلسله است که در آن پستاد هزار مردم هستند با غله گان
 به طعم آنجا آن در فتنه گانی مندا بل به طعم در رنگ سازی شیشه و طراز جاله ارگتانی و در بانی در پارچه های
 مشهور هستند و تصویر به طعم نامدار می باشد باشند گان بالند پیر و کانون هستند و اهل به طعم تابع می باشند
 پادشاه بر آنکه دو سه جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارد از آنجا و بسیار گان است و دو سه
 جزیره در سینه العرب در ساحل هندوستان و غربا فریق کوشیهای تجارت میدارد و در میان
 ملک بزرگان آن بزرگان ملک است که عرض بر ساحل اقیانوس جانبی پسین واقع طوش
 یکصد و پنجاه کرده و عرضش فقط پنجاه کرده نام دار سلطنتش تسعین است باشند گان بزرگان آنجا
 چهل ملک هستند آب هویش بهر و خوشگوار و مائل حرارت و هوای عربی که از طرف دریای بزرگ می
 فرد میکند و زمین بزرگان آنکه کوشستانی است میوای شتر آب آنجا هر قسم خوب میشود و اهل بزرگان

و سوسای و عامل و معاملان در امور تجارت بسیار مثل اهل شین تاج کلیسای رومی و متعصب مذنبانی
 آنجا محضیست و از چند سال بریشان است و پادشاه بزرگمال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و نظرت
 شور و ریاضی ملک بزرگمال در حکومت خود میدیشت لیکن اهل بزرگمال کشیده بزرگمال را برای سلطنت
 آنجا اختیار کرده از شاه بزرگمال بی تعلق گردیدند **فصل ششم در بیان سولطین زنندگی** ملک است
 خردای هوشمن نهایت ساز کار طرش یکصد کرده و غرضش شکار کرده شمال طالیه اقع سابق چهارده
 ضلع میدیشت اکنون بست و وضع میدارد و ضلع مثل یکپنه میباشد و نام دار حکومتش برین است
 سابق در عمل پادشاه آلیان بود اکنون حکام آنجا برای حرس ملک متفق اند و سولطین زنندگی قابل سیر
 در بعضی جا کوههای بلند واقع که از قلههای آنها چار و ریاضی آب می افتد و در بعضی مقام نامرستگیا زمین از
 برف پوشیده میماند اکثر جا آبادی و ناکستان است و تمام غله پیدایش شود آب هوشمن معتدل و خوشگوار است
 هر دو زمستان برف بسیار می افتد و بعضی کوه برف همیشه میماند و تمام عابای آنجا در وقت نادر اسپاه است
 و لمرای آنجا اسپاه را که میفرستند و بعد دو سال طلب میدارند عوض آن فوجی دیگر متعین می کنند و طریق
 مردمان اسپاه آنجا است که بخواب میروند و ماه باده یکپنه اندک توقف و خلافت شود و بر فوراز و جدا می شوند
 و در وفاداری و دلاوری جهان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سولطین زنندگی بشد شکام زرم مخالفان میگویند
 و از یکدیگر زخمی شده و قتل میرسانند اهل سولطین زنندگی ساده دل و شجاع و نالین میباشند و در خرج و قتل
 رانگاه میدارند و زنان آنجا با عصمت و عزت و نظام خانه موصوف اند و باشند سولطین زنندگی هفتده یک
 و پنجاه هزار اند و مسیحی مذمت بعضی پیر و کلیسای رومی و بعضی تابع کالوین که پیشوای دین عیسوی و پنجاه
 طریق اکثر است **فصل هفتم در بیان ملک نمازک** ملک است خرد و بار و جانب شمال آنجا است
 از شرق تا غرب از چهل و پنج کرده تا پانزده کرده و از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه کرده میباشد و آنجا بسیار
 آنجا بکثرت پیدایش میشود لیکن سردی بسیار است ملک نمازک عبارت از یک جزیره نماوش جزیره است جزیره
 در عمل پادشاه آنکندگیست باقی شش جزیره زنندگی و دوزن و لاکندگی و کاکش و زنندگی و فرد در عمل پادشاه
 و نمازک است مردم نمازک دلاور و صاحب ات میباشند گویند بکن که در جزیره زنندگی اقع دار سلطنت
 و نمازک است و باشند کان نمازک سیزده لک هستند و عیسوی مذمت پیر و نوتر و پادشاه و نمازک اختیار
 ملک است سوسای هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و نظرت در ریاضی خورگرن زنندگی در شمال امر که شمالی است

ریاست میدارند حال آنکه بنده منور و ساسانی و جنوه که در محل پادشاه جزیره سار و زمین است و بنس و بنس
 در نزد پادشاه تخریب چنانکه بیانش می آید و پادشاه مؤثره که نیز در شمال است و لگا و بنس و بنس که
 در وسط است و بنس جزیره سفالیه که در جنوب واقع جمله در حکومت بابا است که خلیفه دین عیسوی است باشند کمان
 اطالیه یک کرد و در شصت چهار ملک هستند و کوه آلپین شمال اطالیه جنوب بنو لطرز کند واقع و نام طان در بابا
 اطالیه بود و طکر است سابق ازین بابا پسر خلفای بعد از پادشاهان فرنگ است اندک پادشاهی میداد و براج و خراج
 از برای قیام دین عیسوی از پادشاهان فرنگ می گرفت سلاطین فرنگ وقت مردان با سید خات خردی قطاعی از
 ملک خود به بابا میدادند لهذا بسیار ملک بر تصرف بابا آمده بود و پادشاهان که عبارت از فقها و مشعران دین عیسوی
 است در تمام فرنگ مشهور ساخته که بابا ناصح است اگر پادشاهی را که خلاف مرضی بابا است اطاعت کند
 از دعای بابا در چشم خود هفت لهذا اگر که ام پادشاه حکم بابا قبول میکرد او را در فرخی معرفت پادشاهان در ملک
 مشهور عیاضت پادشاه از خوف عاقبت رسوای خلق اطاعت بابا میکرد و اگر نرسیده لاف مضای بابا
 می نمود مردان فرمان آن پادشاه نمی پذیرفتند و نیز بابا حکم کرده بود که کسی سوا می کتب نقد و مسائل دین عیسوی
 کتابی که نتواند هیچ مطالبه کند و شخصی که خلاف حکم بابا میکرد او را در تنگی می انداختند و غرض که مردم فرنگ مثل
 مشران چهار دست بابا بودند و همه سلاطین فرنگ از دست بابا و آزار را آنکه در سینه می کردند و پادشاه دست
 عیسوی بنبری هشت پادشاه اگر که در مقام است ای ممتاز عصر خویش بود و ام ای ملک خود گفت که پادشاهان
 شرح غیر از حکم رانی خویش میخواهد اگر شتابان و کینه زمین یاد ما که آبا می اجد و شتاب و پادشاهان کرده اند
 از ایشان گرفته بشمار دهم مردم بطرح حصول زمین و مال بابا پادشاه متفق گشته عهد بستند پادشاه ناکه نام خلیفه
 از خطبه گفت و حکم نمود که تا در یک روز مردم شهر بر پادشاهان تاخت کرده مال و سبب ایشان ضبط نمودند
 اگر چهار انداختند و تصاویر عیسی و مریم شکسته زد و جوهر کند و پادشاه سانسند و اکثر پادشاهان که
 متابعت حکم پادشاه کرده در دادن اسدال توقف نمودند کسان پادشاه خانه ایشان ضبط کرد و مفلس و در
 بر چهار نشاندند نزد بابا فرستادند بعد از آن پادشاه زمین و مال ضبطی پادشاهان سه حصه کرده یکی برای
 خود و دیگری برای امر او سپاهیان خویش گرفت و سومی به پادشاهان گذشت و حکم نمود تا بخیل که صلحش در
 زبان بونانی و توریت که در زبان عربی است در اکثر نری ترجمه کردند از حسن تدبیر آن پادشاه رونق انگیز
 روز افزون گشت هر گاه بابا این تقضایا شنید بی نهایت رنجید و بدست معتمدی از پادشاهان خود مکتوبی نوشت

البته با نصیحت ستاد پادشاه آن کاغذ را زیر پاهای امیده و معتقد را دلیله ساخته پیش پادشاه رسانید
 چون بار بر خود حید و بد کرد پادشاهان فرنگ مد نوشت که پادشاه انگریز که از نرسند و ازین همیوی که بشیر
 همراه با با و غرا کنیه والا از نمره نعلانی دشا انگریز را تشریف آمان خواهد بارید بعضی پادشاه مثل شهبان
 با پادشاه شد در دریا چهار انداخته جنگ کردند و حریف میدان نشدند و یک پادشاه آمان نامش را که کور
 تر از سلطنت انگریزیده و بلحاظ اینکه بموجب گفته پادشاه از آتش آسمان بنباریده و از اطاعت پادشاه آورده پادشاه
 را از ملکهای خویش مستور انگریز نفلس کرده براند و آن پادشاهان نیز که ترقی پادشاه از پادشاه
 انگریز رزم کرده بودند از ترقی انگریز بنبارید آن تشریف بی اعتقاد شده بدیرج که های که جدا دیشلین پادشاه
 که زنده و تصرف خود آورده اکنون کار با پادشاه از ترقی و نفوذش نویسی و دعا از یاد و عمر و جاه خبری بود که دست
 به دست رسانند و در ملکهای نامی که فی الواقع در لیکن در ملک صلی خود که عبارت از دویم است پادشاهی بود
 میکنند اکثر و لوازم خشتام عیش صرف میسازد زیرا که بر او کشتی نمیکند **فصل دهم در بیان**
ملک پرتو شیه ملک پرتو شیه ساحل جنوبی بحیره بالطلک واقع است طولش از شرق تا غرب پانصد
 و پنجاه کرده و مساحت کرده و عرضش از جنوب تا شمال دوصد کرده نام دار السلطنتش بزلین و در سلطنت
 خطهای آلمان که بر ساحل دریای من هستند داخل اند نه پرتو شیه بسیار عقیق است دیگر ناهای بسیار دار
 و از واقع شدن بر ساحل دریای بالطلک برای ارباب تجارت بسیار مفید است اهل پرتو شیه در حرفت و صنعت
 بسیار ترقی میدارند لیکن در علم زراعت ما نهریتند لهذا از محاصل زمین بسیار استفاده نمیکنند و در آن پرتو
 مضبوط و دلاور میباشند و یک کرد و چهار لک هستند پادشاهی آنجا از پشتهای آید و اکثر اهل پرتو شیه
 عیسوی هستند و بعضی بود و **فصل یازدهم در بیان ملک اسطریه** ملک اسطریه ملک است بسیار وسیع
 و زرخیز طولش صد و نود و کرده و عرضش دوصد و شصت کرده و تقسیم چهار صوبه اسطریه خاص و پرتو شیه
 و بازویه و گالشیه اسطریه خاص شمال ایطلیه و روم واقع است و نام دار السلطنت آن آینه است و
 بنگرانی ملکی محده بود که در عمل پادشاه اسطریه آمده طولش دوصد و ده کرده و عرضش صد و پنجاه کرده
 باشند کان بنگری جو اند و خجای و محنت کش و متکبر و کینه و در میانند و بنا بر روی در ملک ایطلیه خبر بسیار
 و زمین واقع است گالشیه شمال بنگری است در ملک اسطریه با وجود وسعت و زرخیزی از بعد ۱۲
 و حاصلات از جهت اختلاف زبان و مذاهب عدم اتفاق بسیار است لهذا در

فرمانت آن چنانکه باید مرتبه نماید و در مسجد و در پیش عیان همیشه در آن میان تعلیم و تربیت باشند کمال نظر
آنکه با تمام همت طلبای آنجا بطریق آبابی خود تحصیل علوم کنند و این امر ایشان ترقی بهر مائست و به
عیسویان و بهی مائل علم موسیقی بیستند از اینها چنانکه کس درین فن استاد کامل شدند و در حکومت پاد
انظریه دو کرد و در دست اندک دم اند **صل** دوازدهم در بیان ملک روس ملکست
بسیار وسیع طولش هفت صد و پنجاه کرده عرضش پانصد کرده منقسم چهار صوبه کلان اول روس دوم
کپننه سوم فینلند چهارم پولند پنجم شمالی ششم داخل روس است فینلند که با بن خلیجها
ریشیه واقع است سابق در عن سویدن بود اکنون در عمل روس و ده جانب شمال و در بحر شمالی است شرق
و جنوبی دریای آرالی و غربی روس نام از سلطنت روس بطریق مشبک است که بسیار کلان بر کنار خلیج
فینلند واقع مردم قریب یک در آن شهر هستند کانات باشند کانشل رنخته یامی چوبست عمارت
بسیار کم و کلانترین دریای روس آنکا است که آتل نیز گویند از کنه اردو پانصد کرده جاری شده در بحر
خزر میرزا آب هوای روس مختلف است بعضی جاسدی با فراط است و بعضی جاسعدل در ملک روس
میدان جنگل و دریا بسیار واقع در زمین خطهای شمالی است بسیار کم و در خطهای وسط
و جنوبی زراعت خوب میشود و دشتیای روس قابل تجارت پنبه ابریشم و چرم و چربی و شیشه
و شهاب و موم است در روسیان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشد سابق حال
بود اکنون در علم و ادب قوی میگردد و در روس نیکستانی سه کرد و در شصت یک دم هستند و در روس
ایشیه پنجاه یک پادشاه روس اختیار کلی دارد و فوجش زیاده از ده یک در شمار است و در وقت جنگ
آنقدر فوج از توران و قفقاز و گرجی و تاتار جمع شود که در حسابش پید و نیوای آن چهار مانیز دارد و به
روسیان عیسویست و بطریق یونانی و کلیسائی نیز هستند بیان پولند و علی است پناطوش
کرده و عرضش نیز صد کرده جانب شمال و شرقی پولند با هم روس پیوسته است و جنوبی با ایران
و انظر به و غربی با بحر پریشیه و ایلمان اتصال دارد و پولند و میدان و جیل بسیار و چراگاه خوش
و در د آب هوایش معتدل است نعم دار الحکومتش از زرت است اجناس پولند قابل تجارت چرم و سن
و پود و شهاب و موم و نمک که زمین را کنده بر می آرند و باشند کان پولند خوبصورت و خوش قد و خوش
و زحمات کشن و جری میباشد لیکن زرد و دست و از همسران غرور بسیار دارند و مردم ذریه

ظلم می نمایند در شمارت و هشت ملک هستند از آنجا که سبب است که یک ساله رومی کلیسائی و پنج ساله یونانی
الئون پو اند در عمل اوس است و سبطی پو اند منقسم چهارده ضلع بود و هر ضلع امیری فرمان
او پادشاهی پو اند در خاندانی خاص نبود چه هرگاه پادشاه آنجا وفات می یافت پادشاهان فرنگ
سوا می پسرها و دیگر شاهزادگان را میفرستادند امرای آنجا یکی را تجویز کرده بر تخت می نشاندند
و دیگر شاهزادگان را بر حسب بد یا خویش میکردند و سپاه آنجا یک ملک متفاوته را پادیه و سوار بود
فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس فرانس در نزد رومیان یکلیست و وسیع و بسیار آباد و زمین
را بسیار خصیب و بارورند و غربی آنجا و شرقی را انگلند واقع و کاشش و درخت و درخت و درخت و درخت
طوالتش در حد و هشتاد و نه عرضش در حد و پنجاه و نه و آب هوایش فرحت افزا و معتدل است
و درختش جید و زرخیز شراب آنجا بسیار لطیف و پارچه ابریشمی نهایت نفیس نام دارد و اسططنت
فرانس تا پیش از این است که در کثرت آبادی بر اکثر شهرهای فرنگ ترجیحانی دارد و مردان فرانس حسین از انگلشتر
و قاریشان خوشتر و درخت ایشان بسیار تر و زیبا تر از درخت انگلشتر است و درخت طلالی زیبا درخت
میدارند و زنان فرانس اگر چه کشیده قامت و کرد اندام تر از انگلشتر هستند لیکن مطلقا حسن و خوبی
زبان انگلشتر نمیدارند و جلد کودتیز و روشندل و اصوات و حاضر جواب اند کلمان دریا های فرانس چون
سین رن هستند و آنها نیز با اطلاند که برای آمد و رفت کشتیاکنده شده و اهل فرانس در بسیار
و شجاعت شهر و بسیار لاف زن و مائل حرف و صنعت رقص و تماشا می باشد و اکثر مسیحی اند
و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از بعد از تملیل
بطور انگلند دیوان خاص و دیوان خاص است و عایا مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار
مفصل و درست میباشد و غیره دیگر ممالک و جزایر در تحت حکومت فرانس اند از آنجا که تا پیش
و کلا دایوب که در غرب آلمان است و پانزده جزیری که در هند و رستان قریب هند رنس بر ساحل
بحر هند واقع است و جزیره بورن که در بحر هند است اهل فرانس بغایت شیرین زبان و هموار
متواضع میباشد و در جواب محالط لفظی و نه را با لفظی که مرادف صاحب است استعمال
مینمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آرمی دهند و نشان دادن راه بغریب و دلالت او بر ضرورت اهل آنجا
می کشند و آنرا موجب خنای حق میدارند و با ایشان مطلب است که اگر او تفصیل توان گفت طالب صفها

گوید که باقر قزوين از اختلاف منزل و طعام محتاط است سخت کردم نه بخوردم و بخند ان روی و نشانی چه آن
 نه و جوی خن من بود بیان زده تسلی دادند و کثیره النشاط و دلیر طوی اند بسیار زحمت کشیدند
 زیرا که در کوی بازی و امثال آن آنقدر زحمت تحمل کردی و سردی و تاب قناب زینان دیده شد
 که غیر ایشان در وقت ضرورت هم تواند کرد برخلاف آنکه از صفات مذکوره نهایت بوی هستند
 در بیان فضائل و در فضایل بسیارند و هر چه از ایشان میگویند مبادرت بر کارهای بی آفات و بفرستادن
 ادوات میمانند و از گران کردن و در بی چاره و تدبیر نمی آیند در میان فرشتگان و آنکه
 بحری از دریای شور واقع است نسبت فرشتگان آنکه مثل نسبت توران با ایرانش از سلفه بیان
 پادشاه آنکه پادشاه فرشتگان است **فصل چهارم در بیان ایرانش** ایرانش
 بجزیره است متصل جانب غربی آنکه طولش دویست و هشتاد میل عرضش یکصد و شصت میل
 منقسم چهار صوبه شرقی که منقسم بیازده صوبه شمالی که منقسم بیست و پنج صوبه غربی
 که منقسم بیست و پنج صوبه جنوبی که منقسم بیست و پنج صوبه آب هوای آن خوشگوار و زمینش
 زرخیزند و رایش برای ارباب تجارت بسیار مفید است با پادشاه علیحده میدشت اکنون در
 تحت پادشاه آنکه است و از آنکه است آن شهر و آباد است که بر لب شور دریا واقع آنجا نائب
 پادشاه آنکه میباشد محیطش دوازده میل است خانهها بعضی از سنگ آهید که بغیر آنکه یک
 جیده اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خنهای با یک زانگ و خشت نمودار است اندرون سفید
 و تهنه سبک کرده اند و اکثر چهار طبقه درجه برای خوردن طعام و حاضری بالا خانه اول برایشین زنان
 و مجلسیاب و دوم برای زخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تنه های سنگ نازک است
 در طول و نیم در عرض میباشد مثل کعبه پیل بسیار زیاده برای نشین چاکران زن و مرد و نهادن غلامین
 است و در بلن بسیار سطح و با صفا و دلکش است و باغات موزون که اکابر شهر در موسم بهشت
 آنجا میبرند و هر روز برای انساب هوامی آیند آنجا بسیار است و در وسط و بلن و در خانهها
 غلطان میکند و در و پیل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم ایرانش که آیرش گویند مقلد از قوام ملک
 یعنی پیران ملت پوپ اند و قلیلی بر طریق آنکه کش که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند و از بی اعتد
 آنکه کش و قصه اسکات برکنار اند و بصفت جلالت و تهور و کثرت خرج و جهانی و کث ادکی دل

بر انگشت و اشکات تقوی می اندازد که بر رشتان و رزانت عقل چون انگشت می بیند لیکن در رزما
 و دوز و دهمی زیاده از زبان زمان آیرش اگر چه حسن سلیقه زمان انگشت آن دادا حسن چشم
 سر می رسد و از چون زمان اشکات در حسن قامت و در اندامی نمی باشد لیکن نمودار چهار پان
 حسن و سفید رنگ تر از آن به دوست و گرمی حلق و چشم و خرا با حسن آیرین قابل
 تجارت پارچه های کهن است که از نخیست آیریند به یازم
 قدر هنرهای آیریند شستن رنگ و از طرفی فصل پار
 انگشت نیست شغل جانب نشو و ایستی است اشکات نشو که آنها را و جبال بسیار میدارند و شهر
 انگشت آنی که در توابع قدما بسیار نامدار است منقسم سی و سه ضلع طولش د و صد و هشتاد و سه میل عرضش
 یکصد و سی و سه میل سابق پادشاه انجا عیاده بود اکنون در عمل پادشاه انگشت است نام کلان ترین
 شهرش در نیمه بزرگ است باشند کلش است یک هستند پیریز کار و دینت دار می باشند و اشکات
 منقسم بد و ناحیه شمالی که فراز کوهین و جنوبی که شیب نامند و هر سه ولایت انگشت و اشکات و آیریند
 را بر طایفه کوهیند طول انگشت صد و شصت و شصت و عرضش د و صد و سی میل و یک میل برابر
 نصف کره است منقسم به چهار ضلع غربی انگشت و آیریند است طولش یکصد و چهل و سه میل عرضش
 پنجاه و سه میل منقسم بد و از ده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشند مدخلش هفت کرد و در و هفتاد و پنج ملک
 و برای مصارف خاص پادشاه یک کرد و است ملک باقی برای حفاظت ملک اجرای توابع سلطنت
 ضلعهای جنوبی انگشت بسیار زرخیز است در انگشت بارش تمام سال میشود و هر روز د و سه گری
 بسیار دهنده هوا خرم و زمین سه ستر میماند و در رشتان برف می افتد و آب قوی بیکل باز می
 می شود و در انگشت هر جا که شهر است سه شهر متصل یکدیگر است و با وجود پیدایش گادان قلعه را
 از اسپان نمایند نام دار سلطنت انگشت نشو است که جنوب انگشت بر ساحل دریای طامش
 در ضلع دیگر واقع عرض دریای مذکور برابر ملک است اشیات نشو و است نام دار شاهی
 که بلدان جهان از وی میبایست سیبی باشند دوم سنگهای تجارتی که مرکز است دولت دادا
 سوم خوانی بره روزی ده خاک و کز و بره خور و تره بر خاک و پیرت نام نشو بر گارند

فزون از بسبت و چهارشنبه و در پنجمه انبار مشهوره انگلند کی بطاقتش دوم سوزان سوم پختنی چهارم
پنجم مرغی ششم برنج و چند جزائر متصله که در پیش برطانیه که باشند کائناتش که انگلند
هستند در عمل پادشاه انگلند است و بعضی ملکهها از شهرش حصه های عالم در حکومت است در شهر
مثل هندوستان و ملاکه و جزیره سمراندیپ و دیگر جزائر بحیرهند و در افریقه کینپ و خون و لک سیرالونه
و جزیره سبیلند و کاسکو و قلعه گنی در افریقه شمالی کاناد و لبرادور و نیو فونکو و نیو اسکوشیا
و نو فونلند و جزیره نیو برنسویک و در اروپا قلمه جبل طارق که برکنار اسپین است
و جزیره مالطه که در بحیره مدیترانه و جزیره و نمازک در استرالی و آسیه جزیره نو تائند و در هند
و دیگر جزائر که تفصیل برین در محل خود ما خواهد آمد باشند کانال انگلند متین و مغر دار و شکر هم
اکل شرب میباشند و یک کرو و سیزده لک مستند و باشند کان اسکاتلست لک و آیرلند
شصت و هشت لک مردم جزائر متصله انگلند یک لک و مردم شکر پادشاهی و چهارات جنگ
و تجارت سه لک پس یکی مردم برطانیه دو کرو و پنج لک هستند و کر نرخی شش
ضروری انگلند اجناسیکه از زانی آن برده و در لازم است در حال اعتدال بدین منوال
است نان خمیری دوسیری بیکرو پیه و وعده گوشت بیکرو پیه و سیر شراب جو که مستعمل بجای است
نیم سیر بدو آن در انگلند بسیار قحط میباشد و غذای دماقین و غریبا موقوف بر دولت که قسمی از کار
است لهذا در سالی که آلود تلف میشود دماقین و غریبا بسیار تکلیف میکنند اکثر گشتکار انگلند کدم
و جو و شکر است بیان هشت هشت هشت یعنی میوه هشت هشت یعنی خانی یعنی میوه خانه که
میوه و جگر ترها خاصه کرم سیر در آن پیدا میکنند و میوه سر و سیر نیز در آن بهتر و پیش از وقت
حاصل میشود خانه چون کپیریل یک خانه سازند که طرف پشت آن دیوار پنجه بر سطح دیوار چوب
و همیشه دارد و سقف نیز از شیشه و چوب بندیت در زیر زمین آن سردابه است که از گنبد و دودکش
معبه شش است آن آتش زمین را گرم کند و تاب قناب هم با عانت غیشها و و جدا افتد و چون بر
فراشه و هوا بسیار سرد نیست در مای آنرا و کرده هوا بقدر ضرورت در آن گذارند و الا بلند دارند تا برین
آخانه از کثرت برد محفوظ ماند و هوای گرم سیر پیدا کند و میوه کرم سیر که در آن کاشته اند بسیار آید
و کرفصا مل و زردا مل کائناتش که طالب صفهانی در سیر طالبی التفصیل نوشته است بعضی از آن

با خیال نقل کرده میشود و ذکر فضا اهل بی ازان کثرت آبر و عزت نفس است بخلاف اهل چین که با وجود
 کثرت ایام اطفال بجز وطن بجز سی بی تا اهل از سر جان برمیگزینند دوم صفت ندر شناسی مکانی
 اندک که باعث آبر و عمت بار قوم است بخلاف دیگران که با وجود نباتات کمال خیال باطل اینک مثل
 این دیگران نیز هستند تعظیمش نمی سازند لهذا بی قدری اهل بهر کشته قتل آبر و بی قوم پیدا شد
 سوم خوف ایشان در شکن قانون و ستاده ماندن که
 باشد هرگز از مرتبه خود نازل نشوند چهارم رغبت عقلای اهل
 که با رشت آبادی ملک است با تخم میل ایشان با استخراج آلات که موجب سهولیت کار باشد و در زمان
 توقف من شخصی از کرانی زغال ازارع و یکدانی کرد که اگر بار چه کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی
 آفتد مانند گوشت دیک بخته شود ششم شایسته مزاج و مغز داری ایشان بهر کثرت دعوت
 نه پسندیدن آنها خوری طبیعت خورده همان به که به تنها خورند خاک بران خورده که تنها خورند
 هفتم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را برکنه که باعث استعفاء اهل حرفه باشد بیایان اهل
 با شکاش که عدم اعتقاد ملت معاد و میل ایشان بطرف فلسفه دوم غور ایشان از ملاحظه اوقات
 و موفقیت بخت از یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی و روز و شب ایشان منقسم است به دو قسم یکی وقت
 کار و کسب و شایسته دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول سائل از خجالت اینکه اگر وقت شغل
 او را بشغف خود صرف کند قتل در معاشل و خواهد شد و زمانی بشهرم اینکه وقت بازی و تخیل اهل
 است اظهار مدعای می تواند که منفعلی شده اظهار نماید اطناب نتواند کرد اگر مطلقاً منفعلی نشود او را از
 است انیت دور و از مرتبه دیگر در خانه راه نخواهند داد چهارم زود برنجی و نازکی طبع و عدم برداشت
 سخن مخالف مزاج حکیم الهی گوید البته این صفت بسیار زیستناپذیر است که در موفقیت غیر حضرات و قات
 نوبت تنهایی کران میرسد و هر کسی که این صفت را دارد او را باد و ستان نیز دشمنی و بیکر دشمن
 او باشند چنانچه غرضی و قایم کوی برای اندک نفع خود اگر چه ضرر بسیار دیگری رسد حکایت
 گویند که چون لازد هزط کورنر شد در سس خست که در جزو ایت ملک و خل نماید در ان بالانبار و در
 کورنر شکله حازت خوسته و ازینج کرد و عذر نوشت که اگر چه موافق صلاح وقت است لیکن مخالف
 عهد کینی است لازد هزط در جواب نوشت که اگر در خود غرضی کینی فغانی باشد سخن شما بر صواب است

و هرگاه که برخلافی ظاهر است که گفتن از قابوی وقت خطاست ششگرم که تخمین و خزان ایشان بایران
 و جفت نان با شوهان قبل از مزاجت نزد حکیم الهند است که این طریق را طالب صفهانی از راه
 تعصب نسبت ثابت کرده و الا متقاضی عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت نهایت شود
 نکاح باید کرد چنانکه در فرهنگ است بخلاف دیگر دلیلات که نکاح بی موافقت مرد و زن مینماید بنفسم
 رسوم خود را بی عیب مگر چه خلاف آن بوده باشد حکایت شخصی از روز قیامی
 چهار بازار خوابیدن مرید و در فراغ برینند خوابیدن خود بین خاطر نشان مینمود و گفتیم آرام
 بنا بر عادت در هر دو یکسان است لیکن شراغ در طریق من است نه در شما زیرا که در این از جهت بیانی خارج
 میباشد و دل شما در تشویش کشیدن و پوشیدن علاوه بر آن اگر در وقت فرار شود من توانم که نجات و
 چگونه تواند که نجات گفت برینند خواهیم که نجات گفتیم شرم است برینند که تخمین گفت اگر حسب اتفاق
 کشف پرده من نبود چه اوج خجسته تشویش من باشد این سخن او محض برای جواب من بود قاعده
 کلیه نگارش است که از لفظ باز نمی آید اگر چه خلاف حق باشد هشتم کثرت صرف اوقات ایشان بر
 پوشیدن و موسیقی آرستن و حجامت غیره شاعری گوید **۵** ترک باطل که بیدل و زنه بسیار است
 آنچه مادر کار داریم اکثرش در کازیت بیان زمان **۶** انگارش زنان انگارش در چسپانی لباس
 درستی قامت صفای رنگ شیرینی کلام حسن شکل و خوبی چشم لب سادگی مزاج و شوخی طبع
 و نازکی او شیرینی حرکات لطافت مری سر و بار یکی مکر سر آمد حسینان جهان و یکتای خوبان مان
 هستند غالب صفهانی که در گذشتن فتنه بود اکثر اوقات با زنان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت
 داشته غریبهای شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طلب اصعبها
 خواهد افتاد البته از غریبها و دیگر اوقات که در آن کتاب مرقوم است بسیار مخطوط خواهند بود که
 نوعی از تصویر که گزینش خوانند در انگار تصاویر مضحک بر معانی که زبان انگارش گزینش
 معنی اش نمایند افعال هر کس باشد بسیاری کشند و در کایناد راهها برای فروختن و تماشای نرینه
 این کار برای اظهار عیوب تحریف و زرا برای پادشاهی موضوع است از انجمله سه قطعه تصویر دیدیم
 که کلیات افعال و ترقی و آخر کار هر قسم انگارش و پکاٹ و آبرش واضح کند و در هر یکی از آن
 سه قطعه اگر چه است تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جاهها و حالات براد ضعیف

کسی البطای خودت گسرم البطای مال شریک رای خود میکنند چون اجزای امور در بایزنت
 مشروط بر کثرت قائلان بر مافغانستان بدین حیل خود را از شر بدعیان خود یعنی وزیران بهر چه در
 منصب از افراد بایزنت که متوسل وزیر امیدوارند منصبند محافظت بینمایند چون پادشاه امر
 بغیر فتوای بایزنت اقدام کار نمی سازند بر حکام پادشاهی نیز که مخالف رای او باشند از بهانه
 عدم رضای بایزنت غلبه نماید و عیال و منصب امرایان بدین بهانه تواند حکیم البند و حقیقت بانجام
 مستقل وزیر بایزنت است دوم وزیر یک سو الحجاب یحیان و امور خارج انگلستان از ملکهای هم
 باد تعلق دارد و در این وزیر کمتر از وزیر خزانه و بزرگتر از دیگر است و پنج وزیر دیگر هر روز بخدمت
 پادشاه حاضر شده عرض امور متعلقه خود مینمایند و حکام بدستخواب رسانیده وقت کارهای آید
 بمشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه میدهند که در مجلس بایزنت برده بعد مطارحه نصرت
 حاصل نماید و دیگر وزیر عدالت و وزیر شریعت اگر چه در ظاهر مرتبه زیاده از دیگر وزیرانند لیکن
 در امور ملکی دخل نمیدهند طریق استرضای دیوان خاص و شکی که کار عمده و کلان
 در پیش آید بملک میران در دیار خود جمع شوند و در باب نیکی و بدی کار مذکور با یکدیگر مباحثه می کنند
 و هر چه در دل هر کس می آید میگوید و یک امیر برای این کار مقرر است که با هر یک امیر می پرسد
 که تو ازین کار رضی هستی یا نه اگر رضی است میگوید که رضی هستم و اگر رضی نیست میگوید که
 رضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی با جواب می نویسد و چون از پرسیدن
 و نوشتن فارغ شده آن کتاب امی بیند اگر نامه های امیران رضی شده زیاده از امرای ناراضی شده
 در کتاب می آید انکار در آن مجلس حکم اجرا دارد پس پنج امیر معظم برای این کار مقرر اند که
 بخصو پادشاه رفته عرض میدارند که برای اجرای فلان کار مجلس امیران رضی گشت خبر خود
 سوم که بختیار کلی و امور پادشاهی میدارد و بایزنت است که بفارسی عمده الرعایا و مجلس
 رعایا گویند مجلس عمده الرعایا که انگلش بایزنت گویند عبارت است از ششصد
 و پنجاه و بیست و کلای متین عقل صاحب بیر که رعایای هر یک از شهرهای طائنه کیبار در هر بیست سال
 از طرف خود برای شستن درین مجلس و نگاه داشتن آبروی سلطنت خود بیکدیگر تفصیل از کلان
 چهار صد و هفتاد و نه وکیل و از بایزنت و چهار و از شکا و چهل و پنج و از آذربایجان یکصد وکیل

و طبق صلاح پرسیدن رضا گرفتند و مجلس عمدة الراعیای بر همان پنج است که در مجلس امیران معظم
 مذکور شد بالجملة و کلامی مذکور وقت ماه ربیع الثانی است که سکاکی رسید و گفت ما بهت مجتمع شده
 نقشه خرج سال به واسطه وزیران درست شده می بیند اگر پسند عقل است بر همان وضع والا بعد
 اصلاح مساوی برگردن رعایایماند ازند صلح و جنگ جمله کارهای جدید مهتوف بر پسند مصلحت
 همین فرقه است هر چه در ظاهر پادشاه و امیران و سایر عقلای انگلیش طریق آبادی ملک و ملکوتی باشند
 رسد باز ملت طایفه نمایند اگر باز ملت پسند کرد در از اجازات بر ذمه خود میگرداند بعد از آن وقت
 پادشاه و امیران کار است و بواسطه ایشان تمام شود و خرج اگر رضوی باشد در مال و جیب آیند
 میگردانند و قتی که کارهای عمده قدس نیست در از انانی تخرج و شایع و قانوقهای جزوی که موجب
 فوائد عام است سخن گویند جمله قوانین ریاست ملک و شکر و تجارت و عدالت ساخته باز ملت
 است حتی که مدد و گنجه کاران نیز ساخته باز ملت است و تعلق بشیعت ندارد و مجلس
 باز ملت با وزیرین تعلق دارد که او را وزیر اعظم و وزیر خزانة گویند و ذکرش گذشت و که
 او را بر کثرتان کمینگی کمینگی جماعتی کثیر از تجار سکنان آنکه هستند که در آغاز کار هر یک از
 ز خود در اختیار چند کس از قوم خود برای تجارت بند داده اند پادشاه انگریز فرمان گرفته که سوا
 ما و دیگر انگریز تجارت بند و ستان کنند و برای حصول همین فرمان چند لک روپیة سالانه پادشاه
 انگریز را میدهد و نیز اجازت یافته که در بند و ستان هر جا که تواند تعلقیات سازند و سپاه را
 حفاظت نکند و دارند و هر قدر که ملک بند از جنگ صلح بدست آید موقوف آن خراج بخزانة پادشاه
 رسانند پس در غنائم فتوحات و محاصل ملک بند نیز که با اتفاق رود او همه شریک شده چون
 بعضی از شرکا حصه خود بدیگری میفرستند و برخی بی کد اشتغال دارند و برخی میگردانند و از سایر
 تصاریف زمان تغییر و تبدیل مراد ضلع کمینگی اکثر و میدهد و جماعت نو بروی کار می آیند اما
 در حال آن چند کس مختار کار که در گران عبارت از ایشان و عددها بسیار است و چهار است نقد
 تغییر یکبارگی رو میدهد و از نسبت چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر در گذر نماید و بی
 و انجبات تصویری عظیم عزل نکرد و بعد مرگ و تشخیص از جماعت کمینگی بشورای دیگران قرار می
 بنا برین کمینگی میسنجند جماعت را بجز یافتن حصه منفعت که بعضی وقت فصل سالیانه پیشکش

پادشاه بعد از کثرت اندکات هندی موقوف میشود و مشورت تعین دوازده نفر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری
 از آنها آنقدر فرومایه اند که بلاقات نواب خویش یعنی دوازده نفر را رسیدن نمی بینند از جمله این بست
 و چهار یکی را چتر پتی یعنی کسی نشین گویند این چتر پتی مدت یکسال رئیس بست و دیگر
 مدار کار با تا آخر کار سال بزمه است دیگران را بجز مشورت دادن و دخلی نه آغاز سال به نوم
 بیزینی مشورت بست چهار بر دیگر قرار می یابد بیشتری ازین بست و چهار بسبب عدم
 قابلیت تمام عمر آن منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش بهشت و نصیر آن
 کار برداخته و یکده کس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار برایشان قرار یافته بلکه
 حاضرین بست چهار هر روز غیر یکشنبه در آن می بنشینند که غارتی عالی شاهانه مخصوص این
 دوازده نفر است و دفاتر ایشان و محاطات احوال تجارت در شهر مطی ساخته شده و دایره دیوار بر
 آن بقدر یک مایل است جمع آیند و در سده انجام و انج نایبان خویش یعنی گور آن هندی غور
 و در کارهای ایشان رای زده امری قرار دهند روز دیگران امر حضور لارڈی که از طرف پادشاه
 بر ایشان حاکم است نظام کرده اجازت اجرای آن خواهند اگر او همضا کرد آن امر جاری می شود
 و الا موقوف ماند چون دوازده نفر آن همه از جنس تجار و رعایای آن گنجانند و قمع و غفلت ایشان
 و نظر آن لارڈ که از امرای پادشاهی است نیست بنابراین مدار کارهای هندی به بردست او است
 و این امر بعد چند سال بعد و ضوح مقایع نایبان کمپنی در هند بقرض نفسانی و خوف بدنام
 کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف تجوز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده
 معین نایبان کمپنی بقوت اهل کاری و بیانه عدم فرصت در طلب نصرت بر کارهای مخالف
 پسند باز لمسط اقدام می نمایند چون خبر در لندن میرسد انگلار بیخ می کنند و شوری در آن
 کرده کاهی رد میکنند باب چهارم در بیان افریقه متضمن بهشت فصل
فصل اول در بیان افریقه افریقه از کلان حصه های عالم است شمالی افریقه
 نوزد و شرقی ایشیه منوریه اقیانوس و جنوبی بحر هند و افریقه از شرق تا غرب دو کار
 و یکصد کرده است و از جنوبی شمال و در هر دو بجاه کرده و اکثر مواضع افریقه قریب و زیر
 رسه است از نخیبت آنقدر گرمی باشد که بردشت نتوان کرد زمین سوائل و اطراف نهر

سیر حاصل از نهر خیز است و سیودای آنجا پناهست خوب که نذیر پیدا نشود و با ماست نجیب و عریب
و در افریقه چند صحرای عظیم است که آب بطریق ندر در دو کیستان با فراط است اگر هوای تند و زرد قافلهها
در یک پنهان شوند از آنجه طول یک صحرای کثیر از چهار صد و پنجاه میل است و عرض چهار صد میل
باشند کان افریقه حبشی و ثب پرست اند و با مردمان متصل بحیره روم و بحیره قلزم صلهای شایسته
ندارند علیکنجه چند کان هر دو بحیره مردم عرب فارس و شام هستند که در آنجا آمده آباد شده اند و
دریا های افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر برآمده و تا دوهزار میل در نوبه و
جاری شده و بحیره روم پیوسته است و از سیلانی و طغیان نیل در ارضی شیب کشکاری جاری است
میشود و دیگر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سنگال و آرنج و کانسیه
و زیز و عظیم جبال اطلس و جبل قیاقوس است که آنرا حامل لالهین میگویند سلسله این کوه محاذ
بحیره روم واقع است دیگر جبل قمر که سلسله آن از بحر اقیانوس تا خلیج عرب میوزی است و در جنوب
مغرب افریقه کتب و در بعضی سرسبز واقع و جنوب کتب که بچوب بایسی خوب میوه و شکرش کثیر است
و این نهر که کتب در افریقه بسیار است بهار دارند و جناس آن افریقه قابل تجارت طلا و صمغ و غیره اند
و در همه و غلام و کنیز جانب شمال افریقه نیز که متصل بحیره قلزم است و مصر و نوبه و حبشیه و جنوب
آن کتب میوه و مغزش حاصل گیشیه و در وسط و شرق و غرب بسکن حبشیلان است که فرقه های
ایشان جدا جدا هستند از آنجه بعضی مثل حیوان مطلق اند از نادید تعلیم صلهای بهر ندارند و بعضی کم
و بیش طریق حکومت و پشهایه اند و از بنودن خلیج و دریا که قابل آمدرفت و باعش استانی
مصرف میشد حال وسط افریقه دریافت نشد بعضی مسافران زحمت کش برای انکشاف حال افریقه
رفته بودند مگر مخالفت آب هوای گرم آنجا و یاز دست مردم و حشی صفت آنک زنده نبرشته
کار از ایشان حال آنجا معلوم شد ای و جانب شرقی و غربی و جنوبی از اصول افریقه در عمل پادشاه
آنکند و هرگز نیست و جای کوههای تجارت میدارند بطریق فی النقطه الا افریقه فصل
دوم در بیان مکن و ولایتی است در غایت نراست در جنوب غرب واقع بقینس فی الزمان
میں بود که از نهایت حسن و جمال و راحت مسلمانان پادشاه سیستان در محلی خود آوردند و کلان ترین
شهرهای مین منقعا است که بحسب لطافت آب هوا و کثرت آبادی و نراست کوه و صحرای

از مسیح شهرهای یمن است بزرگ و طاقتوار واقع شده البته در سالهای اخیر و بسبب دو وزیر فاضل و درویش
دو دایستان میشود و تجارت در سالها دو بار میوه و گل میدهد و مانند سرت یمن که از آن
خوب یاد بندری نیست و کاهوران نام دلائی است از یمن زر خیز و از آن عقیق و زجاج و مسکین
بسیار شهر است و تجربه است از مضامین در میان عمان و عدن در آن ناحیه شکار
بسیار است و آن جانور است مثل نصف بدن انسان در طول که یک دست و یک پا و یک چشم دارد
دوست او بر سینه بود و بهر آن تازی تکلم کند او را صد کرده میخورند از شخصی نقل است که گفت غلامم
از صحرائی بخرشناسی زنده آورد چون مرادید گریست و گفت بخدا که ما را فریاد درس غلامم گفتم که او را
بکفار غلامم گفت بگلام او فریفته شو قبول نگردم او را را که دم آن بیک باز پیش من چون باد گریخت
فصل سوم در بیان ملک بزرگ بر بر یکی است و سبع شمال افریقه بر جنوب بحیره روم
واقع و سوای ملک مصر تمام حاشیه غربی شمالی افریقه در بر داخل است و ملک مصر محده حاشیه شرقی
شمالی افریقه است و در زمانه قدیم بزرگوار که سلطنت ستمنل بعد از آن بر بر یکی صو بیجات متبر و دم
شده بعد مغلوب شدن فرقه و اندال وحشی صفت که دید اکنون در حکومت مسلمان است و بر سرش
صوبه کلان دارد اول هر اکتو طوش و صد و پنجاه گروه عرضش و صد و چهل گروه نام دار السلطنت
نیز هر اکتو است پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند دوم فاش طوش و صد گروه عرضش که صد
و پنجاه گروه نام دار السلطنت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا نیز مسلمان هستند سوم طوش
طوش که صد گروه عرضش هشتاد و پنج گروه دار السلطنتش نیز طوش نام دارد پادشاه و مردم
آنجا مسلمان چهارم طوشی که در فارسی طرش گویند طوش صد و پنجاه گروه عرضش که صد
و بیست گروه نام دار السلطنت مشهور پادشاه و مردم آنجا مسلمان پنجم طوش و صد گروه
عرضش که صد و پنجاه گروه دار السلطنتش طوشی میثا شهر است بزرگ پادشاه و مردم آنجا مسلمان
الجزیره طوش و صد و چهل گروه عرضش که صد و پنجاه گروه پادشاه نیز طوش نام دارد
پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند هفتم صوبه بر بر شرقی احمد و دو با هم متصل است و لیکن
پادشاه هر صوبه جداست و حکومت پادشاهان صو بیجات بزرگ بر یک طریق است یعنی پادشاه و حاکم
کلی دارد و حکمش متبر قانون است و اهل بر بر نهایت غضبناک و قوی است و در نبال و جاهل

در بی اعتماد و سنگداری می بینند علی الخصوص می بینند کان البحر بسیار ظالم از هر شتهای ساخته
 بر بهارات حبس تا نیت برده مردان در تنگ و گرفتاری می سازند بعضی اخواجه سر کرده را حل
 محلات شاهی نمایند و از بعضی محرمین شایسته گیرند و ناموس کن بچاره باران میکند از رند بار با سلطانین
 از چنین حرکات ناشایسته برده اند و پادشاه البحر را انهمانیه می نامند تا بهشتند کان البحر
 ازین قهاری امارت یکین مردم البحر تا یکید و اسل از بحر کت باز مانده باز چنین شیوه قدر
 بسیار کردند اجناس بزرگ قابل تجارت صحر و بادام و صابرونک است اهل بربرند هب محرمی
 میدارند یک کرد و نو دکت کنند **فصل چهارم در بیان ملک مصر طو ش** سه
 گروه عرضش یکصد و بیست و پنج گره شمال و جنوب دریای نیل آبادان و گردش جبال واقع
 و ملک مصر این شهر است که در زمان پیشین آنرا مبدای علوم و هنر باید دانست شهر قدیم و عمارت
 و تصویر و یکای مصر که تا حال باقی است بینه از شاه صفای و اندازه آنها تخرمی شود
 منقسم است در سه حصه کلان یکی را مصر علی دوم را مصر سیست سوم را مصر اوسط گویند مصر علی
 جنوب واقع و مصر سیست بطرف شمال و اوسط در میان هر دو کلان شهرهای مصر گردانند و سنگداری و
 و رزرت و دنیا طوای مصر بسیار گرم است و انوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طغیان نیل هر سال
 باعث سیرابی و سرسبزی است و ملک میگرد و باران در مصر نمی بارد و اگر در سالی بار دقت افتد زیرا که
 جنوب از تری زمین که از طغیان نیل میشود رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر افتد رطوبت
 دو چند شود و خوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کنیز در کتب قدیم است
 که درخت لبان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپید است و از ثقیات سموع شد که در حاجت گاه
 از مضافات بکال مردم کوی روغن لبان در نی کرده برای فروخت می آرند و گویند که روغن
 لبان است شاید آن درخت در آن نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی علی
 مذمت پست تجارت میدارند و از طرف پادشاه روم حاکمی در مصر میماند آنرا پادشاه گویند
 خد خرافات و جابل و چرکین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زبان مصر در
 مردمی در راستی قامت و خوبی چشم و آن واد او حسن شکل سر آمد نتوان روزگار می بینند
 و در مرغ مصر اول عهد فراغت و دوم تسلط تحت نصر سوم غلبه فارسیان چهارم شیوع حکمت

یونان پنجم دست بردر بسیار ششم فتح مسلمانان **فصل پنجم در بیان اک کوبه و کینه**
 و کینه که بخش عبارت از آنهاست کوبه کیست سی و میر میر و بر جینه و انج
 هوایش در غایت گرمی است آنجا طلا بسیار از خاک حاصل میشود و الق و از ملکش نقله بود و کون
 سمارت اهل کوبه چند فرق اند و دین عیسوی دارند بسیار نیکسان نشان جنگ می باشد ملک
 بسیار بد و خراب است و بهشتندگان بسنگدل و غایب از مثل حیوانات هستند و بهشتندگان
 را جینه ملکی است کلان و قدیم متصل به قلمر چند ملک کوبه واقع نام دارد اسطنتش گفته اند
 بهشتندگان آنجا دین عیسوی قبول کرده بودند مگر بالفعل از حکام نخیل دور افتاده اند و اهل کینه
 جا بل و سه می و وحشی هستند در میان ایشان دستور کرده است که بر دزد عوت باید که بکشد
 خام بخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زنده بخورند بر زخم مرهم نهاده جانور محرم
 را میدهند و میسان ایشان در شکار معروف می باشند زیرا که در نه با دران ملک بسیار عیب و عیبت
 و زبان اهل کینه مخلوط عربی است با دشمنای آنجا فتنه می است مکر از اختلاف شریعت سر بر می آید
بیان ملک کینه کینه ملکی است غربی از فرقیه ساحل بحر اوقیانوس جای که بجزند کورط
 غربی میل کرده واقع است طووش نهصد کرده عرضش یکصد و سی کرده و مردم آنجا بت پرست
 این ملک زبرده فروشی بسیار مشهور است برای باز داشتن بشته کمان این ملک را ازین که حرام
 و نیز برای تعلیم و تربیت ایشان انگریزان و اهل مری که در کینه دوشهر آباد کرده اند نام شهر نگر
 سیر الیون و نام شهر امریکه کینه است **فصل ششم در بیان ملک کفار** کفار ملکی است
 بهارش بی هشتاد طووش صد و نود کرده عرضش صد و سی کرده آنجا ملک الطریف است
 حکام مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف باشند نیز بود اکنون در عمل انگریز است و در آبادی
 و زراعت و لطافت آب و هوا بر تمام ملکهای از فرقیه ترجیح میدهند و از حکومت کفار به کینه امید است
 که راس المبارک نیز کوبند و کینه در ملکها بسیار اند و کینه امید در انتهای جنوب نقیه واقع است
 آنرا قوم کوچ که باشند کان بر نخل اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه انگلستان در آنجا
 مرسوم است که این کینه را از جهت کینه امید کوبند که سابق پادشاه برنگال چهار می جانب افریقا
 بجهت فتنهای بسیار هر گاه که چهار نزد کینه رسید آب هوای آنجا دافرو بود و لهذا در مان چند

عرصه بسیار پریشان بودند و فلانی باب و شدت هوا دیده چهار بر گردیدند هرگاه که چهار دور تر
 از تجارت کتب در آنجا که آب انبار بود بنظر آمد کفتان چهار هر چند خواست که روی چهار بر گردید
 جانب کتپ و دلیکن مرد... بهر اسی او قبول نکردند ناچار نا امید شده جانب پیر کمال مردان شد
 و نام آن کتپ نا امید نهاد هر که... بادشاه پیر کمال رسید حال پریشانینا و بنظر آمدن کتپ
 سال که بادشاه آمد... پستان مردمان به... اخیریت و بیت آمدن راه کتپ خوش نشسته
 آن کتپ یکپ امید نهاد و حال... همین نام... چهار دارد و ولعم کلان شهر کتپ امید کتون است
 آن کتپ هزار اند و از پند روزا که نگران در شمال کتپ کتون غمهر که جدید آباد کرده اند
 آن بسیار موافق است مرکزینش از بودن در یاد و هنر زرخیز نیست شراب نجاهتم پیشه و نباتات
 عجیب غریب بسیار طالب معفاتی که در سینه میزد و صد و سیزده جبری در کتپ کتون فتنه بود
 حال ایجاد بسیار می نویسد بیان خوبی بهار کتپ بود که بسیار است خود در دوزخ
 میشود و در بسیار بزرگ امید هر کس چند... بنظر در آمد یکی قسم مشهور که فتنه اش که میند دوم بجای
 در دهم سفید سوم بجای سفید هم در چهارم... هم سرخ عتباتی پنجم کاسه شش نفش که شش هلا فتنه
 بود که هر کس در هر کلی آنقدر مالیده میشود که در بعضی صد شاخ و بیشتر برآید و بر هر شاخ گل توده توده
 میباشد نوعی از گل در آنجا دیده که اصل آن چون زکس بسیار است و برک شبیه برک آن دوازده
 گل برآورد و ساده و هزاره و چند رنگ می باشد لیکن در بود و لطافت و حسن و جمال بسیار عمده تر و بهتر
 از زکس و نبات مطبوخ و طبع تر است و گلکش آنرا بسیار است خوانند در بره فرنگ غرت و قیمت دار
 نوعی از گل که ایشان برادف نام خوانند ساده و هزاره و چند رنگ یک سرخ و نفش و گلانی
 و زرد و سفید و نیم رنگ و سبز رنگ و بعضی ^{نظا} گلوان و دیگر کلی بسیار نازک شبیه میانس... و لیکن
 بسیار مایه تر از آن دیده شد که قابل تعریف است و حال آنکه یکبارگی است که در صحرای آن ملک
 خود رود و بوف... پدید می شود و بفتنه نیز بسیار خود در درختی موزون در جنگل آن ملک بنظر رسید
 که بسبب... قامت و غایت خلقت درستانها نشانند برک آن شبیه برک... نیز ترو
 رنگ... از آنست هر دو طرف برک چون اطلس سفید و محل است و فیکه پرتو آفتاب بر آن افتد
 تمام... با شاخ و برک معنوع از ششم و فقره ناب معلوم خود از نجات اهل فرنگ او را

سنگویشی یعنی درخت، لقمه گویند باجمله شرح قوت صباقی این سزین زیاده از خواص این مختصر
است که گماش گرم و نه سرش سبز و کوهش اش توده ریختن دور درخت چش که از درخت کافور
کوه آب آن تراوش کند جاریست در عمر خود بهتر از آن آب بخوردن نماید گویند در تابستان سردی
از زمستان میشود و گوشت آن ملک زگاو و گوسفند و دنبه و ارسلان و گوسفند دیده شد که از گرانی
عزاده زیر دنبه و گوسفند و گوسفند و گوشت دارد از غایت چربی در کشتن آنجا روغن انداخته
و انواع ماهی بسیار خوش مزه میشود از قسام میوه امرو و کلابی بسیار بالیده و سیب و گندم و
دانه و آرد و بره و شیرینی کونک و بادام و گردوی تازه و انگور که از آبی نگا به دست بودند
بخوردن اندکی یافت که در تابستان خربزه و تربوز و بره و گریه و سیب و انگور و قسطم اعلی
آفتد و خوردند که این از رعایت در مزاج یا کارند و شراب از ایتام فرنگ برنج و چند زنجبیل
موضعی است موسوم به کسطنطنیه آنجا بسیار شیرین و شراب از قوی تر و شیرین تر از شرابها
میباشد در تمام فرنگ نامدار و قیمتی است سبزها چند قسم کلام زردک و شلغم بسیار بالیده و درین نه چای
آن برغبت خورده شود و بخوردن آمده لیکن کندم و برنج خوب بیست مسکه تازه با شکل تمام بدست بزرگ
می آید و مرغ کشیا بسیار گشت چنانچه تخم مرغ نیست عدد و یک و پیه و مان یک سیری یک و پیه چهار
و گوشت فی و پیه دو نیم سیر و شتر مرغ درین فواح بسیار دیده شد
فصل ششم در بیان
ملکهای غیر شهر و افریقیه بلاد انجریه طوش کهنار و دوصد و پنجاه کرده و عرضش یکصد
و بیست و پنج کرده پای تخت آن ملک شهر دار است و پادشاه و مردم آن ملک همه بت پرست هستند
ملک از راه طوش کهنار و دوصد کرده و عرضش سه صد و سی کرده پای تختش کلبی است
پادشاه و مردم آنجا بت پرستند ملک نیکمر که ملک شودان گویند جنوب اره واقع طوش
یکهزار و یکصد کرده عرضش چهار صد و بیست کرده پای تختش کلبه نام دارد پادشاه و مردم آنجا
بت پرستند از ملک طوش بخت کرده و عرضش یکصد و هفتاد کرده نام پای تختش کلبه است
پادشاه و مردم آنجا بت پرستند ملک منو ماثیا شمال و شرق کفاریه واقع است
و هشتاد کرده و عرضش سه صد و سی کرده نام پای تختش نیز منو ماثیا است پادشاه و مردم آنجا
اند و مردم آنجا سلطان و خلیفان اینها و مشهور شدند که پادشاه نیز ملک منو ماثیا

می آید باب چهارم در بیان اَسطُرل اشید من برد و فصل اول
 در احوال اَسطُرل اشید من است از یازده جزائر کلان که در این جنوب و مشرق
 اشید واقع اند از آنکه نوک آنست که از همه جزائر بزرگتر است و از آنجا که
 است لهذا آنرا اهل جغرافیا بر سوم نیز گفته اند و جزیره نوک چینی به نام شمال و نوک
 طرف غرب نوک آنست و واقع اند و این دو جزائر نیز بسیار کوهها و کوهها و کوهها
 و ... مزارند و از وحشی مزاجی حال ایشان دریافت نشود زیرا که مثل وحشیان از مردم
 گریزان میباشند تا خدا یا آنکه قرب مساکن اماکن ایشان نگذرد و در آنجا تحقیق و
 شد که این قوم زیاد از بخت نزار میسند و حال انتظام و سیاست ایشان تا حال معلوم نشده
 اکثر زبان در نوک آنست و شهر آباد کرده اند و محوسان جرم سنگین و اوران شهر
 ایشان مشقهای صفائی صحرا آبادی زراعت میگیرند و در نوک آنست و آبادی و
 اکثر اهل حرفه و تجارت پیشه نیز در آنجا رفته آبادی شوند زمین اَسطُرل بسیار زرخیز است و آب و
 و خوشکوار و آب هوای آن کوهها شبیهت میدارد و از آنجا که بسیار و مویشی مثل گاو و
 و کیفیت حاصل اَسطُرل اشید من است که در آنجا جانوران درنده و موزی پیدا می شود و قسام جانور
 که در آنجا پیدا می شود و دیگر نیستند در آنجا است از آنکه جانور است که اهل اَسطُرل اشید من
 صورت مثل گلهای دارد و قدش از قد آدمی زیاده و بلای شکمش انبانی از پوست
 وقت خوف کریمه در میان انبان نهان می شوند و جانوری دیگر است که چهار پا دارد و
 روی بطمی باشد حکیم الهند گوید که در کتب قدما نوشته است که در جزیره بعضی جزائر اند که
 آنجا شکل اسب دارند و از مردم میگزینند احتمال که عبارت از جانور قسم اول است و نیز قوم است که در
 بعضی جزائر قومی اند که چهار پا و پر می دارند گاهی بد و پامیر و گاهی چهار پا و گاهی می
 که جانور قسم دوم است حکیم الهند تقریباً حیوانات و انتهای غریب الخلق است که در آنجا
 که در جم بسیار شهر و نزد علمای اسلامی هند و فارس بنیاد اعتبار دارد می نویسد
 ظاهری بر قدرت صانع مطلق اطلاعی حاصل نمایند و نزد حکمای الهی انسان جامع اکثر صفات
 صغیری است و از جمله مخلوقات کلامی تراست و اگر چه نسبت ذات الهی و نفوذترین درجه افتاد

راهی دارد که متصل ذات خالق شود فصل دوم در بیان اعمم جمیع منهایا امته در
 شمال و مشرق که از آنجا جوج و ماجوج کونیه قمار ایشان از حوض بریدست بالای ایشان برابر نصف
 قامت مردان بود و آنجا باند و شکل با سینه سابق در مکنه ای مردمان آن نوری و ظلم و خرابی بسیار
 کردند می بکنند و در قرن سدی این را کردند ایشان از آمدن بانه دشت منهایا امته در نهایت شرق
 و ایشان آگوش چون نیل باشد یک گوشش آغوشش زنده و بر آن خستند و دیگری را بحاف سلاطین
 چنانکه نظامی بیان این کرده در اسکنان کرده است منهایا امته نزد سده بکنند و سکن ایشان
 در کوه است قد هر یکی از ایشان پنج شبر بود و در ایشان عریض بود و جل ایشان سیاه و بر آن سیاه
 نقط سفید و زرد و خوی ایشان بسام ماند و از مردم متوحش باشند و در آنجا درخت بسیار بود و درخت
 روند تا زنده و امیر باشند حکیم الهند گوید اغلب که باشند کان لایا باشند که ذکرش در فک کنند
 منهایا امته در جزیره زانج که در بحر چین قصای بلاد هند است و نهایت از رخ و لقب ملک آنجا
 مہراج میباشد و باشند کان آنجا بر شکل ایشان هستند و کلام ایشان از نهایت سرعت فهم می شود
 و ماکول و مشروب ایشان مثل ماکول و شرب می است و لون ایشان سپید و سیاه و سبز بود و
 ایشان را جناح بود و بدان می پرند و کاهی بد و بامیر و مد و کاهی بچهار پا و آنجا نوعی است از طوطی که سبز
 و سرخ و سفید و زرد میباشد و هر چه شنود باز گرداند و مرغی دیگر است که آنرا حواری گویند و زرد
 و سیاه بال سفید شکم و سرخ پا صبح تر از طوطی است و درخت کان نور آنجا بسیار باشد حکیم الهند گوید
 که جزیره زانج در کتب بسیار نام دارد و اکثر احوالش نوشته است لهذا در حقیقت که اسم جزیره باشد
 منهایا امته در جزیره قصر که در بحر هند است درین جزیره قصری است سپید که از دور ظاهر می شود
 اصحاب اکب چون آنرا بینند دشمنان را که دلیل سلامت بود و در جزیره قصر در قرن سدی
 که درین جزیره رسید آنجا قومی دیدن ایشان همچون آدمی و سر ایشان همچو سر گان و قصری
 دید چون نورس از بلور صاف تر آن قوم از آنجا بیرون می آمدند درین جزیره درخت های بسیار
 بود و خوردن اگر حیوانی باشد آنرا نیز خوردند و ایشان را سنگ را میگویند منهایا امته
 ت آدمی باشند و صورت ایشان در غایت خوبی باشد در بدن ایشان استخوان نبود و چون
 بر زمین میروند و ایشان را دوال پای گویند اگر کسی را پیغند پیشش آمده نشیند و ناگاه

برگردان او چند و پایهای برگردان او نهند و اگر نکس خواهد که از گردان خود مین زد روی او را سحر کنند
و فخر بیک بگریند چنانکه آدمی باد به منهای امته سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان ابدان
حیات منهای امته در جزیره جاوه که در بحر هند است با لون اشقر و ابدان ایشان را سر نو و روی
و دهن و چشم ایشان بر سینه بود حکیم الهند گوید که در بحر هند است در علی نگر زیست اس قوم عجیبند
و انگریزان جابه را جاوه گویند چنانکه بالذیب را مالید و جزیره جاوه بسیار کتان است و خناسی
عجیب بسیار پیدا شود و خصوصاً قفل سیاه و کبابه اکثر حاش در ابدای و صاف که در بیان حال
قبلاً قان که بر چین دست یافت نوشته است منهای امته آخری روی ایشان چون روی انسان
و بدن ایشان چون بدن کشف و سری دراز دارند منهای امته که ایشان را شناس می گویند
مثل آدمی بود که او را از فوق پاش سنگاه بد و پاره کنند یک نیمه سر دارد و یک نیمه روی و یک چشم
و یک دست و یک پای چند جتنی شده و آنرا در بعض جزایر چین و اطراف مین ببیند و ملاحظه
باشد و در حدائق الاقالیم است که تنگم زبان تازی هستند چنانکه در بیان مین در باب فریه
حکایت او گویند که یکی را درین گرفتند و دستند تا بخورند یکی از صیادان گفت که این سناس
فریه است شناس دیگر بردختی بود گفت که او پیوسته چیزی می خورد و او را نیز از درخت زیر آوردند
و گرفتند صیادی گفت که اگر این سخن کفنی که بقتار نشد می شناسی دیگر بردخت بود گفت مین
باری سخن نمی گویم تا که بقتار نشوم او را نیز گرفتند و فصل سوم در بیان حیوانات عجیب
منهای امته در بحر چین آنرا دایه شک گویند از آب بیرون پر سال دقتی معلوم بر شکل آب
باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و خوک مردم آنرا صید کنند و سر او شک باشد منهای امته
در بحر چین رویش مثل روی خنزیر باشد و بر روی فلسی نبود و دمش یک طبقه از لحم و یک طبقه
از شحم بود و در دمش شال فرج زنان منهای امته در بحر چین بمقدار یک گز چون از آب بیرون
آید سنگ سخت از آن محل سازند منهای امته در جزیره تبتین از جزائر بحر هند اصغر اللون
بر شکل فیل بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا ببیند از
منهای امته در بحر هند رویش مثل روی آدمی باشد و بر آن نقطه مای سیاه باقی تن
تن مای منهای امته طیاره این مای سیاه رنگ باشد و شب زور بایرون می

می برد مثل مرغ و کبک و میخورد و شکام طلوع آفتاب ریارد و حکیم الهند از مروان چهار یک از گلکته و نیک
آفرقت میدارند و سیر ایشان بر دریا می بند می باشد حال ماهی پرند پر سید کفشد که جنوب خط
است و در بحر می اندین ماهی با فراط است و لحش نهایت لذت می باشد و از برای خود تا چهار چهار
صد که با لای برد منها سکه در بحر بند از آب بیرون می آید و کبک خور و دوش از بینی و دوش
بر می آید و جای که کبک خور در گز اگر دوشوخته باشد مردمان دهند که آن جایی مرتع آن ماهی است منها
سکه در بحر قلم چون آنرا صید کرده که از نده تا خشک شود مثل منبه باشد و سینه از آن جامه بافته
و جامه ها که از آن ماهی حاصل شود و عزیز و گران بها باشد و آنها را سکی گویند منها سکه در بحر
نخ آنرا بال گویند و بلندی و جسامت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد که کلان تر از جالو
در بحر باشد حکیم الهند گوید اگر نر از آن بال خرد و را صید کرده از روغن حاصل می کنند و در جگر و
انگر نر آن هیس روغن در چرخ می سوزد منها حیوان عجیب در بحر زرم زرد رنگ
می باشد و دوسری دارد مثل سر خرگوش و پنج عضو مثل بار که بغیر کفچه و دنباله با سه متصل است
بقدر که در بغایت نرم بود و کار و بر او کار نمی شود و پوست آن از پوست لیل تنگ تر و نرم
چون لحم و نیست حکیم الهند گوید که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوانات آفریده باشد
سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بران سخننها یقین
کلی شد هر چه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد از جمله در فسانه می شنید
که شخصی سفر کرد بجایی رسید که آنجا یک در بر برایش ماه و یک شب نیز برایش ماه می شود و مردم
آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض فسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هر گاه کتب برین
مطالع کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که اقصای زمین است آنجا در تمام سال یک روز
و شب می باشد و مردمان آنجا وحشی صفت هستند چنانکه در خانه ضمن تقسیم ارض اعتبار ظل
مردم است و از آن جمله در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آبادان هستند و یقین نمیکرد
لیکن نزدیکان سه صد سال میگذرد که بر چهار سو اکرشته جایی رسیدند که مغرب مشرق و مشرق
مغرب بود و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه میان ملکهای سطح تختانی زمین که معروف به
انوست در مقاله دوم خواهد شد از آن جمله از هندوان می شنید که در قمر مشتری و در جمله ستاره

مردمان هستند سخن فتنه پندارنده اعتبار میکرد لیکن فرنگیان از دورین ساخته خود کوه و دریا و بر
 و آبادی مستدار یا خصوص قمر عطار و دوزیره و فیتنه انشار الله تعالی حکیم الهی احوال سیارات و
 ثوابت در کتابی که درین فن تألیف خواهد کرد بتوضیح و تفصیل ملام خواهد نوشت از آنجمله در بعض
 کتب فسانه مطالعه کرد که سیاحی در مشرق روانه شده چه می بیند که دیواری از عرض دوازده دست
 و ارتفاع نه دست و در طول بی نهایت قائم است و اگر کسی بالای دیوار برآمده آن طرف نگاه میکرد
 باغات و عمارات و انبار و مردمان خوبصورت و دیگر اسباب عیش ویه خود را بر زمین می انداخت
 حکیم الهی از قبیل فسانه می پنداشت لیکن در باقت شد که چینیان دیواری در عرض دوازده دست
 و ارتفاع شانزده دست و در طول شش صد گز و میان چین که ولایت نهایت آبادی و باغات
 و عمارات میدارد و تا آنکه هم مرست مردم آنجا وحشی صفت هستند بنا کرده اند تا مردمان تا آنجا
 را ویران سازند و علی بنده القیاس و غیره مقاله دوم در بیان محمود و اصف
 آخر سطح زمین که دنیای تو عبارات از نیست نامش را امریکه گویند
 مشتمل بر دو باب مخفی مانند که دنیای تو عبارت است از ملکهای اصف ویکه سطح زمین که نسبت
 ما سطح تختانی باشد و اطرافش بحر عظیم احاطه دارد شمال دنیای تو بحر شمالی و جنوبش بحر هند و قش
 اقیانوس غربی و غربیش باسنگ که بحر الکابل گویند و تا بهمان باشند اسکاٹ از تواریخ
 فرنگ ترجمه کرده در کتاب خود می نویسد پیش ازین قریب صد سال فرنگیان از راه آمده و شده
 هندوستان براه دریای عمان که اکنون سلوک است و قف بودند لیکن فرنگیان سوداگران را
 خشکی باین شکند ریه و مصر بر دریای احرر رسیده و از تحائف فرنگ همراه آورده تجاران عرب
 که در آنوقت سوداگر می هندوستان بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه هر سال
 بمای مسین جماع سوداگران فرنگ با تجاران عرب بنابر آردن اشیاء که طرفین را مطلوب است
 میشد و از طرف فرنگیان ساکنان دوشهر یکی دینیس دیگر جثوه از شهرهای اطالیه کار
 تجارت در دست خود میداشتند و دیگر کرده فرنگیان را داخل در امر تجارت خصوص هندوستان
 نمی دادند و فیما بین قول قرار می نمودند فرنگیان مذکور مال و اشیای هندوستان که می آوردند
 به قیمت که میخواهند می فروختند و منفعت سه چندان و زیاده بران میکردند و آنوقت یکبار

ابریشم خام هموزن زر بر خشتند سالهای دراز برین منوال گذشته از بخت ایشان بسیار سمول
 و مال دارند و فرزندان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسدی برند و حسرت بخورند تا وقتی که حسب
 اتفاق در سنه یک هزار و چهار صد و هشتاد و سه عیسوی گلشن نصیم کاف تازی و فتح لام و سکون
 میم و فتح بای موحده و سین مهله در آخر باشند و جنوه مضاف بطایفه که عالم و فاضل بود و از علم
 نجوم و طبیعت و هند و احوال دنیا و فوقی تمام داشتند و او را کسی است که بر خواص سنگ متفکر
 و قف کشت قطب نما ساخت و حق نیست که قطب نما شخصی دیگر ساخته و گلشن چیه این مستفید
 شده و در دریا جهات چار گانه را در روز شنبه ابر و تاریکی ششما شده و راه رفتن چنان
 و نیست قیاس کرده که البته راهی باشد که از طرف مغرب بسواری چهار جنوب شده در سینه
 می توان رفت البته انصوبات خود را با دلائل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشت و بظرف
 سرداران جنوه گذراند و در خواست چند چهارم و در خرج برای رفتن خود و پندستان نمود
 سرداران بی وقوف با فهمیده که از ان امر گاهی قیاس نکرده بودند تصدیق نکرده و در خواست
 بسبکه تن جبهه رد ساختند گلشن بر نادانی قوم تاسف خورد و نزد دیگر سلاطین و فکفت بعضی
 تصدیق نکرده و بعضی از بخل و خواست گلشن پذیرا نکردند و آخر گلشن از سفرهای بسیار و خرج بسیار
 و نذرانم و رفت نزد سلاطین و فکفت بی زور و پریان حال گشته نزد پادشاه رسیدن رفته
 هشت سال در خدمتش ماند و زرش که عاقله بود دلائل گلشن فهمیده از شوهر اجازت گرفته
 جوهر خود را فروخته چند چهارم و سپاه بگلشن روان شدن گلشن بتلاش
 پندستان گلشن با چهارم و در پی مقصود روان شد بعد چند روز مردمان همراهی
 که گاهی کنار راه را از نظر گذارسته بودند ناگاه خود را در میان سمند رکه زیرش بجز آب و بالایش
 سواهی آسمان ندیدند و ساحل زمین از ایشان ناپدید گشت و از جهات خبرند نشنند که بکدام
 سمت میرودیم و طوفان باد و تلاطم امواج هویدا می شد بیدل و هر سان گشته با گلشن گفتند
 که ما را باز در ملک نارسائی و الا ترا بدریا خواهیم انداخت گلشن گفت که از مرگ نمی ترسم اگر چنین
 کنید کیست که شمارا بوطن شمارساند باید که روزی چند صبر کنید آخر مردمان همراهی اندیشیده
 طوعا و کرها قبول کردند گلشن و نه پیشتر شعله اولی جزو انبیا نامه یافت مردم آنجا سیاه خام

و عمریان بودند کلبیس حیران شد و گفت که این جزیره باهندستان برای آن مخفی گشته است
 نسبتی ندارد بعد از آن در جزیره پشپانوله از جزائر غرب الهند که بیانش می آید رسیدند
 بسیار آبادان و زرخیز یافت و شاد گشت و اینست که عنقریب پسندستان خواهم رسید
 و تحائف بخاک گرفته در خدمت پادشاه اسپین آمد و حرام یافت بار دیگر با سفده چهار دیگر و پانصد
 مردم روان شد اول در جزیره پشپانوله رسید و سه صد مردم آنجا گذاشت و چند قلعه برای استقامت
 و حفاظت مردم بنا کرد پس از آن بطرف جنوب نشاند و جزیره گو به رسید آن جزیره بسیار آباد و
 معدن ذر آنجا دید باشند کان آنجا بغیر جنگ مطیع او شدند و چند کسان خود را آنجا گذاشته باز
 با پشپانوله رفت درین عالی دشمنانش او را بخود رائی و خود سری متهم ساختند پادشاه
 جاسوسان نزدش فرستاد کلبیس خبر یافته مزاج پادشاه مطمئن ساخت و حسب الحکم پادشاه
 با پشپانوله رفت دیگر سال بر چهار سوار شده به سفده شبانروز سمت مغرب رفت و دوسه جزیره
 یافته آخر کنار امریکه رسید مردمان آنجا سفید پوست مائل سرخی و خوب صورت بودند و حلقه زر
 با مروارید در پیردوش میداشتند و زنان آنجا حلقه نقره در بینی نیز میداشتند و بادب توابع بودند زر
 و مروارید پیش کلبیس آوردند کلبیس نیز تحائف فرنگ بایشان داد کلبیس بعد چند ماه به پشپانوله برگشت
 درین اثنا پادشاهان دیگر احوال کلبیس شنیده چهار نای خود بتلاش جزائر و دنیای نو فرستادند چنانچه
 مردمان پرتگال ملک برازیل و انگریزان از ترکیه شمالی و انگریس نام شخصی سوداگر ملکهائی از ترکیه جنوبی
 پیدا کرد و کلبیس که بقدر محن اولی ملکهائی نو پیدا کرد و مخالفان او باز بحضرت پادشاه از جهت
 باز برگشته رفتن کلبیس خبری پشپانوله بهوس ریاست و خود سری متهم پادشاه او را طلبیده
 بزند آن فرستاد کلبیس در سکنه کپه تار و پانصد و شش عیسوی در حبس و از تذبیر صاحب آن همه
 جزائر بی قتل و جنگ بر تصرف پادشاه اسپین آورده بود بعد از و حاکمان دست ظلم بطبع زر و
 حکومت بر سکنه پشپانوله دراز کردند و در چهار پنج سال شش لک مردم آنجا کشتند و از جان و دار
 و سگان و کارهای باشند کان پشپانوله را شکار کردند تا آنکه ویران شد بیان تسخیر و نیای
 بعد از آن از طرف پاوش اسپین شخصی فرمانه کار نام شش صد بیاده و هینده سوار و چند ضرب
 توپ بدست نامزد شده در آن ترکیه برای تسخیر ملک نکسکو که از کائناتین و خوب ترین ملکهائی آنجا

رسید و از جهاز فرود آمد ملک دیلمی بر کلان بنایت آبادان و در حاق وسط شهر عمارت پادشاه و رعایت
 متابعت و آراستگی تعمیر یافته دست و پنجه میزدند همه از شک و تشنگی کوناگون ساخته و کسبدهای و منارهای
 آن کاخ از جمع کاری مطلقا و قشعای نگارنگ و تصاویر عجیب و غریب با نهایت زینت آراسته
 آید پادشاه آن ملک پادشاهی بود آفتاب پرست با نهایت خشم و شوکت صدهزار سپیده هر وقت
 بیاساز می حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع کاری سواری می شد دومیران
 عالیقدر و درش بر دوش خود می بردند و با عیال و غلامان می آمدند و آن پادشاه را بعلو به و بیجاوت
 و عدالت القاصد داشت و در شجاعت کوی از پادشاهان عصر خویش بوده و اکثر ملکه های اطراف آن
 از در و در و یک تسخیر کرده خلائق در ظل عاطفت آن پادشاه با سوزگی و رفاه میگردیدند و سلطه
 افواج آن ملک تیر و کمان که پیکان تیر از سنگ یا خارهای ساخته و تر تیر تعبیه میکردند دیگر تیر میزدند
 بر چوبی باشد از فی و چوب که سر آنرا باریک نموده هنگام بر زم آنرا بر مخالف می انداختند و از این
 شمشیر میزدند که ساخته نموده بودند از باروت و کله سرب و توب و تفنگ مطلق خبر نداشتند
 و اسب و بان ملک نبوده و کاسبی بنظر آن قوم نیامده القصه فرمانده کار با فوج قلیل که از حرم
 توب و تفنگ و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود در توان میگو
 رسید اول چند کس از باستان کان آختابواضع و خلق پیش آمدند و حساب ضروریات از مال و
 و ملبوس و غیره حاضر آوردند رئیس فرنگی نیز با اینها تواضع و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت فرمود
 با اجتماع اختلاف پیدا کرد چندانکه بر بان ایشان آشنائیت و احوال ملک کسکو پرسید مردمان
 آنجا کیفیت ملک کسکو و شهر آنرا از کثرت آبادی و زرخیزی و لطافت آب و هوا و قوت و شیب بان
 کردند از استماع آن فرمانده کار برانخواست تسخیر آن ملک در دل از یکی صد شد و مردمان آنجا از آن
 مردمان نوسهید بودند بکثر ترش در دل خود جانوران مهیب و شکل قیاس میکردند و نیز از ظاهر
 و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفتند فرستادند که آنجا ماسینه بسینه از سلف
 شنیده می آیم که این ملک بر دست کسانی که پسران آفتاب خوانند بود و مسخر خواهد گشت بهمانا که
 این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت با خلاق پندیده متصف اند و چون مردمان
 کاسبی جهاز و صورت چنین مردمان ندیده بودند باین شکل و صورت خویش می گفتند که چهار جانور است عظیم

زنده بر روی گریه و آن آن که از شکم آن جانور باین صورت هبب برده اند وقت سرد بودن
 توب که هنگام صبح و شام موافق ضابطه سر میدادند بر عجم خویش میکفتند که این جانور عجیب است
 که در هر چهار پا بس شعله آتش با صداعی مهیبت شکم خود بیرون بری آورد و یک هفتاد و پنج سال که از نظر انقباض
 نرسیده بود و دهانه هر گاه سوار بر سپ میدیدند حیران شده میگفتند که این مردم عجیب است که مثل دیو
 چهار پا و دیگر اعضا میارند چه اینجا سوار و سپ یکی سید استند و همچنین از دیگر حرکات فرنگیان بسیار
 متعجبند و از نیمه سنیت پادشاه نویسنده فرماید که در دوسه ماه در توابع کسکو میماند
 پیش پادشاه آنجا که پای تخت او بود و شتافت و باز پادشاه که مونی رومی نام داشت ملاقات کرد و در
 ظاهر دوستی و اتحاد حکم نموده آخر بزرگی تسخیر ملک کسکو پادشاه را بد غایت کرد و ساکنان آن ملک را دعا
 او حبس پادشاه خبر یافته جنگ پیش آمدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند لیکن بدست آن
 مظلومان حرب بجز تیر و سنگ نبود پس از گله توب صد ما پیریدن و از تفنگ سنگین هزار پاکشته
 و خسته کشتن آغاز شد درین گیر دار پادشاه آن قوم که بر بام زندانخانه مقام داشت و بصحن با هم
 استاده تماشا میازم می نمود ناگاه سنگی بر سرش رسید و از آن کشته شد و بسیاری از ان قوم بقتل
 رسیدند و بقیه اسیر منبزم کشتن فرماند کار طرف یافت و خویشان و فرزندان مونی رومی را از
 پادشاهی بی دخل کرده تمام ملک کسکو بصرف خویش آورد و باندینه آنکه ساکنان آن ملک سر کشی نمائند
 قتل عام نمود و بعضی مردم خبر قتل شنیده و جنگها کردند و حال از جنگها یافته میشوند و هر گاه فرماندگان
 و دیگر داران اینچنین ملک از ساکنان آن ملی صاف کردند و عیایا و اهل حرفه از اینچنین طلبیده شهر
 و بارها بطور خود ساختند اینجا قیام کشته بیان احوال ملک کسکو و باشندگان
 اینجا کسکو در طول کیم را کرده و عرضش سه صد کرده ملک مهت خوشش که هوا از رعیت و میوای فرنگ
 دهند و اینجا خوبی پیدا میشود و آنسان اند و ترنج و لیمو و خوبانی و سیب نارنجین بماند است و شکر
 در اینجا بسیار کلان و کند و بر شیر و بنایت نرم و شیرین میباشد و معدن نای زر و کیم در اینجا بسیار
 است و قتی که مردمان اینچنین با نرنگه رسیدند در ملک کسکو و پیر و از دیگر ملکهای امریکه آبادی بسیار یافتند
 و پادشاه هر دو ملک طلحه بود و بارونی و شوکت بسیار و همه ایشان آفتاب پرست بودند و بعضی مردم شهر
 و خشتی نیریت نای عجیب غریب می پرستیدند و در میان ایشان خط و کتابت نبود و لیکن کتب تصاویر

میدهند و هرگاه نداشتند احوالی میجوهند تصویر تمام احوال از صغیر بترتیب می کشیدند و بر بای ننگ ننگ
 زیر کرده بران می انداختند و اکثر باشندگان هر دو ملک کنندم رنگ نائل بهرخی و با نهایت احسان
 تواضع اند و لباس ایشان از پارچه های غیبیه و چرمهای نفیسه و از پرهای خوش رنگ که باز و جواهر مثل
 مارچوبه زرد در می ساختند و غذای ایشان اکثر از گوشت جانوران شکاری بود و باشندگان اطراف
 آنکه شکله مثل مردمان عرب تا ناریکی مانده خانه بدوش بودند و رنگ ایشان سیاه تر و غلم در ایشان مطلق
 نبود و مالک بدی که فارسیان آه مرن کوبند می پرسیدند و میگفتند که مالک نیکی پرستش نمیداد پس
 از مالک شهرتیر سم اورا پرستش میکنم تا مارا از ازیر ساند لباس ایشان از پوست جانوران شکاری
 که گوشت اورا میخوردند گوشتکاری کنندم نیز میکردند و خانه های ایشان از چوب و فی بوده و میان
 آنکه که شمالی و جنوبی خاکهای خسی زمین کم عرض دراز که موسوم بپایامه است واقع شده و یکی را با
 دیگری متصل کرده طول امریکه از جنوب تا شمال سه هزار و ششصد کرده و عرضش از شرق
 غرب و هزار و ششصد کرده **باب اول در بیان امریکه شمالی** متضمن بر چهار فصل
فصل اول در احوال امریکه شمالی شمال امریکه شمالی گرین لند که در عمل آنکار است و سوای کوه و
 یخ جانوری اینجا نیست مردم گرین لند گیسو بد شکل لیکن جسم دماغ هستند و غذای ایشان ماهی و گاو
 جانوران بجز گیسو و دیگر صوبجاتیکه در عمل آنکر نیست شمال امریکه شمالی واقع و در وسط امریکه شمالی
 صوبجات متحده و جنوب کسکو و کلفورنیه و گواتمالا و غری امریکه شمالی که مسکن باشندگان اصلی است
 با دوس اتصال میدارد و نام کلان دریا های امریکه شمالی انتلارنس و دسن و دلا و درین سی است
 و خلیجهایش برین پنج است شمال امریکه خلیج یفن و دسن و انتلارنس و جنوبش خلیج کسکو و کلفورنیه
 و خلیج صوبجات متحده و کاناد و در وسطش خلیج غیر است که در دست و عمق بی مثلند **فصل**
دوم در بیان صوبجات آنکر نیوی در امریکه شمالی کاناد و نو برنسوک و نو اسکوشیه
 و نبریه و نو فینلند و میدال و خلیج دسن و دلا و در عمل آنکر نیست کاناد و شمال صوبجات متحده هر دو
 طرف دریا ی انتلارنس واقع طوشتش شرقا غرابا چهار صد میل و عرضش از جنوب تا شمال یکصد و سیاه
 میل منقسم بدو قسم است شمال را کاناد و جنوب را کاناد و نو برنسوک و نو اسکوشیه و در میان
 بسیار میشود و در فی افتد باشندگان آنجا و از اینها تخته های آبی بجای غلطک نصب می کنند از آن

جهت عرابه بر برف بسرعت تمام میرود و در تابستان گرمی با فراط بدین نحو خلیج یاوغدیر در کانادوسیا
 است تختهای چوب برای اجهاز و شکار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای آنجا مانند کورز
 است و در کانادوشیب یازک که بر روی دریا نظر است واقع سابق ملک کانادو عمل فرانس در آنجا
 آباد کرده بودند اکنون در حکومت اکثر زیر است و حاکی از طرف پادشاه انگلند در کانادو میماند و بوضع
 انگلند در اجادیوان عام خاص مقرر است در مقدمات فوج داری توأمین انگلند در معاملات دیوانی
 آئین فرانس جاریست در ثوب کشتوک و نو انگلند شمشیر و نو فیند کشت سر بسیار
 و کوهستان محض است زرعت بسیار کم و از شورش دریا که اطراف این ملکهاست قسمی از آبهای آنکه
 با فراط میشود شکار کرده و نکسود ساخته ذخیره میدارند و سایر امور در زمین اطراف خلیج خلیج
 که از آب بسیار وسیع است آنجا سرزاده از ملکهای هندو و میانه و پوستین آنجا بسیار نفیس یافته میشود
 لهذا چند کوشیهایی تاجران آنجا هستند و مسو چند قبیله اصلی دیگر آنجا سکونت نمی کنند فصل
 سوم در بیان صو بجات متحده صو بجات متحده در ابتدا ای حال زیر حکومت پادشاه
 انگلند بود و هرگاه توالد و فاسل ایشان کثیر شد از حکومت انگلند تا خوش نشد و در سنه یک هزار
 و هفتصد و هفتاد و دو عیسوی بانایان شاه انگلند جنگی عظیم کرده غالب شدند و با وجود جنگها همچنان
 یاز محکوم و مغلوب نگشتند شمال صو بجات متحده کانادو شرقی بحیره قزاق و جنوبی خلیج میکسیکو و غربی
 رود میسیسی و در وقت عمل انگلند صو بجات متحده سیزده بودند اکنون است و چهار شدند زیرا که هرگاه
 جنگی قطع شده آباد میشود و صوبه نو قرار یافته شمال صو بجات متحده میکرد و در برین وضع شمار
 صو بجات متحده زیاده خواهد شد و حکومت صو بجات متحده اجتماعی است باشند کان آنجا شخصی
 عاقل مدبر را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد که ششین میعاد دیگری را
 تجویز مینمایند و دودلیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام
 و خاص انگلند مشا بهت میدارد و مردم هر صوبه حکومت حسب ای نمود میکنند یعنی یک حاکم
 دودلیوان در هر صوبه برین شرط مقرر میسازند که مخالف شرط حاکم است ملک و ملت ایشان
 نباشد و خود متفق شده آئین و قوانین ملل داری که موجب فاه کل باشد تجویز کرده می نمایند
 و هر یک منافع و مفاسد ملک را از فقر و قلمبه نگاه میدارند و از بخت بسیار خوش در مرفه حال باشند

و در کثرت سلسل و مال و شایسته ترقی دارند حکیم الهند گوید که در طریق پادشاهی صوبجات متحده برست
 وزیر دست نمائند لهذا نظم و انظام موقوف شده باعث عدل آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی صین
 و در ملکها که اک و محکومی نجاست لهذا بر درستان بر زیر درستان انواع ظلم و بدعت می سازند
 و ملکها ویران میشوند و باشندگان صوبجات متحده مسیحی مذہب در دین داری سبقت در تعلیم و تربیت
 اولاد و صرف آزاد و متکبر و خندت کش و دزد و سر بر تجارت و مسافرت بسیار مایل و در ساختن اقسام
 کلبا و نجیق نام دارند چنانکه از قبیل منجیق قومی استخراج کرده اند که بغیر آتش و بار و کواشش تا
 مسافت دراز کار می شود و شکل آن برین پنج است که بر غلطکی نالی نهاده اند و از یک طرف و زغال کوله
 می اندازند و غلطک را میگردانند پس از حرکت غلطک گزند بر کوله میرسد و کوله از زمانه نال برآمد
 میشود و از همین قبیل شخصی باشند اگر از ملکهای هندوستان تفننی ایجاد کرده که بغیر آتش و بار و
 اندازد حرکتی کوله از دمان نالی جرمی آید و دیگر که میرسد زخمی کند آب هوای صوبجات متحده مشاب
 آب هوای انگلستان است لیکن هوای جنوبش مائل حرارت است و زمینش رخسار غله و میوه و غنای و غنیم
 و سبب جویت و آب با فراطیید میشود و کلان هنرهایش به حسن و پویکی میسر میشود و پیشی و دیگر
 هنرهای بسیار در آنها پیوسته و نیز چند نالهای عمیق برای آمد و رفت سوداگران کنده اند و خلجیا
 و غنایان نیز بسیار است نام دارا حکومت صوبجات متحده و شنگت کون است اگر چه در آنجا محل نشین
 و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات صفا و نقش بسیار اند و شتاب و وسیع
 و است ساخته اند بیان ملک **لوسیان** لوسیان ملک است کلان مغرب و در کشتی
 نگیسکو واقع اول در عمل اسپین بود بعد از آن در عمل فرانس آمد و از سنه یک هزار و هشتاد و سی عیسوی
 بستر ضای اهل اسپین و فرانس در صوبجات متحده داخل است و نام کلان شهرش **لوار** است
فصل چهارم در بیان ملکسکو و کلنفورنیه و گواناکله ملکسکو این در عمل اسپین بود
 اکنون ملکسکو و کلنفورنیه در حکومت پادشاه مستقل است و گواناکله نیز حاکم علییه میدارد ملک کلنفورنیه
 یک جزیره غاصت در بحر اکنابل مغرب خلیج ملکسکو و شش قش بحر اکنابل است و گواناکله نیز جزیره غاصت
 غرب کلنفورنیه و جنوب خلیج ملکسکو واقع شده لهذا برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب هوای
 بر سه ملک اکثر جانفشوار است و زمین سیر حاصل اقسام غله و انواع انار و ترکاری با فراطیید میشود

انحصار صابو ار کلان الکو و مصری و در ملک گیسو شیم با فراط است سیم که در فرنگ صرف میشود از گیسو
 می آید و نام پاشی تختش نیز گیسو است و یکی از کلان شهرهای آن و از آن پادشاه است که در خلیج گیسو
 واقع و کلان تجارت گاه است **باب دوم در بیان امریکه جنوبی** **مشمول**
فصل اول در احوال امریکه جنوبی از جانب شرقی امریکه جنوبی ملک برازیل و بونوس
 و غریبش چلی و پیرو و شمال گویانی و گویینه و جنوبش با طلا گویند و واقع سوای برازیل که در عمل گویانه
 و گویینه که در عمل چند حکام فرنگستان بوده باقی این همه ممالک و سنج زیر حکومت اسپین بودند و اکنون
 از عرصه میل باشند کان آنجا خود را از حکومت غیر آزاد کرده مستقل شدند و محکوم دیگری نیستند و بر
 چهار قسم انداخته اند و اولاد ایشان دین باشند کان اصلی و دو گله در ابتدا ای ظهور امریکه جنوبی را
 از پیشه مدکان قدیم معمور یافته بودند و آنها از نوشت خواند بهره نداشتند لیکن از هنر و صنعت و عدل
 و از علم پیشرفت بودند از ظلم اهل چین و پرتگال که بفریب زبردستی این همه ملک گرفته باشند کان
 را قتل کردند و آن قوم خوار و کم گشتند اول باشند کان قدیم امریکه جنوبی است پرست بودند لیکن اهل
 اسپین و پرتگال که مذہب عیسوی بر طریق کاتولک و می داشتند بمنسفت بسیار نداشتند خود را
 چنان رواج دادند که در عرصه قلیل اکثر مردم آنجا قبول کردند و امریکه جنوبی انو پنجهت شهرت پیدا
 که بهر یایش چنان عریض و طویل و عمیق هستند که برابر آن هنری بر تمام کره ارض نباشد و جبال
 نیز بسیار بلند و زمینش سیر حاصل کان طلا و نقره و جواهرات بسیار دارد و از کلان رودهایش
 یکی آمازون است که از تحت خط استوا رفته در بحر اقیانوس ملحق شده دیگر بطلاطه و کلان جبال امریکه جنوبی
 که به پاریش که از جنوب تا شمال مجاذی بحر الکابل است و بر سطح زمین سوای جهال کوهی دیگر از آن بلند
 نیست چنانکه طول آنهار و بلندی جبال ازین دولج در بابت میشود **فصل دوم در بیان**
برازیل برازیل سابق در حکومت پرتگال بود بعد از آن یک شهر لاه از همانان بر تالان بنیاد نهاده
 کرد و در عمل خود آورد و ملکیت وسیع بر ساحل اقیانوس واقع طوشتن یک هزار و دویست و پنجاه کرده سرش
 سیه و پنجاه کرده شهر قشیش اقیانوس غربی و شمالی آن بحر شمالی و جنوبش دریای آمازون و غریبش
 ملک بطلاطه کانهای الماس و طلا و دیگر فلزات بسیار پیدا و از دشتن کانهای جواهر و فلزات
 بسیار شهرت سیم و طلا و الماس و دیگر جواهرات بسیار از بنیاد بر می آید و زمینش سیر حاصل در خمر

و انواع اغار بالیده و لذیذ و خوش مزه حاصل میشود و در ساسک و هستان کوه نیز میسیم بسیار بافته
و جانب شرقیش اقسام نباتات میروید لیکن از گرسه و بخارات زمین آب هوای آنجا ناموافق است اکثر
در ملک پیروز زلزله میچرخد که هر مقصد و سی و هفت عسوی شهر لقمه که با به نخستن و از جمله
زلزله منقلب گردید و سابق زلزل سپین بود اکنون از چند سال مستقل گشته **فصل ششم**
در بیان توگرا اندام و وف بگویند شمال گویند هیچ ملک سکود واقع و شرقش ملک گویند
و جنوب رود امان و غربی بحر کابل و شتهار که گویند نیزین است که محاصره ملک آنجا با فراط می شود
و در میدانهاش اقسام تر و انواع میوهای گرم سیر و در زمین بلند و نخل خار سرد و سیر حاصل میشود
و اصل مولد آنکه قسمی از ترکاریست همین ملک است و گوئی آنجا از جمیع ملکهای ام یک بهیتر میشود و اقسام
آن به و تاقه مفید و نافع آنجا میروید و در گوشتها به قسمی از دانه بهیتر است که تنها عرقش را بجای سیاهی
استعمال میکنند بسیار ساه و خوب دان میباشد و دیگر میوه نباتات هر ملک از اقسام درند گلهان و برنده
بسیار است و سپان و ملیشان و خوک که از فرنگستان آورده بودند اکنون در ملک گویند یافت
با فراط شده که غول در غول در میدانها میچرخد و کسی نمی آید سیم و طلا و سیاه نیز حاصل می شود
نام دار آنجا که شش سالنانی است و دیگر شهرهای آباد بسیار می آید **فصل هفتم در بیان طرافه ها**
و دیگر ملکها طرافه ملک است سیع طولش مقصود کرده عرضش سه صد و پنجاه کوه نام دار است و سلطنتش
پانزده است آب هوا خوش کوار و گاههای سیم و طلا بسیار می آید و در شتهار آنجا خوبی میشود گویند علی
و سیع شمالی نیز یک جنوبی بر کناره بحیره قیائوس واقع تخمین دو ملک است یکی شهر نام دیگر کین آباد
که دارد در عمل ترنگه و آنکیز و و ج و در شتهار سپین است زمینش سیر حاصل کرب و هوای پاکوار
نیشکر و صمغ و پنبه و در گوشت قسمی دانه است از آن رنگ سرخ حاصل میکنند بسیار می آید و با طاف
ملک است در انتهای جنوب امریکای جنوبی و بسیار بار دشت و آنجا همیشه با دانه و طعم فایان می آید و در بخند
باشند کان سبلی و دیگر آنجا سکونت خستیا می کنند و نام گلهان شتهارش جلیان است **فصل هشتم**
در بیان جزایر امریکه بیان غرب الهند غرب الهند عبارتست از جزایر بسیار که در میان
آمریکه شمالی و جنوبی در سیح ملک واقع و گلهان تر از آنها چ خبره اند گویند و شتهار آنکه و و شکله و شکله
و دیگر توگو و باقی جزایر در سینه مثل جزیره مار کاشیده و جزیره مار با و جزو آنها را غرب الهند از جهت

گویند که گنجین چنان خفا کند که از طرف مغرب که در کوه زمین گشته بند وستان می توان رسید چنانچه
 به طرف غرب دریا روانه شد و در آن جزایر افتاد و فهمید که طرف غربی بند وستان یافتیم لهذا نام
 آن جزایر غرب بند نهاد و فاش دیگران نیز می گویند که گنجین حکیم نهاده بود بجای گشته آن جزایر
 را به غرب بند شهر ساختند و شهرت آن جزایر آنست که بسیار سیر حاصل اند و بشکر و قهوه و پنجه
 و صابون کرم در آنجا با فروط میشوند چه مایه مذکور که در جزایر گنجان صرف میشود و جزایر سیرند هوای
 آن جزایر بسیار گرم است از آن جهت که آن است لهذا از آنجا که در آن جزایر کاری نشود
 باین جهت کاری کرده و کرده و چشمان را گرفتار کرده می زند و از ایشان کار سخت میگیرند لیکن از عرصه
 قیسل از منع پادشاه از نکلند مردمان از فرقه مردم فروشی با حرام دانسته از خرید و فروخت جشمان
 محبت شده اند مگر بر کسانی که از پیشتر در غلام گرفتار آمد و بسیار ظلم است صدقات از آنجا
 در آن جزایر بسیار واقع میشوند جزیره کو به و بازو و گودر عمل اسپین اند و در آنکه سابق و تحت قیسل
 بود مگر از سینه کینه از هشتصد عیسوی قوم جشمان و دگر به کشی و جنگ کرده عمل و دخل خود را با
 کردند جنگ و دیگر جزایر در عمل انگریز است قوم مچ و کوشش اهل آنجا که نیز در آنها شرکت میدارند
 جزیره کو به طوش سه صد و پنجاه کرده و عرضش سی و پنج کرده و بوفور آبادی معروف است طفلان
 و دراز و دیشک و تنباکو آنجا بسیار است و فراوان پیدا میشود جزیره اسپانوله طوش و صد و
 بیست و پنج کرده و عرضش هفتاد و پنج کرده و شهر مایش به آب و آب و هوایش نهایت سلامت
 و دیشک و پنجه و تنباکو خوب پیدا میشود جزیره بازو و گودر طوش پنجاه کرده و عرضش بیست و
 اگر چه خرد است لیکن بسیار آبادان جزیره جیشک طوش هفتاد کرده و عرضش شصت کرده و ساکنان
 آنجا از فروختن کبر و دمان و نمک متمول هستند جزیره ماز کار طوش بیست و سه کرده و عرضش
 یازده کرده و ساکنان آنجا از دریای شور و صدف مروارید بسیاری میابند و میفروشند جزیره بازو و گودر
 طوش بیست و یک کرده و عرضش چهارده کرده و مردمان آنجا از تجارت بنشکر و زنجبیل و پنجه بسیار فایده
 میابند جزایر کوکوشیه عبارتست از جزایر منبهار که در بحر الکابل با بیجا متفرق هستند اگر چه
 فاصله در میان آن جزایر بسیار است لیکن باشند کان آبدار و صورت و زبان و نه سبب و عادت
 چنان متفق اند که از یک فرقه معلوم میشوند از آنها پیلو و کازان و بنشکر و سانه و مچ و لاد و روان که شامل خط

استواست و بطرف جنوب فریاد می یعنی جزائر دوستی و سطحی بینی جزائر شده فی و جنوبی و کوهی
 مشهورترین جزائر که در این سیاحتند و از سلاطین غنی کسی درین جزائر دخل کرده و بخردن غلات و
 کسی آنجا نرفته زیرا که چیزی قابل تجارت آنجا نمی شود مگر جهازات برای آوردن آب شیرین میوه
 میروند و عوض می دهند کان آنجا را لکینها و شهاب بدوق و کولی و بارود میوه هندی مردمان آنجا دین
 متفحص آنجا هستند و در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر
 و عظام آنجا در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر
 برای چپا که تب سیدارند و در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر در این جزائر
 حکیم الکلب سیدار و فی با عباد را اختلاف وضع احوال بر سه قسم منقسم میشود یکی بلاد و جزائر
 و آن از خط استواست بهر دو جانب تا جایکه عرض مثل از میل کلی که سیست و سه درجه است کمتر باشد هرگاه
 آفتاب در درجه از منطقه الزوج سه که مقابل بلد باشد مثل منتهی میشود و الا داخل جانب شمال افتد اگر
 آفتاب از آن درجه تجاوز کرده جنوبی شود یا در جنوب اگر آفتاب از آن درجه تجاوز کرده شمالی شود و هم
 بلاد ذات ظل و احد و آن از میل کلی است تا تمام میل کلی چه بلادی که در میل کلی هستند یعنی از
 خط استوا فاصله سیست و سه درجه سیدارند اینها هرگاه آفتاب در این سرطان یا در این جدی آید ظل
 متقی شود و الا در جانب مخالف آفتاب افتد و بلادیکه عرض نهاده از سیست و سه درجه اگر جانب شمالی
 ظل نماید در شمال افتد و اگر جانب جنوب از دظل همیشه در جنوب افتد سوم بلاد ذوات ظل و الا و آن بلاد
 که عرض آنها برابر تمام میل کلی باشد یا زیاده از آن چه در بلادیکه بر تمام میل کلی هستند هرگاه آفتاب
 در این سرطان یا در این جدی آید مثل رسی گردد و در تمام دوره غروب نکند لهذا از حرکت ظل دایره
 حاصل نشود و هر قدر که عرض بلد زیاده از میل کلی باشد و از این بلادی الظهور زیاده پدید آید و چون آفتاب
 در آن دوائر سه غروب کند مثل رسی گردد و در تمام دوره غروب نکند و در مواضع عرض تحین در تمام سال یک
 برابر سیست ماه و یک غروب از این ماه میشود و افزونی یک ماه در مدت روز با عتسار زبان خلق و شفق است

لهیسم بیطارض باعتبار قلت و کثرت و حرارت بسبط ارض باعتبار قلت و کثرت
 حرارت بر پنج منطقه منقسم میشود یکی را محترقه و دو را سجد و دو دیگر را مبرده گویند منطقه محترقه قطعه
 مشرق الانحر است از شمال مرطان تا خط جدی که خط استوا در وسط آن واقع شده گاهی آنرا تاب از سر یا
 ساکنان اینجا دور تر نمیدود و منطقه بعد از آن قطعه شمالی است رودت است که از خط مرطان
 یا خط جدی تا دایره تمام میل که نیمه اول یا جنوبی بود و آنچه در میان خط سده و آن دایره تمام میل کلی
 شمالی است از منطقه بعد از آنچه در میان خط جدی و دایره تمام میل کلی جنوبی است منطقه
 بعد از جنوبی نامند و منطقه مبرده شمالی و جنوبی را منطقه مبرده جنوبیه گویند پس عرض منطقه محترقه است
 از خط جدی تا دایره تمام میل کلی یا جنوبی تا قطب شمالی یا جنوبی
 لهذا شمالی را منطقه مبرده شمالیه و جنوبی را منطقه مبرده جنوبیه گویند پس عرض منطقه محترقه است
 در جهت بیست و هفت دقیقه از هر دو در خط استوا که جهت و شش و چهار و شش و هفت
 و عرض هر یکی از منطقه بعد از جهت و شش و هفت باشد و عرض هر یکی از منطقه مبرده است
 در جهت و هفت دقیقه که جمله یکصد و هشتاد درجه باشد بر سطح فوقانی زمین همچنین تقسیم بر سطح تحتانی
 زمین است که جمله صد و شصت درجه باشد امید از ناظرین این رساله است که حکیم الهند اگر چه ناچار
 پنج ماه اعتبار سائل ضروری از کتب مطوله انگریزی و بعضی کتب قد مانده لیکن از اینجا که اشارات گزیده
 لاحق حال میداشت لهذا اگر سهوی وقوع شده باشد از پریشانی خاطر فاتر خیال سازند و از روی
 انصاف مایل نمایند که حکیم الهند حال چپانی در کتابی بنایت مختصر مرقوم ساخت اگر تصنیفات قدما و
 تالیفات متاخرین درین فن بسیار هستند لیکن درخواه کمتر ازین مختصر برای طبع همین رساله مطبوعی
 جاری کرده شده بود لیکن از عدم جمع اسباب و غای مردمان موقوف ماند بیان استخراج
 حکیم الهند علیه السلام فعلی بر وضع نو استخراج کرده که در خوش در غایت حسن و لطافت است
 والله اعلم فی اوصاف بنایات مختصراً مطلق التباس نمیدارند از اینجا که خط موصوف از تصور شکل
 کتاب برآورده لهذا نامش در زبان هندی ربا و در فارسی آفتاب و در عربی شمس و در انگریزی سن
 و هر چهار لفظ معنی خورشید است بناد و نیز رساله در بیان قواعد و اتصالات جزای هر دو خط موصوف
 تصنیف نمود و نیز حکیم الهند در حکام نجوم تکمیلی دارد و کتابی در حکام نجوم گفته که کمکش غلط نمی شود
 آن کتاب حکام را از کتب مشهورتر ترجمه کرده است حال حکیم الهند برین پنج بوده که در مکانی خالی تنها

باید که برای اتمام ششای حکیمی و اسمعین سازند که فواید طایف نکاه دارد و از تدریسات کامله دفع حضرت
 علمی نماید و دشنامان سابق اگر چه در بودند لیکن بسیار امور بر عقل فاضلان و حکیمان پیدا شدند
 و در این میان بود ظاهر است که خواجہ نصیر الدین طوسی و شیخ ابو علی سینا که در علمت مسلمان
 پیشوای علوم حکمت شده اند مدام مختار کل از طرقات نشان می داد و در مذهب و طریقه پیوسته گشته
 فضل و کمال دارد خصوصاً در استخراج هر چیزی به دست آمد و امر ملکی مثل طریق
 عدالت و تدریسات جلال و دفع به مهارتی دارد و کثرت درین امر ضعیف کرده
 لیکن اینها پیش جلال را مبتدل میانه میخواندند و میخواستند که کسانی که در امور علمی و تحقیق کرده
 نزد ایشان فرستد و بارش وکیل و راهبای ولایت انگریزانند که محمله میباشند و یکسر به حقیقت
 یا بارش ظاهر کنند اگر پس عقاید اینها طایف جاری بنمایند از آنجا که در شکایات و در بیان
 عداوتی از قدیم در باعث طول است لهذا باز بر طریقی آید و نیزه گیریم این کل استخراج کرده که
 تخم از یکبار جنبانیدن آن کل از پوست جدا می شود و چیزی که از استخراجش فایده عظیم بمحقق الله
 ابد خواهد رسید است که ترازوی آب وضع کرده که از حرکت چوب آن ترازو آب و سه من و دکن که از
 تسدید این پنج صفت مردم نه برآید بر می آید و این ترازوی آب در موضع سونبره که از لکهنو بفاصله
 کرده در جنوب غرب واقع وقت تحریر اینحال برای انصاف ستاده است یقین است که وقت ظاهر
 شدن این ترازوی آب مستفیض شدن بعض خلق الله هزار یا این قسم ترازوی آب تمام خلق
 ساخته خواهد شد خصوص در ملکهای که آب ساین در رعیت از چاه است زیرا که اگر در دوازده مردم تمام
 روز یک گشت سیراب نمیشود و از آن ترازو و بغیر محنت که اس چهار چرخ گشت سیراب خواهد
 و از علوم ریاضی و طبیعی و دیگر چیزهای عجیب استخراج کرده که عقل مبصران در حیرت آید و بر استخراج
 هر چیزی قادر است الحال قصد تصنیف پنج کتاب میدارد کتاب اول در بیان نفس انسانی و
 ذات خالق که قصی غایات حکمای الهیست حکیم الهیست بر نهی بیانش خواهد کرد که منافع و اعمه اصناف
 و ماساخرین و لغویات متفلسفین رفع شده مذہب واقعی و یقینی و پسند عقل ظاهر خواهد شد +
 کتاب دوم در بیان کیفیات شمس و قمر و عطارد و مشتری و جمله سیارات بر طریق حکمای آخر
 و قدما و این زمان که با سبب علل اکثر کائنات زمین و آب و هوا مثل زلزله و فتنه

زین قدر و جود و بزرگی و برق و شهبازی و سحر کائنات از انحصار فرشتگان کتاب چهارم
در علم انتقال که از دیانت آن علم خبرهای عجیب استخراج توان کرد - کتاب خود بخود مال و در درین
بغیر حرکت روان شود کتاب پنجم در علم حساب از آن علم بیان بر استخراج مجبور - قادریم نمود
و در هر یک از این استخراج کتاب ششم از آن است بطریق مثیل نوشته میشود بطریق در بیان
خاتم که در گذره - که معلوم کنی که نام آن که ام نگشت است بگو که از این اسم
و نام نگشتی که نام آن به شمار و بعد از آن ضریفه - و از مجموع نه ضریفه از او اگر
ماند در این که در در حساب اگر در وسطی اگر چهار در بنصر اگر پنج
در ضمیر بود چون خواهی که عددی را که درضریفه بود معلوم کنی که مانده آن عدد بر وی افزاید و اگر کسر
باشد تا آنکه از برای کسی یکی را بجا دارد - در دفعه - باز اگر کسر در تمام کند و از برای
که دوم دورا بجا دارد و بگویند سطح کند و از برای هر
باشی ضمن کن حاصل عددی باشد بطریق در یافتن چیزی را از قطاری که شخصی گرفته باشد
استخراجات حکیم الهند اگر خواهی که از قطاران چیزی را که شخصی گرفته باشد معلوم کنی بگو که از آن
قطاران آنچه شمار و در پنج ضرب کرده مجموع را در ده ضرب نماید و بستی پنج و بستی پنج از حاصل طرح کنند و در
او بستی پنج طرح کنند یکی را که در مجموعاتی یکی را تصصیف کنی و اعداد نصف از ابتدای قطار شمار چیزی
انتها شود آنچه گرفته است حکیم الهند در کتب علوم حکمت چهار زبان که بیانش طویل است بهمانی دارد
بند اخوست که کتابی بس طویل متضمن بکسب علوم تالیف نماید لیکن از آنجا که رغبت مردمان از این
غیر طویل ندیده اند از تالیف کتاب کور در گذشته قصید پنج کتاب مسطور سابق سیدارد حق تعالی
خاک البطل صلوات الله علیه || از توفیق خود با انجام رساند || حامد و مصداق که درین زمان مینمیت

افزون کتابانی نهاد علم سیات زمین و جبال آنها و اقالیم و معسکون و استخراج و استخراج آرای ملک را از این بابان و رنگ آریا
و از فرنگ سمی که کساف عالم پسندیده هر فردی آدم تالیف لطیف افلاطون دوران ارطویی مان و توفیر مؤثر تمام الکلیا
عمده جواهر اعیان بنویس بر مقدار حکمای نامدار تمام کلماتی را با تبار مصدر را حاجب نامتناهی بگویم الهند او در
دیرت اطلن اکبر مطبع نظامی تصحیح مؤلف موصوف تبارخ بست و هم ماه جلالتا سیمیه ۱۲۶۵ هجری شمسی که درین
ایلام شده بهر حال عام را افاده عجایب غریب بلاد و امصار و خبر ارد و بنا و داد منته المبدء و الیه حامد

